

خط ۹۹

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸

سکسیسم؛ جنسیت و دאوری

با یادداشت‌ها و اظهار نظرانی از:
محمد مقیمی، الهه امانی،
امید شمس، گلرخ ابراهیمی ایرانی،
محمد محبی، مهران مصدق نیا،
رضوانه محمدی، فاطمه محمدی، بهروز
جاوید تهرانی، محمود حریفی،
محمدرضا حاج رستمبگلو،
جواد عباسی توللی
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر

کلید رهایی و توسعه جامعه ایران در دست زنان است
در گفتگو با پرویز پیران، جامعه شناس

ماهانامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
سردبیر: سیمین روزگرد
مشاور هنری و اجرایی: محمد حیدری
دبیر اجتماعی: علی کلانی
دبیر فرهنگی: رضا نجفی
صفحه آرایی: سیامک ملامحمدی

همکاران این شماره: محمد مقیمی، رضوانه محمدی، فاطمه محمدی، الهه امانی، محمد محبی، محمدرضا حاج رستمبگلو، مهران مصدق نیا، مهدی صادقی، امیدشمس، جواد عباسی توللی، رضا اکوانیان، مرتضی هامونیان، محمود حریفی، بهروز جاوید تهرانی، گلرخ ابراهیمی ایرایی و آبان پرتویی



اطلاعات تماس با ما:

Address:
12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
Fairfax VA 22033
United State

Phone: +1 (571) 223 54 06
Fax: +1 (571) 298 82 17
E-mail: editor@peace-mark.org
Web: www.peace-mark.org

ماهانامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.
استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

فهرست

- « شما چه گفته اید/۳
« برگزیده اخبار/۴
« کارتون ماه/مهدی صادقی/۵
« عدم اجرای اصل تفکیک جرایم در زندان به مثابه شکنجه/محمد مقیمی/۶
« گزارشی از وضعیت زندانیان زندان قرچک/گلرخ ابراهیمی ایرایی/۷
« کشتار ۶۷؛ جاری در جان تاریخ/مرتضی هامونیان/۱۰
« شعر: اوین/محمدرضا حاج رستمبگلو/۱۳
« عدم ممنوعیت مطلق و عام شکنجه در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی/محمد محبی/۱۴
« برابری جنسیتی در قوانین موضوعه ایران/مهران مصدق نیا/۱۷
« سکسیسم سالوس مآبانه علیه زنان/فاطمه محمدی/۲۰
« ادبیات زن و ادبیات زنان/امید شمس/۲۲
« پرویز پیران؛ کلید رهایی و توسعه جامعه ایران در دست زنان است/گفتگو از سیامک ملامحمدی/۲۵
« سکسیسم؛ برابری جنسیتی یا جاده ای علیه مردان/بهروز جاوید تهرانی/۳۱
« ملاحظات پیرامون خشونت و آزار در محیط کار(کنوانسیون جدید سازمان بین المللی کار ۱۳۹۸/۲۰۱۹)/الهه امانی/۳۳
« مهدیه گلو؛ فمینیسم به نفع هم زنان و هم مردان است/گفتگو از علی کلانی/۳۶
« اقلیت های جنسی و کلیشه دوگانه انگاری جنسیت/رضوانه محمدی/۴۰
« روزمرگی یا شوخی با جنسیت زدگی مضاعف/آبان پرتویی/۴۱
« سکسیسم در تاریخ و ادبیات و امتداد آن تا امروز/جواد عباسی توللی/۴۴
« بررسی و نقد کلیشه جنسیتی مرد به عنوان حامی و تامین کننده/محمود حریفی/۴۶
« کتابخانه: زنان سییلو و مردان بی ریش؛ نگرانی های جنسیتی در مدرنیته ایرانی/۴۹

سبک زندگی

با یادداشت‌ها و اظهار نظرانی از:
عبد الحمید معصومی تهرانی، محمد مقیمی
رضوانه محمدی، نوا جنگوک
فاطمه محمدی، الهه امانی، علی کلانی
محمد محبی، مجید دری، دلبر توکلی
فاطمه اختصاری، سیامک ملامحمدی
فرزاد صیفی کاران، مهران مصدق نیا
مصطفی پروین، سولماز اسکندری
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر

افراد در ایران مکلف هستند
و نه شهروند
در گفتگو با سعید معیدفر، جامعه‌شناس



خوانندگان

□ شما چه گفته‌اید...

در باره مقاله:

از گشت امنیت اخلاقی نامحسوس تا گذار از حجاب
به بدحجابی و بی حجابی / الهه امانی

کابوسمان پابر جاست؛ در گفتگو با مصطفی پروین،
هنرمند اردبیلی / سیاوش خرمگاه

امیر اخوی: کارهای آقای پروین به راستی جالب و
متفاوت هستند و در زمانه‌ای که کسی دیگر به هنر
اعتراضی در مملکت ما توجهی نمی‌کند، کار ایشان واقعا
قابل تقدیر است. فقط کمی برایم عجیب است که چرا تا
به حال هیچ چیزی در خصوص این هنرمند در وبسایت
ها و خبرگزاری‌ها ندیده بودیم.

یاسر نیکبخت: بهتر نبود ویدئویی از پرفورمنس
اعتراضی ایشان هم منتشر می‌کردید؟ من آخر سر هم
متوجه نشدم چرا آتش سوزی شده؟ از طرف دیگر این
که آقای پروین کارهایش را در خانه اجرا می‌کند، یعنی
که فراخوان عمومی برای تبلیغ نمایشش منتشر می‌کند
و ورود عموم آزاد است یا نمایش را فقط برای دوستان و
آشنایانش اجرا می‌کند؟

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

انسیه محمدعلی: من برخلاف خانم امانی موافق نیستم
که "کمربندهای کنترل اقتدارگرایانه بر روی زنان و به
ویژه حجاب، محکم تر بسته می‌شود". فشار به زنان به
خاطر حجاب همیشه وجود داشته و این فشارها حتما
اوایل انقلاب بیش تر بودند. تفاوت این است که زنان
ما نسبت به گذشته شجاع تر شدند و کم تر در مقابل
ماموران کرنش می‌کنند. از همین رو ماموران هم مقابله
به مثل می‌کنند. شبکه‌های اجتماعی هم به دیده شدن
مبارزات زنان کمک می‌کند.

باربد ایرانی: جمهوری اسلامی هیچ وقت به بی حجابی
بله نمی‌گوید چون یکی از مهم ترین بخش‌هایی که این
حکومت هویت خود را از آن می‌داند، حجاب اجباری
است. به بدحجابی هم بله نگفته، اما برای این که جلوی
را بگیرد، کاری از دستش بر نمی‌آید. حجاب چیزی
است که تفاوت ظاهری پر معنایی در مورد ایران و سایر
کشورها ایجاد کرده.

□ برگزیده اخبار

- رئیس جامعه جراحان ایران با نگارش نامه ای خطاب به ابراهیم رئیسی، رئیس قوه قضاییه، خواستار لغو اجرای ماده ای مبنی بر استفاده از اعضای بدن محکومین به اعدام شد.
- مدیر سابق مجموعه ورزشی آزادی به دلیل برگزاری یک همایش پیاده روی به دادسرای ارشاد احضار شد.
- اجرای نمایش "عاشقانه های خیابان" که روایتی از زندگی دشوار زنان دستفروش در خیابان ها و مترو به اجرا گذاشته بود، متوقف شد.
- چیچیت خبر به دستور معاونت مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توقیف شد.
- وب سایت خبری تحلیلی "یول پرس" و "نشریه آچیق یول" به دستور شعبه دوم بازپرسی دادسرای ارومیه توقیف شدند.
- در پی رونمایی از کتاب هدی صابر، رئیس دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی برکنار شد.
- دادسرای ارشاد تهران به منظور دریافت گزارش شهروندان علیه یکدیگر، کانال هایی در پیام رسان های داخلی و اینستاگرام راه اندازی کرد.
- اسماعیل آذری نژاد، طلبه ساکن استان کهگیلویه و بویراحمد، به دلیل انتشار تعدادی عکس در فضای مجازی مبنی بر فرسودگی سرویس های بهداشتی روستاهای این استان چندین بار به دادسرا احضار و توبیخ شد.
- محل دفن جمعی از اعدام شدگان دهه شصت در کازرون شناسایی و معرفی شد. این قطعه زمین بی نام و نشان در انتهای یکی از خیابان های فرعی خیابان نشاط واقع در شمال غربی این شهر قرار گرفته است.
- مامورین اداره اماکن کرج با حضور در یکی از مراکز نگهداری سالمندان در گلشهر کرج که متعلق به بهاییان است، سعی در پلمب محل داشتند.
- دادگاه تجدید نظر استان یزد، معین محمدی، شهروند بهایی را به یک سال تحمل کیفر تحت نظارت دستبند یا پابند الکترونیکی در محدوده شهر یزد محکوم کرد.

- محمد نجفی، وکیل زندانی توسط دادگاه تجدید نظر استان مرکزی به دو سال حبس دیگر محکوم شد.
- دادگاه تجدید نظر استان تهران لیلا حسین زاده دبیر شورای صنفی مرکزی دانشجویان دانشگاه تهران را به ۳ سال و ۶ ماه حبس تعزیری و ۲ سال ممنوعیت خروج از کشور محکوم کرد.
- سوفیا مبینی، شهروند بهایی اهل تهران توسط شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ۱۰ سال حبس تعزیری محکوم شد.
- کاظم صفابخش، فعال ترک (آذربایجانی) محبوس در زندان اوین به ۱۳ سال حبس تعزیری محکوم شد.
- ۴۰ کارگر در معدن سرب کوشک به علت کبود آب در این منطقه اخراج شدند.
- در سایه فقدان ایمنی محیط و شرایط کار، ۱۷ کارگر در شهرک شکوهیه قم بر اثر آتش سوزی یک واحد تولیدی، مصدوم شدند.
- ۱۴ دختر دانش آموز در پی تصادف مینی بوس حامل دانش آموزان بسکتبالیست در شهرستان نور مصدوم شدند.
- هادی رستمی، زندانی محبوس در زندان ارومیه با دوختن لب هایش دست به اعتصاب غذا زد.
- ولی خان محمد، زندانی تبعه افغانستان محبوس در زندان ارومیه با دوختن لب های خود دست به اعتصاب غذا زد.
- دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان البرز از بازداشت ۱۱ نفر از افرادی که در سطح شهر اقدام به سگ گردانی کرده اند، خبر داد.
- پنج شهروند در پارک پلیس تهرانپارس توسط پلیس به دلیل آنچه انجام حرکات نامتعارف و به دور از شئون اخلاقی خوانده شده، مورد ضرب شتم قرار گرفتند و بازداشت شدند.
- یک شهروند که با ورود به ساختمان وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات اقدام به خودسوزی کرده بود، بازداشت شد.
- محمد نوری زاد، فعال مدنی، کارگردان و روزنامه نگار، پس از حضور در شعبه اول دادسرای اوین، بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.
- محمد مهدوی فر، فعال مدنی که دوران مرخصی خود از تبعید را در شهر آران و بیدگل سپری می کرد، توسط نیروهای وزارت اطلاعات بازداشت شد.
- هوشنگ کوشکی، فعال صنفی معلمان شهر معمولان در استان لرستان، توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.
- دکتر هانی یازرلو و فرزندش هود یازرلو توسط نیروهای وزارت اطلاعات در تهران بازداشت شدند.

● صدیقه مرادی، مهدی خواص صفت و حسن عطار توسط نیروهای وزارت اطلاعات در تهران بازداشت شدند.

● مریم محمدی، فعال حقوق زنان توسط مامورین اداره اطلاعات در منزل شخصی بازداشت شد.

● سه تن از کارکنان گروهی که در زمینه جست و جوی مفقودان جنگ فعالیت می کنند، در منطقه مرزی میمک استان ایلام، بر اثر انفجار مین های به جامانده از جنگ ایران و عراق، مورد اصابت ترکش قرار گرفته و مصدوم شدند.

● یک دانشجوی رشته علوم تربیتی دانشگاه شیراز که جهت تامین مخارج دانشگاه خود به کار سوخت بری روی آورده بود، در پی تعقیب و گریز ماموران نیروی انتظامی در مسیر سراوان به کوهک از جاده منحرف شد و جان خود را از دست داد.

● در پی شلیک نیروهای مرزبانی در روستای "کانی زرد" از توابع شهرستان سردشت یک کولبر به نام "منصور گرژه" فرزند محمد، جان خود را از دست داد.

● زمان ملک محمدی، فرزند عظیم خان از اهالی منطقه کهکان در شهر جالق توسط نیروهای کلانتری این شهر کشته شد.

● گردشگران سد لفور به اتهام جریحه دار کردن عفت عمومی از سوی دادگاه کیفری دو شهرستان سواد کوه به تحمل ۷۴ ضربه شلاق محکوم شدند.

● نایب رئیس انجمن اولیا و مربیان یک دبستان پسرانه در اصفهان از بابت اتهام تجاوز به ۴ دانش آموز ۸ و ۹ ساله به ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شد.

● رئیس شبکه دامپزشکی اراک از صدور حکم ۱۸۵ ضربه شلاق برای یک متهم به تخلفات بهداشتی در یک واحد رستوران در اراک خبر داد.

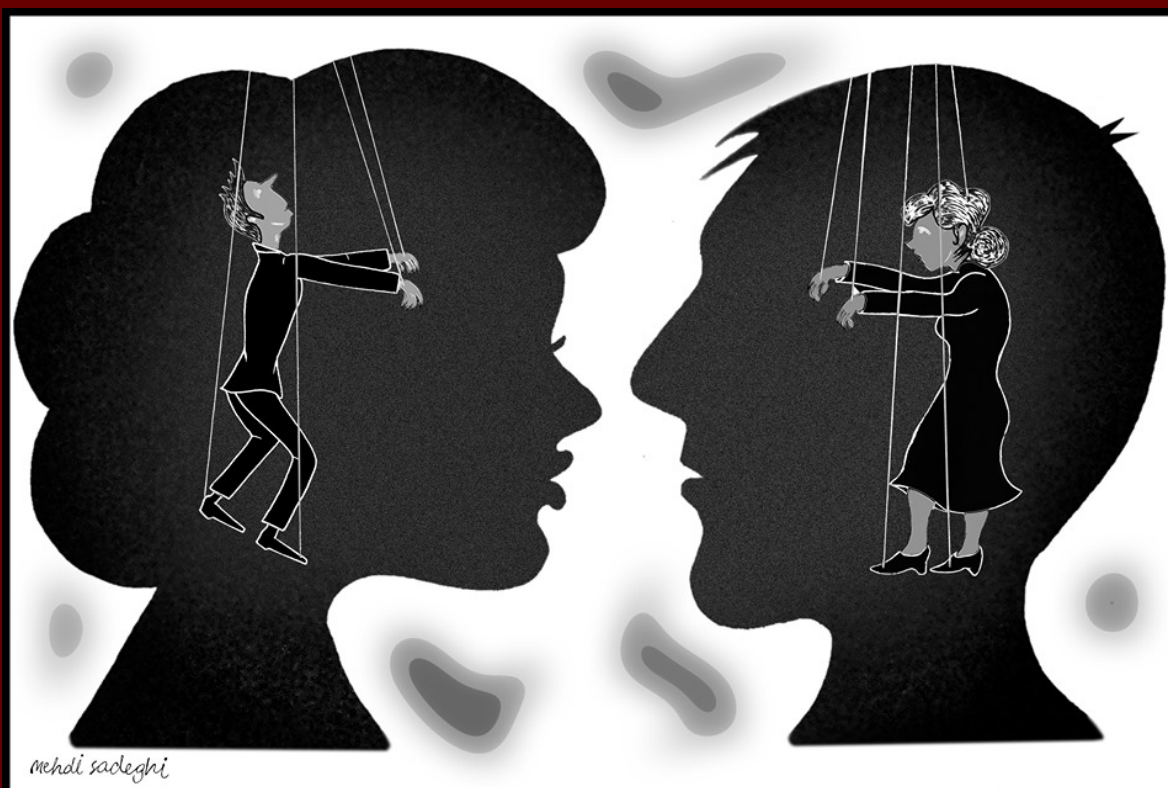
● یک فرد به اتهام داشتن "رابطه خارج از ازدواج"، توسط شعبه ۸ دادگاه کیفری به ریاست قاضی رحمانیان در کنار دیگر مجازات ها به ۹۹ ضربه شلاق محکوم شد.

● حکم شلاق در ملاءعام یک متهم که به اتهام "سرقت" به حبس و شلاق محکوم شده بود، در یکی از میادین شهر اهواز اجرا شد.

● یک کودک-مجرم در ورامین به تحمل ۱۰۰ ضربه شلاق محکوم شد.

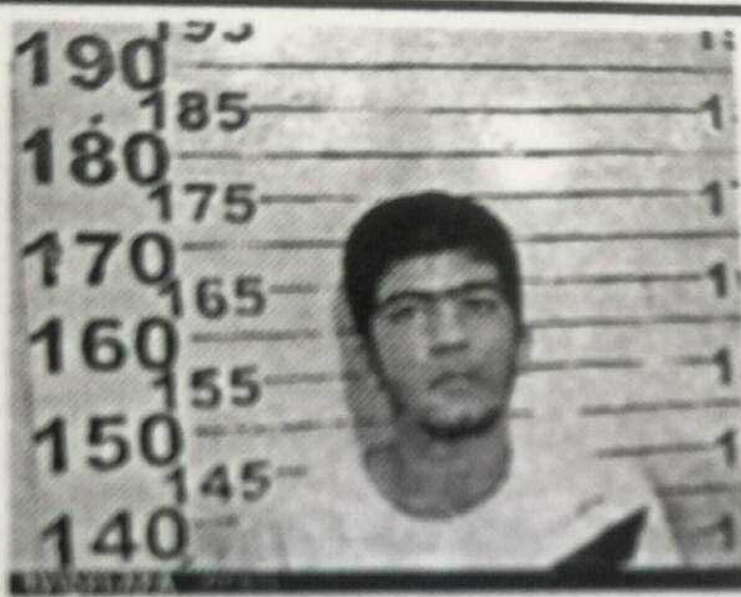
صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

کارتون ماه



کاری از
مهدی صادقی

سکسیسم در لوای محبت



واحد 1- اندرزگاه 11

کارتکس علیرضا شیرمحمدی که به دلیل اجرایی نشدن اصل تفکیک جرایم، در زندان تهران بزرگ به قتل رسید

حقوقی

□ عدم اجرای اصل تفکیک جرایم در زندان به مثابه شکنجه



محمد مرقمی
وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق بشر

جرایم است. برابر اصول حقوق بشری، در زندان ها با توجه به تفاوت هایی مانند؛ نوع جرم، جنسیت، سن، مجرم یا متهم بودن، سلامتی و غیره باید اصل تفکیک جرایم اجرایی شود. برای نمونه، محکومی که به خاطر یک بزه کم اهمیت در حبس است، نباید با محکومان به جرایمی مانند قتل یا قاچاق مواد مخدر در یک مکان نگهداری شود و یا برابر بند «الف» ماده ۶ قانون جرم سیاسی، مجرم سیاسی باید در مکان جداگانه ای تحمل کیفر حبس کنند. وانگهی، آیین نامه نحوه تفکیک و طبقه بندی زندان ها مصوب رئیس قوه قضائیه ۱۳۸۵ به تفکیک جرایم با توجه به تفاوت های یادشده تاکید کرده است. همچنین، برابر بند ۲ ماده ۱۰ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب مجمع عمومی سازمان ملل) که در تاریخ ۱۳۵۴/۲/۱۷ به تصویب مجلس کشورمان نیز رسیده است، متهمان باید جدا از محکومان نگهداری شوند و ماده ۵۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ نیز نگهداری محکومان و متهمان در یک مکان را ممنوع کرده است. چه این که متهم کسانی است که هنوز مورد محاکمه قرار نگرفته است و این امکان وجود دارد که پس از برگزاری دادگاه تبرئه شوند. با وجود این تاکیدهای قانونگذار، اصل تفکیک جرایم در زندان های ایران به طور کامل اعمال نمی شود. برای نمونه، ندامتگاه شهری (زندان زنان) یکی از زندان هایی است که افزون بر بفرنج بودن شرایط دیگر حاکم بر آن، اصل تفکیک جرایم نیز در آن جا رعایت نمی شود و مدتی است که برخی زندانیان عقیدتی سیاسی را با اهدافی چون تنبیه و غیره به آن جا تبعید می کنند. رعایت نکردن اصل تفکیک جرایم، پیامدهای ناگواری را در پی دارد. چنان که سال گذشته یکی از زندانیان سیاسی به دلیل اعتراض به نادیده گرفتن این اصل، دست به اعتصاب غذا زد و متأسفانه جان باخت و یا اخیراً یکی دیگر از زندانیان سیاسی توسط مجرمین خطرناک در یکی از زندان ها به قتل رسید. انتظار می رود، این حوادث جانکاه موجب شود، اصل تفکیک جرایم مطابق قوانین و مقررات پیش گفته در زندان های کشورمان رعایت شود.

اصحاح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

حبس یکی از کیفر هایی است که از سوی قانونگذار برای مجازات مجرمین و یا نگهداری متهمان در نظر گرفته شده است. در مورد هدف مجازات، دانشمندان علم حقوق جزا و جرم شناسی سخن بسیار گفته اند و بحث در این خصوص نه در این مختصر می گنجد و نه هدف نگارنده است. اما از میان نظریه های که در خصوص هدف از مجازات، مطرح شده، نظریه اصلاح بزه کار و بازگرداندن او به جامعه، نزدیک ترین آن ها به اصول حقوق بشری است. از این رو، همواره باید در وضع و اجرای قوانین جزایی این هدف را مد نظر داشت. از سویی دیگر، اگرچه مجازات باید موجب تنبیه (آگاه سازی) و یا ارباب مجرم شود، اما نکته ای که نباید فراموش شود، احترام به کرامت انسانی است. بنابراین، دو شرط اساسی که باید در مجازات بزه کار در نظر گرفته شود؛ یکی اصل قانونی بودن جرایم و مجازات ها و دیگری احترام به کرامت انسانی است. در خصوص مضرات مجازات حبس و مجازات های جایگزین حبس، سخن بسیار گفته شده است. با وجود این، هنوز این مجازات یعنی حبس اعمال می شود. چه این که در برخی جرایم، جایگزینی برای آن پیدا نشده و یا مجازات های جایگزین اعمال نمی شود. به هر روی در اجرای مجازات حبس باید اصولی رعایت شود که زندان به مکانی برای آزار و شکنجه مجرمین و متهمان و یا بدآموزی زندانیان از یک دیگر و تشکیل باندهای مجرمانه تبدیل نشود، چه این که همان طور که گفته شد، هدف از مجازات باید اصلاح مجرم باشد و نه رنج و عذاب وی. در واقع، مجرم به علت حالت خطرناکی که دارد و ممکن است به جامعه آسیب برساند، حبس می شود. اما کیفر حبس به جز سلب آزادی مجرم، نباید رنج مضاعفی بر وی تحمیل کند. یکی از اصول ناظر بر اجرای مجازات حبس، اصل تفکیک



عکس از کیهان لندن

زندانیان

گزارشی از وضعیت زندانیان زندان قرچک



گلرژ ابراهیمی ایرانی
زندانی سیاسی سابق

زندان قرچک در نيزارهای اطراف ورامین واقع شده است. منطقه ای با آب و هوای خشک و در میان بیابان، که عدم دسترسی آسان به آن جا رفت و آمد خانواده ها جهت ملاقات را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. بنای زندان قرچک پیش از تغییر کاربری آن، سوله ای جهت نگهداری دام بوده است. پس از تغییر کاربری، به جز اضافه کردن بناهایی کوچک جهت بهداری و آشپزخانه، کوچکترین تغییری در این بنا ایجاد نشده است. عدم رعایت قوانین مصوب کشور توسط مأمورین و مسئولین این زندان موجب ایجاد محرومیت های زیادی شده است به حدی که بیش از هزار زن محبوس در این زندان از اغلب حقوق قانونی یک زندانی محروم و بعضاً با رفتارهای غیر اخلاقی و غیر انسانی توسط مأمورین مواجه هستند. این زندان ۱۱ بند دارد. بند قرنطینه در ابتدای ساختمان (سوله) واقع شده و زندانیان ورودی جدید، به مدت سه شبانه روز در این بند نگهداری می شوند. البته شایان ذکر است، زندانیان سیاسی و عقیدتی تبعیدی به قرچک را معمولاً به مدت طولانی تری در قرنطینه، که مکانی شلوغ و پر رفت و آمد است محبوس می نمایند. این عمل به قصد تنبیه و اعمال فشار بیشتر بر زندانیان سیاسی و عقیدتی انجام می شود. غیر از قرنطینه دو بند مخصوص نگهداری زندانیان محکوم به مصرف یا حمل مواد مخدر بوده و دو بند مخصوص نگهداری محکومین به قتل یا مشارکت

و معاونت در قتل است. این چهار بند پرجمعیت ترین بندها از بین ۱۱ بند زندان قرچک است. بندهای دیگر جهت نگهداری متهمین به کلاهبرداری، سرقت، همچنین زندانیان بلاتکلیف و متفرقه اختصاص داده شده اند. دو بند مشاوره با شرایطی بهتر نسبت به دیگر بندها بوده و یک بند نیز موسوم به بند مادران که جهت نگهداری زنان باردار یا زنانی که به همراه کودکان خردسال خود بازداشت شده اند، است.

دسترسی به آب آشامیدنی در این زندان در شرایط بحرانی قرار دارد. تمامی خطوط لوله آب ۱۱ بند زندان قرچک، به جز یک خط لوله، حاوی آب شور و آب همین خط لوله آب شیرین نیز، طعم دار است. زندانیان قدیمی محبوس در قرچک معتقدند نوشیدن این آب در دراز مدت به کلیه هاشان آسیب های جبران ناپذیری وارد کرده و به انواع بیماری های انگلی مبتلا شده اند.

وضعیت معیشتی زندانیان به گونه ای است که وعده های غذایی ناهار و شام به میزانی کمتر از نصف یک ظرف غذای یک بار مصرف در اختیارشان قرار می گیرد. بسیاری از زندانیان به حجم غذای زندان معترض بوده و ادعا می کردند "مدت هاست بعد از اتمام غذا سیر نشده اند". در وعده های صبحانه آب جوشی توسط زندانیان در بندها سرو می شود که کاملاً ولرم شده و مشخص است که نجوشیده است. بسیاری از زندانیان قدیمی سال هاست که به اجبار خود را از نوشیدن چای محروم کرده اند. در غذای زندان هیچ گونه پروتئینی وجود ندارد و معمولاً محتویات غذاها شامل برنج، حبوبات، سیب زمینی و سویا است. سویای مصرفی در غذای زندان کنجاله دامی بوده که آسیب زننده به معده و روده انسان قلمداد می شود. تنوع غذایی بسیار محدود بوده و با توجه به این که بسیاری از زندانیان محبوس در زندان قرچک (طبق آن چه که مشاهده کرده ام) هیچ وجه واریزی به کارت بانکی شان نداشتند به الاجبار باید با همین غذای ناسالم و اندک خود را سیر می کردند. اقلام فروشگاه زندان نیز بسیار محدود و صرفاً

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

شامل چند نوع کنسرو و غذای نیمه آماده، بیسکویت، کیک و آب میوه بود. غذای نیم پز و کنسرو باید به مدت حداقل ۲۰ دقیقه جوشانده شود که این امکان برای زندانیان مهیا نیست و کسانی که توان خرید دارند به همان شکل نیم پز و بدون جوشاندن آن را مصرف می کنند که این در درازمدت، آسیب زننده به سلامت افراد است. میوه به صورت گاه به گاه در فروشگاه عرضه می شود و همه زندانیانی که توان خرید آن را دارند نیز به جهت مقدار اندک عرضه امکان خرید را نمی یابند. بسیاری از افراد کم توان از لحاظ مالی، ماه ها بود که هیچ نوع میوه ای نخورده بودند. وضعیت لبنیات نیز به همین اندازه اسفناک است. غذای زندانیان در ظروف یک بار مصرف ارائه می شد. پیشتر در سلف سرویس زندان ظروف فلزی جهت صرف غذا در اختیار زندانیان قرار داشت که، با برچیده شدن سلف و سرو غذا در بندها از ظروف یک بار مصرف استفاده می شود. زندانیان قدیمی استفاده طولانی مدت آن را آسیب زننده به سلامت خود می دانند. وضعیت بهداشتی بندها نیز بسیار نگران کننده است.

هیچ ماده ضد عفونی کننده ای در قرچک در اختیار زندانیان قرار نمی گیرد. مواد شوینده نیز فقط محدود به مایع دستشویی است. این در حالی است که بسیاری از محبوسین به انواع بیماری های عفونی، پوستی، مقاربتی و غیره مبتلا هستند. علاوه بر این در قرنطینه شاهد بودم که زندانیان در بدو ورود در بهداری زندان تست ایدز و هپاتیت را انجام می دهند. اما هیچ گونه تفکیکی در زندان بر مبنای بیماری انجام نمی شود و هرگز پاسخ آزمایش های انجام شده اعلام نمی گردد. در واقع آن چه که از مامورین و پرسنل بهداری شنیدم این آزمایش ها جهت تکمیل پرونده زندانیان انجام می شود نه به هدف دیگری.

زندان معتاد به مواد مخدر در بدو ورود توسط فردی اصطلاحاً مددکار ارزیابی می شوند و بهداری نیز معتادین به مخدر را شناسایی و ثبت می کند. اما در سه روز اولیه که زندانیان در قرنطینه حضور می یابند، کلیه مواد مخدر و حتی سیگار زندانیان قطع می شود که موجب بروز حالات روانی خشونت آمیزی می شود که نهایتاً به درگیری های بعضاً خطرناک بین افراد می انجامد. در واقع فرد معتاد باید به کمپ ترک اعتیاد منتقل می شد اما در زندان به راحتی توسط مسئولین زندان پذیرش و به جای مداوا در سه روز ابتدایی حبس محروم از هر نوع داروی آرام بخش می شود. بعد از سه روز بنا به دستور پزشکان بهداری دز معینی دارو به فرد داده می شود.

در برخورد با بسیاری از زنان محکوم به قتل متوجه شدم درصد بیشترشان به جهت عدم امکان طلاق از همسرانشان پس از سال ها تحمل زندگی مشترکی آشفته که با توهین، ضرب و شتم و بعضاً شکنجه توسط همسرانشان همراه بوده است، با نقشه قبلی و یا به صورت ناگهانی مرتکب قتل همسرانشان شده اند. درصد زیادی از این زنان که با نقشه قبلی همسرانشان را به قتل رساندند این عمل را با همکاری مرد دیگر که وارد زندگی شان شده بود انجام داده بودند. آن ها با این که خود را جنایت کار می دانستند، معتقد بودند اگر در دفعات مکرر شکایتی که از همسرانشان داشتند، قاضی پرونده رضایت به طلاق شان می داد هرگز دست به جنایت نزده بودند. جامعه ای که ادعای حاکمیتی بر مبنای اسلام را دارد به دلیل وضع قوانینی بیمارگونه (مشخصاً قوانین مربوط به طلاق) افراد را در شرایطی قرار می دهد که قربانیان، باعث بروز جنایت می شوند. مردی که در این جنایت جان خود را از دست می دهد. زنی که تبدیل به یک جنایت کار شده، به اعدام محکوم، یا با حکمی سنگین روانه زندان می شود. مردی که محکوم به اعدام می شود و فرزندان که به دلیل تحمیل شرایط، دوران سختی



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

را کودکی و نوجوانی تجربه می کنند و بعضاً به دلیل پرورش یافتن در شرایط نا به سامان پس از قتل و اعدام یا حبس مادر، با معضلات بسیاری مواجه می شوند. کودکانی که قربانیان این قوانین ارتجاعی هستند و به دلیل فشارهای روانی موجود و شرایط متفاوت تحمیل شده آینده ای تلخ در انتظارشان خواهد بود.

احکام صادره برای زندانیان محکوم به حمل مواد مخدر نیز در قیاس با کشورهای دیگر بسیار ناعادلانه بوده و افرادی که (طبق اظهاراتشان) به ناچار و به جهت امرار معاش تن به قاچاق مواد مخدر داده بودند با احکام اعدام، حبس ابد یا احکام بالای ۲۰ سال و غیره مواجه بودند. این در حالی است که هیچ گونه آسیب شناسی ای پس از بازداشت و طی رسیدگی به پرونده در مورد متهمین انجام نمی شود و زندگی افراد بدون کمترین ملاحظه ای برای همیشه به تباهی می کشد. لازم به ذکر است این احکام معمولاً در مورد افرادی قطعیت پیدا می کند و اجرایی می شود که فروشندگان سطوح میانی بوده و قاچاقچیان سطح کلان به جهت زد و بندهایی که با ارگان های بازداشت کننده دارند، تبرئه می شوند. مشاهدات بنده بر مبنای تحقیق میدانی از محکومین در قرنطینه زندان و بند مادران و شنیده هایم از گفته های کسانی که عمدتاً از زندانیان قدیمی قرچک بودند است. کسانی که شاهد بودند در موارد بسیاری متهمین رده های بالایی که بیشترین نقش را در قاچاق داشتند خیلی زود آزاد شده و پرونده آن ها بسته شده است.

زندانیمان عمدتاً امکان استفاده از حق مرخصی قانونی را ندارند و در شرایط خاص در صورت جلب نظر زندانبانان طی انجام پروسه ای که "حسن اخلاق" نام گرفته، پس از مدت ها موفق به دریافت این حق به عنوان پوئن می شوند. حسن اخلاق شامل انجام فرایض دینی، حضور در کلاس های مذهبی، حرف شنوی از زندانبانان و همکاری در نظافت و بعضاً انجام امورات شخصی زندانبانان (گرم کردن غذای زندانبانان در آشپزخانه زندان و نظافت محل کار پرسنل و غیره) است.

تعدادی از زندانیان جهت کسب درآمد در بخش اداری، آشپزخانه، خیاط خانه، کارگاه و بندها مشغول به کار هستند. ساعت کاری از حدود ۹ صبح تا حدود چهار عصر است. در ازای این حجم از کار مبالغی از ۵۰ هزار، هشتاد هزار و تا سقف ۱۰۰ هزار تومان به کارت زندانیان برای یک ماه کار واریز می شود. برخی از زندانیان نیز در ابتدای کار در زندان به صورت هفتگی دو پاکت سیگار دریافت می کردند. (هفته ای دو پاکت سیگار معمولاً بهمین) و برخی دیگر کارت تلفن دریافت می کردند. تعدادی نیز در ابتدای کار که در واقع بیگاری محسوب می شود، فقط و فقط اجازه استفاده از تلفن برای مدت بیشتری را داشتند. یعنی هیچ وقت وجهی دریافت نمی شد و فقط مدت زمان بیشتری امکان استفاده از تلفن را داشتند.

در زندان قرچک با مقوله "مت بازی" آشنا شدم. زنانی که به جهت کسب درآمد خود را در اختیار هم بندیان جهت استفاده جنسی قرار می دهند. برخی به جهت رفع نیاز جنسی اقدام به ایجاد رابطه می کردند، اما افرادی که فقط به قصد کسب درآمد جهت تأمین سیگار یا خرید مواد غذایی یا مواد شوینده مورد نیاز به رابطه جنسی با هم بندی تن می دهند قربانیان فقر و عدم آسیب شناسی توسط مددکاران و مسئولین زندان هستند.

بر سردر ورودی زندان عبارت "ندامتگاه" نوشته شده است. اما بسیاری شان از عملکرد خود پشیمان نیستند. این قضیه در مورد افرادی که سرقتی خطاب می شدند بیشتر از بقیه به چشم می آمد. سرقتی ها عمدتاً از طبقه فرودست جامعه هستند و ابراز می کنند: که اگر نمی دزدیدیم چگونه سیر می شدیم، برویم بیرون

باز هم می‌زدیم. این افراد به واقع می‌زدیدند که گرسنه نمانند. می‌گفتند از زدن دخل مغازه‌ها، تا کش رفتن میوه و خوراکی از سوپری و برداشتن لباس و کفش از فروشگاه‌ها، تا دزدی از پارکینگ و انباری خانه‌ها و ماشین دیگران همه را در پرونده دارند. و در آگاهی شاپور که از آن به عنوان شکنجه‌گاه یاد می‌کردند، به همه آن‌ها اعتراف کرده بودند. در آگاهی شاپور با کابل کتک می‌خورند. در لاستیک‌های بزرگ ماشین‌های سنگین قرارشان داده، روی زمین می‌غلتانندشان. مورد ضرب و شتم و لگد با پوتین قرارشان می‌دادند. فحش‌های رکیک جنسی شنیده بودند و نهایتاً به هر آن‌چه که کرده بودند اعتراف می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند: "که کارشان از کار در معدن هم سخت‌تر است. برای سیر کردن یک کف دست شکم، باید چه سختی‌هایی را تحمل کنند".

دربند مادران، نوزادان و کودکان بسیاری به همراه مادرانشان تحمل حبس می‌کنند. از کودک چند روزه تا حدود ۲۰ ساله را در آن جا دیدیم. کودکانی که در زندان متولد می‌شوند یا به همراه مادرانشان وارد زندان می‌شوند. کودکانی که از حق خوراک و پوشاک مناسب، بهداشت، تفریح، سرگرمی و آموزش محروم‌اند و دنیای خارج از زندان را نمی‌شناسند. کودکانی که از دیدن مردان (تکنسین‌ها و خدماتی‌های زندان) می‌ترسند. از شنیدن صدای ماشین (بعضاً اگر در محوطه زندان ببینند) وحشت می‌کنند. کودکانی که نه طعم و شکل میوه خاصی را می‌شناسند و نه با هیچ حیوانی آشنا هستند. بدترین شرایط را از بین این کودکان آن دسته‌ای دارند که از مادران معتاد متولد شده‌اند. به جای انتقال مادر و کودک معتاد به کمپ آن‌ها را به زندان منتقل می‌کنند و این نوزادان تازه متولد شده از مادری معتاد، که به جهت پیوند خونی با مادر یا خوردن شیر مادر به همان سان به اعتیاد مبتلا دارند، پس از ورود به زندان با دردهای ترک اعتیاد مواجه می‌شوند. جهت آرام نمودن درد این کودکان (با اینکه بارها به پرسنل شکایت شده بود) هیچ اقدامی انجام نمی‌گیرد و نهایتاً زندانیان با ماساژ دادن بدن نحیف و کوچک کودک سعی در آرام نمودن او می‌نمایند. این کودکان در صورت طولانی شدن محکومیت مادران پس از سن دو سالگی از مادر جدا شده و به افراد ناشناس (اقوام یا نزدیکان) سپرده می‌شوند. در صورت نبود اقوام جهت نگهداری، کودکان به بهزیستی منتقل می‌شوند، بدون آن که دلیل جدا شدن از مادر را بدانند، که به جهت حضور در زندان به شدت به او وابسته بودند. شرایط زندگی این کودکان به شدت دردناک و غیر انسانی بوده و هیچ گونه تدبیری در جهت رفاه حال آنان انجام نمی‌گیرد. سهمیه شیر خشک و پوشکی که زندان در اختیار مادران قرار می‌دهد کفاف نصف ماه را هم نمی‌دهد و باقی روزهای ماه را معمولاً مادران به دلیل عدم توان مالی در تامین شیر خشک، به خوراندن آب نیم گرم و قند به کودک جهت سیر کردن او، اقدام می‌کنند.

در زندان قرچک با زنان بسیاری مواجه شدم که ادعا می‌کردند زیر شکنجه در آگاهی شاپور به حمل مواد مخدری که در انتقال و نگهداری آن نقشی نداشتند اعتراف کرده‌اند و حال سال‌هاست که در زندان هستند. این مسئله را در مورد زندانیان محکوم به قتل نیز شاهد بودم که یقیناً نیاز به بررسی دارد، اما از آن‌جا که بسیاری‌شان توان گرفتن وکیل ندارند، بی‌سرانجام رها شده‌اند. به هنگام بروز درگیری ابتدا پاس یاران زن به داخل بندها اعزام شده و در صورت عدم توان کنترل درگیری مأموران مرد با باتوم و شوکر به بندها وارد شده و فضای آشفته بند را آرام می‌کنند. بیشتر درگیری‌ها بر سر مواد غذایی، سیگار، یا بعضاً به خاطر بروز اختلاف بر سر شریک‌های جنسی است، که این آخرین

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

مورد گاه به درگیری‌هایی می‌انجامد که مدت‌ها فضای بند را ملتهب می‌کند. پس از درگیری و ورود مأمورین به بند، افراد را با ضرب و شتم و به صورت موقت جهت تنبیه به سلولهای انفرادی منتقل می‌کنند.

بهداری زندان تنها قرص‌ها و داروهای اولیه را در اختیار بیماران قرار می‌دهد و بیمارانی که نیاز به اعزام داشته باشند، مگر در موارد بسیار خاص و بعد از مدت‌ها پیگیری به دلیل محدودیت‌ها با انتخاب تصادفی، به بیمارستان اعزام می‌شوند.

قانون عدم تحمل حبس و کحولت سن نیز در موارد بسیاری اجرایی نمی‌شود. زنان مسن و زنانی با دارا بودن بیماری‌های خاص و لاعلاج همچنان در زندان و بدون رسیدگی رها شده‌اند. نبود آگاهی کافی موجب می‌شود که زندانیان به این قوانین (عدم تحمل حبس به جهت بیماری یا کحولت سن) آشنا نباشند و مددکاران و مسئولین زندان نیز برای اجرایی شدن این قانون هیچ اقدامی نمی‌کنند.

در این که بسیاری از این افراد مرتکب جرم شده‌اند شک نیست، اما عدم رعایت قانون و برخوردهای غیر اخلاقی و بعضاً غیر انسانی موجب شده است، تا بسیاری از این افراد قربانی سیستم بیمار قضایی یا قربانی عدم رسیدگی مسئولین و زندانبانان شوند. در زندان قرچک دو نفر از قدیمی‌ترین زندانیان زن ایران با جرایم عمومی را دیدیم. مریم زراعتی و فاطمه فیروزبخت حدوداً ۳۰ ساله که بیش از نیمی از عمر خود را در زندان نوجوانان و بعد در زندان بزرگسالان سپری کرده‌اند. آن‌ها که به جهت حمل مواد مخدر بازداشت شده بودند در زندان به دلیل ارتکاب جرم مجدد (ضرب و شتم و درگیری و بعدها قتل هم‌بندی) همچنان در زندان هستند. در روزهای پایانی حضورم در قرچک آگاه شدم که هر دو نفرشان به بیمارستان امین آباد منتقل شده بودند. دیگر از سرنوشتشان خبری ندارم. در مورد این قبیل افراد آن‌چه که دردناک است این است که آن‌ها به جهت سال‌ها تحمل حبس ناعادلانه و مورد سوء استفاده مأموران قرار گرفتن، دچار عدم سلامت روانی شده‌اند.

زندانیان قدیمی شاهد بودند که مأموران مشخصاً از این افراد که هم‌بندی‌هایشان آن‌را "قلدر" یا "زن بهادر" خطاب می‌کردند، جهت آزار زندانیان دیگر استفاده می‌کردند که بسیاری معتقد بودند این سوء استفاده‌ها و فشارهای وارده باعث عدم تعادل فعلی آنان است. بسیاری معتقد بودند علت این که این زندانیان با وجود انجام قتل، همچنان اعدام نشده‌اند این بود که، مورد سوء استفاده مأمورین بوده‌اند. چرا که طبق گفته زندانیان قدیمی اعدام‌های بسیاری طی این سال‌ها اجرایی شد اما از اعدام این دو نفر ممانعت به عمل آمد.

در واقع زندان قرچک و احتمالاً بسیاری دیگر از زندان‌های ایران، نه تنها ندامتگاه نبوده، بلکه مجموعه‌ای غیر قابل دسترسی هستند که در آن‌ها انسان‌های بسیاری را از هویت انسانی تهی می‌کنند. بسیاری از زندانبانان نیز به شکل بیمارگونه‌ای با فضای غیر انسانی ایجاد شده ارتباط برقرار کرده، هماهنگ و همراه هستند.

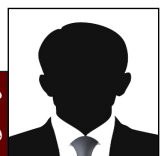
در صورت حل شدن بسیاری از معضلات اجتماعی که فقر سرلوحه آن است و در صورت تغییر قوانین کشور که قانون طلاق در اولویت آن است، بسیاری از این جرایم بروز نمی‌کنند و بسیاری از افراد تبدیل به سارق، قاچاقچی و قاتل نمی‌شوند. سیستم بیمار قضایی کشور و قوانین ارتجاعی و فقر و فاصله طبقاتی از افراد جامعه، جنایتکاران و خلافکارانی را می‌سازد که در زندان‌ها در حال پوسیدن هستند. تغییر در قوانین و سیستم قضایی تاکنون طی چهار دهه اخیر ناممکن بوده است. امید که با ایجاد تغییری بزرگ مشکلات و معضلات جامعه حل شود، تا شاهد قربانی شدن انسانها در چنین شرایط غیر انسانی نباشیم.



عکس از دویچه وله

اجتماعی

□ کشتار ۶۷؛ جاری در جان تاریخ



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

شب های متوالی در طول حدود چهارده تا فوت مادر بزرگم، او از خواب بر می خواست و برای دختر از دست رفته اش در سال ۵۸ اشک می ریخت. مادر بزرگم چندی پیش از دنیا رفت و اما آن چه در خاطر ما ثبت شده، بخشی از غم او به عنوان یک بازمانده از یک حادثه تصادف منجر به مرگ دختر و نوه اش در چهاردهه پیش است.

مادر بزرگم فرصت سوگواری برای دختر و نوه از دست رفته اش را داشت و باز هم به مدت حدود چهار دهه، در غم از دست دادن عزیزانش رنج کشید. او فرصت سوگواری و بدل کردن ضربه و شوک فاجعه به امری قابل تحمل را داشت و اما درد و غم، او را برای چهاردهه رها نکرد.

دهه ها پس از هولوکاست به عنوان یک فاجعه بشری، هنوز بررسی های روانشناسی بر بازماندگان این فاجعه انجام می شود. انگار که هنوز درد و رنج فاجعه هولوکاست آن ها را رها نکرده است. فرزندان قربانیانی که به دلیل تداعی درد و رنج فاجعه رخ داده، حتی اجازه ذکر آن چه که به عنوان مصیبت بر آن ها گذشته را نداشتند. این منع نه توسط قدرت قاهره که درون خانواده ها، بلکه برای حفظ تعادل روانی آن ها صورت می گرفته است. رنجی که پس از دهه ها همچنان خانواده های قربانیان هولوکاست را رها نمی کند (۱). عفرت برل، پروفیسور روانشناس از کالج دانشگاهی مکس استرن در اسرائیل در خصوص قربانیان هولوکاست که نجات یافته اند، می گوید "شش دهه (تا سال ۲۰۱۰) پس از پایان جنگ دوم جهانی، ما هنوز در حال مطالعه تاثیر هولوکاست بر قربانیانش هستیم". او در ادامه می افزاید "آن ها توانایی فائق آمدن بر رنج ناشی از فاجعه را داشته اند و حتی این رنج

و درد، به رشد احساسی و روانی شان منجر شده است". و بعد می گوید "البته به این سادگی ها هم نیست و نبوده است". یکی دیگر از همراهان این مطالعه روانشناسی در مورد کودکانی که درگیر هولوکاست بوده اند، گفته است "آن ها امروز به سنین پیری و بازنشستگی و از دست دادن عزیزانشان به دلیل مرگ طبیعی رسیده اند و همین رنج های اخیر، استرس ها و رنج های باقی مانده از آن دوران پیشین، در ماجرای هولوکاست را در وجودشان بیدار می کند". (۲)

ضربات روانشناختی ناشی از فقدان و از دست دادن عزیزان، خصوصا که در فاجعه ای چون هولوکاست بوده باشد، هیچ وقت نسل های دوم و سوم پس از فاجعه را هم رها نکرده است. در واقع با پایان فاجعه اصلی در زمان وقوع کشتار عظیم، همچنان آوار رنج و درد بر سر خانواده ها و بازماندگان آن فاجعه فرود می آید و آن رنج از میان آن ها قربانی می گیرد. قربانی فجایع عظیمی که نظام های کشتارگر بر سر انسان ها می آورند، تنها قربانیان را شامل نمی شود، تاثیرات روانشناختی اش تا نسل ها و دهه ها را در بر می گیرد و انگار فاجعه، نسل ها را رها نمی کند و جوی خون های به ناحق ریخته شده با هر رویدادی، بار دیگر به جوش و خروش در می آید.

بیش از سه دهه از فاجعه ای به نام کشتار ۶۷ در ایران می گذرد. اعدام های گسترده زندانیان سیاسی عقیدتی در تابستان ۱۳۶۷ که به دستور رهبر وقت نظام جمهوری اسلامی انجام شد. این اعدام ها هزاران قربانی بر جای گذاشت و به تعداد قربانیانش و بیشتر، خانواده هایی را داغدار کرد. رضا علیجانی به عنوان یکی از شاهدین آن اعدام ها از درون زندان های جمهوری اسلامی، سال ها پیش این رویداد را "هولوکاست ایرانی" نامید (دستکم نگارنده اولین بار از ایشان شنید) و این تعبیر به نگاهی رسمی در میان قربانیان آن فاجعه دهشتناک بدل شد.

در مورد کشتار ۶۷ سال ها سخن، کلمه و فریاد از میان جان و روح ایرانیان بر آمده است. سال هاست که انسان ایرانی و غیر ایرانی در خصوص این فاجعه نوشته است. قربانیانش را — آنانی که نامی از آن ها می شناسیم — را بازشمرده و از روزگار رفته بر

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

آنان، پیش و در هنگام زندان و در هنگامه رفتن برای سر به دار شدن، روایت کرده است. سال هاست که از کامیون های گوشت یخ زده و قبرهای بی نام و نشان روایت هایی دردناک شده است، که برای نظام جمهوری اسلامی ایران تا آخر تاریخ، نشان ننگ بر جای می گذارد و گذاشته است. همین اواخر خبر شناسایی و معرفی محل دفن این کشتارشدگان به دست سعیت و مرگ انسانیت در ایران، در کازرون توسط خبرگزاری ها منتشر شد و دستکم کازرونی ها حال می دانند که بخشی از به خاک افتادگان آن روزها، در کجای خاکشان آرمیده اند.

اما آن چه در خصوص آن کمتر سخن گفته شده، بازماندگان آن فاجعه اند. مادران، خواهران، پدران، برادران، فرزندان و همسرانی که آن روزها را به چشم دیده اند. ساک وسایل عزیزانشان را تحویل گرفته اند. پشت در زندان منتظر مانده اند تا بشنوند که آیا عزیزشان زنده است یا اعدام شده. هیچ وقت ندانستند که عزیزشان در کجا دفن شده است. هیچ وقت زمانی رسمی به مانند همه کسانی که عزیزی را از دست می دهند، به مانند مادر بزرگ من برای عزاداری برای از دست رفته شان نداشتند. نه توانستند در مکان های عمومی عزاداری کنند، نه بر سر پیکرها و قبور حاضر شوند و نه حتی تا سال ها امکانش را داشتند تا از فاجعه و زخمی که برداشته اند، سخن بگویند. به همین سادگی، سه دهه است فاجعه ای که هزاران انسان را به مسلخ زور و زر و تزویر برد، همچنان

قربانی می گیرد. این بار نه از میان زندانیان که از میان کسانی که آزادند و دستکم در ظاهر، آزاد زندگی می کنند و اما داغی در سینه دارند که التیام نیافته است. زخمی که فرصت سوگواری برای آن را نداشته اند و آن زخم مانده است. گاهی رویش دلمه می بندد و اما با کوچکترین نیشتری، به مانند روز نخستین و شاید حتی

بیش از آن روزها خون از آن زخم فواره می زند. درباره این خانواده ها می توان سه مرحله را برای این تداعی رنج، بر شمرد. زمان هایی که ضربان قلب و رنج جان، می تواند برای آن ها به نهایت خود رسیده باشد.

ملاقات ها قطع شده است و خانواده ها ملاقاتی ندارند. کسی نمی داند درون زندان چه خبر است. جعفر بهکیش، یکی از زندانیان آن روزها از آمدن و رفتن های خانواده ها می گوید و شایعاتی که بالا گرفته است. خانواده ها دقیقاً نمی دانند بر سر عزیزانشان چه می آید. شایعه خود گاهی از خود فاجعه کشنده تر است. فاجعه قطعیتی دارد که لاجرم باید با آن کنار آمد، اما شایعه، ماندن در برزخ بیم و امید است. بیمی که شاید شواهدش قوی تر باشد و امیدی که از عشق به عزیز در بند سرچشمه می گیرد. بهکیش می گوید: "مادر و پدرم به خانه بر می گردند. مادرم، با تلفن با خانواده های زندانیان در بندهای دیگر تماس می گیرد. هیچ کس ملاقات نداشته است. قطع ملاقات ها ادامه پیدا می کند. زمان به سرعت می گذرد. نیمه دوم مرداد است. مادر و پدرم دوباره به

گوهردشت می روند. هنوز هیچ کس حق ملاقات ندارد. خانواده ها بسیار نگران هستند. شایعه اعدام های گسترده بالا گرفته است". و بعد از شرح تلاش های مادران برای ملاقات با حاکمان آن روز بر تخت نشسته ایران، جعفر بهکیش نقل می کند که "مادرم با تلخ کامی می گوید، اگر می دانستیم که دارند بچه هایمان را می کشند..." (۴)

خانواده ها تا آذرماه ۱۳۶۷ بی اطلاع می مانند. ماه ها بی خبری را رنج می کشند. شایعات را می شوند و اما نمی دانند بر سر عزیزانشان چه رفته است.

از چهارم آذر ماه ۱۳۶۷ با خانواده ها تماس گرفته می شود. مرحله دوم رنج خانواده ها فرا می رسد. ساک های اعدامیان آماده است. خانواده هایی که ماه هاست از عزیزانشان بی خبرند، حال که برای ملاقات با آن ها می روند تنها با یک خبر و یک ساک باز می گردند.

از خانواده ها خواسته بودند که مرد خانواده را بفرستند تا ساک ها را تحویل بگیرند. فروغ شلالوند برادر زاده یکی از قربانیان به نام حمزه شلالوند است. او تعریف می کند "وقتی مادر بزرگم (ننه) بعد از مدت ها قطع ملاقات و بی خبری مطلق، برای ملاقات به زندان اوین مراجعه کرد، از او خواستد مرد خانواده را بفرستد، آنان نمی دانستند مردترین کس خانواده ما همان ننه وفادارم بود که لحظه ای پسرش را تنها نگذاشت" (۵).

اما فروغ تعریف می کند که، عمویش رفت و برگشت تا خبر از حمزه بگیرد. فروغ می گوید "در بازگشت به خانه قرار نداشت، پریشان بود مرتب قدم می زد و گاه گریه می کرد، به عمویم گفت سریعاً به زندان اوین مراجعه و دریابد چرا مرد خانه باید مراجعه کند، چنان با تحکم برخورد کرد که، عمویم همان وقت حرکت کرد.



هنوز به یاد دارم زمانی که عمو با ساک برزنتی سبز رنگی در دست بازگشت، آن را زمین گذاشت، رو به ننه با صدای لرزان گفت این هم ساک حمزه. ننه که چند روز بود لب به غذا نگذاشته بود، سرا سیمه برخاست، «چه بی؟ چه و سرهاتی؟ حمزه، روله، روله، آی خوا غه یرت داره خمینی ات نئی؟» (چه شد؟ چی بسرش آمد؟ حمزه پسر، آی خدا خمینی را ندیدی غیرت نکردی) صدای فریادهای ننه تا به خود خدا می رسید. عمو که تا حالا بغض خود را فرو خورده بود گفت جنازه را نمی دهند و از شماره قبر و محل دفن هم چیزی نمی گویند، تهدید کردند که هیچ گونه سوگواری و مراسم و یادمان نیز برگزار نکنیم، غیر از همین ساک هیچ چیز دستان نیست" (۵).

و بعد آن چه این بازمانده تعریف می کند، جز روایت رنج و زاری و نفرین و بر چشم کشیدن یادگارهای جان باخته که، یک یک از ساک در می آید امر دیگری نیست. او با این جملات روایتش را پایان می دهد که "دیگر کسی آن ساک را ندید. عاقبت ننه با دلی پر حسرت ما را ترک کرد واز کابوس ها، شب بیداری ها

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

این خانواده تنها یک نمونه است از هزاران خانواده جان باختگان کشتار ۶۷ که آوار فاجعه بر سرشان ویران شد و "ننه" ها تا سال ها فراموشش نکردند و دست آخر، برخی شان امروز چشمی اشک و چشمی خون، روی در نقاب خاک کشیدند و در ذهن و ضمیر تاریخ دادخواهی ایران جاوید شدند.

و اما رنج سوم یا رنجی که تا امروز هم ادامه دارد، از رنج نامه های کودکان بازمانده تا خانواده ها، نه مزاری هست و نه پس از سال ها امکان رسمی دادخواهی در ایران وجود دارد. عفو بین الملل رفتار حاکمیت ایران با خانواده های جانبختگان کشتار ۶۷ را مصداق شکنجه سازمان یافته می داند و آن را نمونه ای از جنایت علیه بشریت بر شمرده است. یعنی نه تنها آن کشتار خود جنایتی علیه بشریت و یک نسل کشی بود، بلکه رفتار نظام و تبعاتش، همچنان مصداق عناوین مجرمانه ای است که در این جنایت سازمان یافته و جرم بی پایان نظام جمهوری اسلامی کاملاً هویداست. عفو بین الملل پیش تر هم در بیانیه ای مفصل "اعدام های فراقضایی" کشتار شدگان سال ۶۷ را جرم خوانده بود و جان باختگان آن سال ها را مصداق "ناپدیدشدگان قهری" معرفی کرده بود. عفو بین الملل در بیانیه اخیرش نیز در خصوص خانواده ها می گوید "با گذشت سه دهه از زمانی که حکومت ایران چندین هزار مخالف و دگراندیش سیاسی را قهراً ناپدید کرده، مخفیانه کشته و اجسادشان را در گورهای جمعی بی نشان انداخت، مقام ها و مسئولان ایرانی همچنان به زجر و عذاب دادن بستگان قربانیان ادامه می دهند و از افشای این حقایق امتناع می کنند که عزیزان آن ها را چه زمانی، چگونه و چرا کشتند و اجسادشان را کجا دفن کرده اند". (۶)

این تنها روایت تلخ خانواده از ندانستن حقایق کشتار و محل دفن عزیزانشان نیست. فرزندان جان باختگان آن کشتار، نسل دوم پس از این هولوکاست ایرانی همچنان از آن چه تجربه کردند و به عنوان تاریخچه خانواده هایشان به ثبت رسیده در رنج اند. آن فرزندان امروز دستکم سی و اندی ساله اند و اما با هر گفتگو با ایشان، اشک به چشمان شان می دود و از رنج سالیان می گویند. سه سال بعد از اعدام پدر متوجه می شود. در زمان دستگیری اش دو ساله بوده و سه سال پس از دستگیری، پدرش اعدام شده است. سه سال خانواده از او پنهان می کند و پس از سه سال مادر به او می گوید که این غم تف زده خانواده به چه دلیل است. در آن سه سال هر روز این فرزند خردسال منتظر آمدن پدر بوده است. منتظر بوده در باز شود و پدر برگردد. دختری از فرزندان جانبختگان ۶۷ را می شناسم که امروز در آستانه ۴۰ سالگی است. هنوز وقتی از پدرش که در حال گذراندن دوران محکومیتش بوده سخن می گوید، از نبود پدر و از آن روزهای انتظار هر روزه چشمانش سرخ می شود و صدایش به لرزه می افتد.

برای این فرزندان، خاوران و خاوران ها به عنوان جایگاهی سمبلیک و غیر سمبلیک برای آن جان باختگان آن فاجعه مامن است. می گویند "خاوران؟ خاوران مثل یک مأمن است. من هیچ وقت نتوانستم، احساسم را به خاوران بیان کنم. خاوران فقط بابا و مامان و دوستانی نیستند که آن جا می بینی. خاوران چیزی است که در تمام سال های سکوت به من و ما هویت داده است. خاوران مثل یک سند است، که وقتی آن جا می روی، باور می کنی هستی. خاوران ملغمه ای از امید و هویت ماست. من نمی توانم



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

این حس را تعریف کنم. خاوران جایی است که به من هویت داده است و تا همیشه سند هویت من باقی خواهد ماند". (۷)
کشف این هویت و سند هم خود ماجرای مفصل دارد. ماجرای که خواندنش هم جان را خراش می دهد. فروغ تاببخش (مادر لطفی) روایت میکند که "... روز چهل انوش شد. رفتیم و گل گذاشتیم. یک دفعه خواهر من گفت: ای وای این دست چیه اونجا افتاده؟ برگشتیم و نگاه کردیم و دیدیم بله دستی از خاک بیرون زده است. جوان ها را سطحی خاک کرده بودند. همه زن ها داد زدند. فردی با خودش دوربین آورده بود، تا دید شرایط این طوری شده و مادرها داد می زدند، عکس گرفت. خود من پیکر تعدادی از جوان ها را دیدم، جوانی که تیری در پیشانی اش زده شده بود. بعد سریع، ماشین گشت آمد. دوربین را قایم کردند. بعدها شنیدم که یک روز صبح با پروژکتور آمده اند و عکس گرفته اند. اما سری اول مربوط به همان روز بود که به دست کسانی که می خواستند ببینند، رسید". (۸)

بیش از سه دهه از هولوکاست ایرانی، یعنی کشتار ۶۷، می گذرد. بیش از سه دهه از جرمی که تمام نشد. جنایتی که قربانیان تنها کسانی نیستند که در محل هایی که نمی دانیم کجا هستند، در خاک خفته باشند. قربانیان کشتار ۶۷ امروز در ایران و خارج از ایران زندگی می کنند. خانواده هایی که هنوز با آوار مصیبت ۶۷ داغ تازه می کنند و هر روز صبح با یاد عزیزانشان و نگاهی بر چهره نقش بسته آنان بر عکس ها و قاب ها بیدار می شوند و شبانگاه به خواب می روند. مادرانی که هنوز صدای فرزندانشان در گوششان می پیچد. فرزندانی که امروز برخی از آن ها خود پدر و مادر شده اند و اما هنوز منتظرند تا در باز شود و بابا و مامان از در وارد شود. خواهرها و برادرهایی که بازی های کودکی نه موجب شادی شان که یادآور غمی جانکاه است و همسرانی که هنوز با یاد و خاطرات عشق در خاک خفته شان زنده می شوند. کشتار ۶۷، کشتار و شکنجه ها متعلق به سه دهه گذشته نیست. فاجعه ای است که امروز اتفاق افتاده، همین حالا. در برابر چشمان مان در حال وقوع است. چشم باز کنیم، می بینیم.

پانوش ها:

- ۱ - روان زخمی نسل دوم نجات یافتگان هولوکاست، الیکس کیرستا، گاردین، ۱۵ مارس ۲۰۱۴
- ۲ - رنج های روانی هولوکاست هنوز قربانیانش را شکار می کند، موسسه روانشناسی آمریکا، ۲۰، APA، سپتامبر ۲۰۱۰
- ۳ - شناسایی و معرفی محل دفن جمعی از اعدام شدگان دهه شصت در کازرون، هرا، ۲۵ تیر ۱۳۹۸
- ۴ - «کشتار تابستان ۶۷» از دو منظر، و چند سؤال، جعفر بهکیش، رادیو فردا، ۲۹ تیر ۱۳۹۸
- ۵ - قتل عام ۶۷، ساک ها را دادند اما جنازه ها ...، فروغ شالوند، پژواک ایران، اکتبر ۲۰۱۸
- ۶ - اعتراض عفو بین الملل به رفتار "بی رحمانه" با خانواده قربانیان کشتار ۶۷، دویچه وله فارسی، ۲۶ جون ۲۰۱۹
- ۷ - هویت ناگزیر، مصاحبه با فرزند یکی از جان باختگان کشتار ۶۷، مصاحبه گر: شکوفه منتظری، دویچه وله فارسی، ۲۴ آگوست ۲۰۰۷
- ۸ - متن ساده گزارش داستان ناتمام، عدالت برای ایران، ۳۱ شهریور ۱۳۹۴



اوین یک در به دیوار و دری رو به درک دارد
اوین رو به زمین صدها درِ دلخوشکنک دارد

اوین دیو و اوین دار و اوین دیوار در دیوار
چنان بُرجی که پا در چاه و گیسو در فلک دارد

اوین از تنگنای درّه می‌شلاقد از بُغضی
که بین مرگ و هستی لحظه‌های دو به شک دارد

همیشه ماجرای ها بر علیه گرگ یا میش است
که چوپان دایمن دامی... ولو در نی لبک دارد

اوین را چار دیوار است و صدها در ولی بسته
که در با در فقط دیوارهای مشترک دارد

اوین را آرزوهایی که در خود کُشته خواهد کُشت
اگر دیوار دیوار است از جایی ترک دارد

□ عدم ممنوعیت مطلق و عام شکنجه در ساختار حقوقی جمهوری اسلامی



محمد محبی
کارشناس ارشد حقوق بین الملل

برخلاف تصور، شکنجه، بطور مطلق و عام در نظام حقوقی جمهوری اسلامی، ممنوع نیست و قاعده «منع شکنجه» در این نظام حقوقی، اصطلاحاً تخصیص دارد. اصل سی و هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی، مقرر می دارد: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود».

می بینیم که، مصادیق شکنجه ممنوع در قوانین ایران، اصطلاحاً «حصری» هستند، نه «تمثیلی». شکنجه، فقط برای «گرفتن اقرار»، یا «کسب اطلاع» ممنوع شده و برای آن مجازات تعیین شده است. شکنجه های دیگر، عملاً منع قانونی ندارند. مشروح مذاکرات مجلس پیرامون بررسی نهایی قانون اساسی هم مشخص می کند که منظور قانونگذار از این اصل، ممنوعیت شکنجه بدنی برای گرفتن اقرار است. در جریان این مذاکرات، علی مشکینی از اعضای وقت مجلس در مخالفت با این اصل استدلال کرد که، «اگرچه شکنجه خلاف شرع است، اما اگر بر فرض، اعضای یک گروه شرور، یکی از مقامات کشور را ربودند، و دو سه نفر از افراد آن گروه دستگیر شود و ما بدانیم که این ها از ربایندگان اطلاع دارند و حرف نمی زنند و اگر چند سیلی به آن ها زده شود، ممکن است کشف شود، آیا در چنین مواردی، شکنجه ممنوع است؟...» که بهشتی، پاسخ داد: «مسأله، راه چیزی باز شدن است و به محض اینکه این راه باز شد، و کسی را متهم به بزرگ ترین جرم ها باشد، یک سیلی بهش بزنند، مطمئن باشید، به داغ کردن همه افراد متهم منتهی می شود، پس این راه را باید بست...»

نگاه نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی، به منع شکنجه، کاملاً مضیق، و فقط در حوزه گرفتن اعتراف متهمین، به شیوه آزار و اذیت بدنی است. در حالی که، شکنجه، در حقوق بین الملل و عرفی کشورهای توسعه یافته در عصر کنونی، دامنه بسیار وسیعی دارد، علاوه بر آزارهای روحی و جنسی، مجازات های بدنی را هم در بر می گیرد.

ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی، کتاب تعزیرات، مصوب ۱۳۷۵، که در واقع ماده اجرایی اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی، محسوب می شود هم، فقط شکنجه بدنی، برای اقرار را جرم انگاری کرده و برای آن مجازات تعیین نموده است، این ماده مقرر می دارد: «هر یک از مستخدمین و مامورین قضائی یا غیر قضائی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه، حسب مورد به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می گردد و چنان

چه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستور دهنده به مجازات حبس مذکور محکوم خواهد شد و اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند، مباشر مجازات قاتل و آمر مجازات آمر قتل را خواهد داشت».

مشخص است که تصور قانونگذار کیفری، از مفهوم «شکنجه»، فقط آزار و اذیت بدنی، و ضرب و شتم متهم است و شکنجه های روحی و آزارهای دیگر، را جزو شکنجه به حساب نمی آورد. همچنین در مجازات های مندرج در قوانین جزایی ایران، بدترین مصادیق شکنجه، مانند شلاق، سنگسار، قطع عضو و ... وجود دارد، و جمهوری اسلامی، آن ها را نه شکنجه، که به عنوان «حدود شرعی» تلقی کرده و اجرای آن ها را برای خود، «وظیفه» و «افتخار» می پندارد، و دقیقاً به همین دلیل است که جمهوری اسلامی، تاکنون به «کنوانسیون ملل متحد علیه شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرکننده» (مصوب ۱۹۸۴ مجمع عمومی سازمان ملل) ملحق نشده است.

با توجه به قوانین جمهوری اسلامی، حتی شکنجه و آزار متهمین، به نیتی غیر از گرفتن اقرار و اطلاع، و یا اجبار به شهادت و سوگند اجباری، ممنوع نیست، و نظام حقوقی جمهوری اسلامی، و اصطلاحاً راه های در روی زیادی در این مورد دارد. الان بر فرض اگر جمهوری اسلامی، بپذیرد که فلان زندانی شکنجه شده است (که نمی پذیرد)، می تواند ادعا نماید که شکنجه او برای گرفتن اقرار نبوده است و به عنوان یک عمل امنیتی برای ترساندن او جهت خاتمه دادن به اقدامات ضدامنیتی (از دید جمهوری اسلامی) صورت گرفته است که در نظام حقوقی اش، منع نشده است.

آیا با «قیاس اولویت» می توان ادعا کرد که، اگر شکنجه، برای گرفتن اقرار ممنوع شده، پس شکنجه برای موارد دیگر، از جمله ترساندن هم باید ممنوع باشد؟ اگر نظام حقوقی جمهوری اسلامی، یک نظام حقوقی عرفی بود، شاید این تحلیل درست تلقی می شد، اما نظام جمهوری اسلامی، یک نظام مبتنی بر فقه شیعه و اندیشه ولایت فقیه است، که در آن هیچ اولیوی، جز «حفظ نظام» (که از «اوجب واجبات» است)، وجود ندارد. در این دستگاه فکری، به گفته آیت الله خمینی، برای حفظ نظام، می توان واجبات شرعی را هم بنا بر مصلحت تعطیل کرد، احمد آذری قمی در سال ۱۳۶۶، در مقاله ای جنجالی در روزنامه رسالت، مدعی شد که، «ولی فقیه، حتی اختیار تعطیلی «اصل توحید» را هم دارد!» شکنجه برای موارد غیر از اقرار که چیزی نیست! منع صریح قانونی هم ندارد. همچنین با استناد به قاعده «النصر بالرب» (شکنجه برای ترساندن متهمین برای عدم اعتراض به نظام، در دستگاه حقوقی نظام جمهوری اسلامی توجیه می شود.

نظام حقوق کیفری جمهوری اسلامی، حفره های تقنینی زیادی، در زمینه خشونت و شکنجه دارد، و ایرادات آن هم ساختاری و سیستماتیک هستند، مسئولان امور، و مجریان قوانین، مقصر اصلی محسوب نمی شوند، و لذا با تغییر افراد، مشکل حل نمی شود. مسئولان نهادهای قضایی و امنیتی، از این حفره های قانونی استفاده کرده و فجایع زیادی را خلق کرده اند، و زخم ها و جنازه های زیادی را روی دست ملت و میهن گذاشته اند. با این نظام حقوقی، به سختی می توان عوامل فجایع ناشی از شکنجه ها را مورد پیگرد قرار داد. تنها راه، فقط و فقط، تجدیدنظر در قانون اساسی و منع مطلق و عام شکنجه، و بدون تخصیص، براساس

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

استانداردهای جهانی است.

قانونگذار، شکنجه بدنی قابل پیگرد را هم فقط در دایره ضرب و شتم واجد اثر ملموس بدنی تلقی کرده است، از عبارت های قصاص و دیه در ماده ۵۷۶، مشخص می شود که ضرب و شتمی می تواند به مجازات شکنجه گر منجر شود که اثر شکنجه در بدن متهم منعکس شود و این اثر (اعم از زخم یا کبودی و امثالهم)، از لحاظ قانونی، مستوجب قصاص عضو و یا دیه عضو شود. یعنی فرد شکنجه شده، باید با استناد به اثرات باقی مانده بر بدن، شکنجه را اثبات کند، اگر اثرات شکنجه از بین بروند، دیگر دست فرد شکنجه شده، به جایی بند نیست، و دیگر نمی تواند ادعای شکنجه را اثبات کند، عملاً هم این گونه است و شکایت های افراد شکنجه شده، به جایی نمی رسد. هیچ مکانیسمی هم در قوه قضائیه و سایر نهادهای جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از شکنجه متهمین وجود ندارد. لذا علاوه بر اصلاح اصل ۳۸ قانون اساسی و ممنوعیت عام و مطلق شکنجه، باید در قوانین عادی هم راه هایی چون حضور وکیل متهم در تمام مراحل بازجویی و تحقیقات، و شفاف تر شدن تمام مراحل تحقیقات از متهمین جهت جلوگیری از شکنجه، و یا به حداقل رساندن آن، پیش

بینی شود.

این مرض قانونگذاری کیفری جمهوری اسلامی، که ضرب و شتم را مندرج در قصاص عضو، و یا دیه عضو تلقی می کند، داستانی جداسازی است که باید در یک نوشتار مفصل بدان پرداخت. این سبک از تقنین که برگرفته از فقه است، در زمان کنونی، بسیار مضحک است و بازدارندگی هم ندارد.

موضوع مهم دیگر این که، نظام حاکم بر کشور ایران، به بی ربط ترین و ساده ترین مسایل هم، نگاه امنیتی دارد. حتی به مسایلی چون، مطالبه حقوق معوقه کارگران، به عنوان ابتدائی ترین و بدیهی ترین حق کارگر، فعالیت شهروندان در حوزه محیط زیست و فعالیت دانشگاهی در حوزه ای چون جمعیت شناسی! وقتی یک نظام سیاسی، به یک مسأله ای با عینک امنیت نگاه کند، هستی خود را در خطر می بیند، و طبق قانون بقا، برای دفاع از خود، دست به هر کاری می زند، از جمله: دستگیری، ممانعت، محدودیت و در مواردی، حتی قتل و شکنجه! نظامی را سراغ دارید که به ادبیات و شعر و رمان، نگاه امنیتی داشته باشد؟! در دهه ۷۰، نگاه امنیتی، به این مقوله، تا جایی پیش رفت که به شکنجه، قتل و سر به نیست کردن چندین شاعر و نویسنده این کشور انجامید!

صلاح

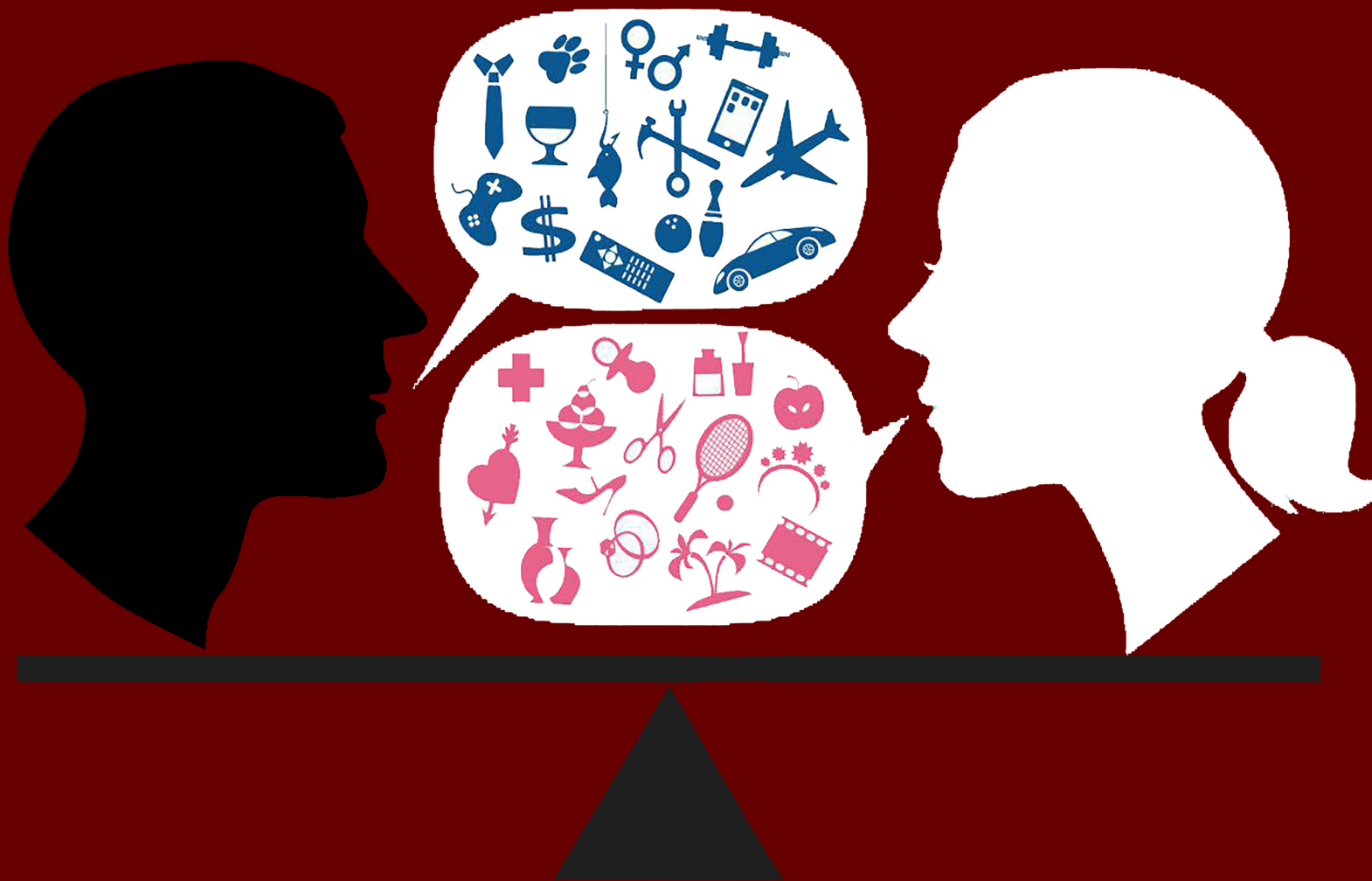
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

عکس ماه



مامورین اداره اماکن کرج با حضور در مرکز نگهداری سالمندان در گلشهر کرج که متعلق به بهاییان است سعی در پلمب این محل داشتند.

پرونده ویژه محط



سکسیسم؛
جنسیت و داوری



حقوقی

■ برابری جنسیتی در قوانین موضوعه ایران



مهران مصدق نیا
حقوقدان

در این مقاله کوتاه می‌کوشیم برابری جنسیتی را در قوانین کیفری و حقوقی ایران مورد واکاوی قرار دهیم، تا شاید بتوان مسئله بغرنج نابرابری بین زن و مرد را در این زمینه و نه در دیگر زمینه‌های سیاسی و اجتماعی که از حوصله این نوشتار خارج است، کمی بهتر درک کنیم، قبل از ورود به بحث ناگزیریم در گام نخست تعریف جامع و کاملی از بحث برابری جنسیتی داشته باشیم.

برابری جنسیتی

برابری جنسیتی و همچنین جنسی، به باوری گفته می‌شود که هدفی جز حذف نابرابری‌های جنسیتی و مردسالاری در جامعه در این جا منظور ایرانی، ندارد برابری جنسی بدان معنا است که، زن و مرد حقوق و وظایف یکسان دارند، و همه از فرصت‌های مساوی در جامعه برخوردار هستند. همچنین برابری جنسی مربوط به عدالت و تقسیم مسئولیت‌ها است، هم در جامعه و هم در خانواده. اگر جنسیت مانع از آن شود که ما بتوانیم نقاط قوت و ضعف فرد را ببینیم، این امر می‌تواند به تبعیض و فرصت

عکس از رادیو فردا

های محدود برای فرد منجر شود. صندوق جمعیت سازمان ملل متحد برابری جنسیتی را نخستین حق انسانی خوانده است.

مبحث اول: برابری جنسیتی در قوانین کیفری ایران در نظام قانونی جمهوری اسلامی، که قانون مجازات عمومی بخشی از آن است، انسان‌ها بر اساس جنس، مذهب، سن و هویت جنسی، حقوق و وظایف متفاوتی دارند، اما نکته کلیدی در این نظام قانونی آن است که این قانون دقیقاً برخلاف اصل پذیرفته و امروزی عدم تبعیض قرار دارد، اصلی که پایه و زیربنای حقوق بشر است.

الف- تبعیض جنسیتی و سن مسئولیت کیفری در قانون مجازات اسلامی ایران

اولین تفاوتی که بین زن و مرد وجود دارد، در مورد مسئول شناختن فرد است، در مقابل جرمی که مرتکب می‌شود. مثلاً در تبصره شماره دو ماده ۸۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ آمده است، هرگاه نابالغ مرتکب یکی از جرائم موجب حد یا قصاص شود، در صورتی که از دوازده تا پانزده سال قمری داشته باشد، به یکی از اقدامات مقرر در بند‌های (ت) و یا (ث) محکوم و در غیراین صورت یکی از اقدامات مقرر در بندهای (الف) تا (پ) این ماده در مورد آن‌ها اتخاذ می‌شود. و همچنین در ماده ۱۴۷ همان قانون نیز در تعیین سن بلوغ مقرر می‌کند: «سن بلوغ، در دختران و پسران، به ترتیب ۹ و ۱۵ سال تمام قمری است، اهمیت موضوع تبعیض جنسیتی آشکار در مواجهه با ماده ۱۴۶ قانون مجازات اسلامی بیشتر روشن می‌شود که مقرر کرده، افراد نابالغ مسئولیت کیفری ندارند.

صالح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

ب- تبعیض جنسیتی و ارزش شهادت دادن در قانون مجازات اسلامی

یکی از مسائل مطروحه در بحث شهادت، نقش جنسیت در قوانین موضوعه ایران در اعتبار شهادت است، یعنی آیا زن یا مرد بودن تاثیری در شهادت دارد یا خیر؟ در مقررات قانونی جمهوری اسلامی ایران تبعیض های آشکاری در اعتبار شهادت زن نسبت به شهادت مرد وجود دارد که به بررسی آن ها می پردازیم. در این قانون در ارتباط با شهادت زنان دو نوع برخورد وجود دارد: مواردی اصولاً شهادت زن پذیرفته نیست و به آن ترتیب اثر داده نمی شود و فقط شهادت مرد، که در بعضی موارد چهار مرد عادل و در مواردی دو مرد عادل لازم است، مؤثر در اثبات جرم است. در مواردی بر شهادت زنان نیز ترتیب اثر داده می شود، ولی اولاً باید حتماً منضم به شهادت مرد باشد و ثانیاً شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد به حساب آمده است. طبق قانون مجازات اسلامی جرائم لواط، مساحقه، قوادی، قذف، شرب خمر، محاربه، سرقت و قتل عمد فقط با شهادت مردان قابل اثبات است و با شهادت زنان قابل اثبات نیست که ذیلاً به مواد مربوطه اشاره می شود.

ماده ۱۹۹ ق.م.ا بیان می کند «نصاب شهادت در کلیه جرائم، دو شاهد مرد است؛ مگر در زنا، لواط، تفخیز و مساحقه که با چهار شاهد مرد اثبات می گردد. برای اثبات زنا، موجب حد جلد، تراشیدن و یا تبعید، شهادت دو مرد و چهار زن عادل نیز کافی است. زمانی که مجازات غیر از موارد مذکور است، حداقل شهادت سه مرد و دو زن عادل لازم است. در این مورد هرگاه دو مرد و چهار زن عادل به آن شهادت دهند، تنها حد شلاق، ثابت می شود. جنایات موجب دیه با شهادت یک شاهد مرد و دو شاهد زن نیز قابل اثبات است». در حقیقت می بینیم قانون گذار تبعیضی آشکار در این ماده در پذیرش شهادت زن به عنوان ادله اثبات جرم قائل به تفصیل شده است؛ چنانچه در صدر ماده در برخی حدود، مثل زنا، لواط، تفخیز و مساحقه، شهادت زن را نپذیرفته و اصل را بر مرد بودن شاهد گذاشته است، و در ذیل ماده، ضمن پذیرش شهادت زن، جنسیت را مبنای تفاوت در تعداد شهود قرار داده است. که بر خلاف تمامی موازین حقوق بشر در باب منع تبعیض علیه زنان است.

پ- بررسی تبعیض جنسیتی و قصاص در قانون مجازات اسلامی در حالی که امروز در سطح بین المللی تلاش گسترده ای برای برقراری تساوی حقوق بین زن و مرد در همه زمینه ها صورت می گیرد و در اسناد بین المللی حقوق بشری به ویژه کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان بر لغو و یا اصلاح قوانینی که مقررات تبعیض آمیز علیه زنان دارند

تاکید شده است، در قانون مجازات اسلامی ایران که پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران تدوین و تصویب شده و در حال حاضر اجرا می شود، تبعیض های جنسیتی آشکاری نسبت به زن و مرد وجود دارد، که مورد بحث و تجزیه و تحلیل و نقادی قرار می گیرد. یکی از آن موارد قصاص است، به این معنی که اگر زنی عمداً مردی را به قتل برساند قصاص می شود، ولی اگر مردی زنی را عمداً به قتل برساند در صورتی

مرد قصاص می شود که خانواده زن معادل نصف دیه مرد را به او بپردازد. طبق نص صریح ماده ۳۸۲ قانون مجازات اسلامی «هرگاه زن مسلمانی عمداً کشته شود، حق قصاص ثابت است لکن اگر قاتل، مرد مسلمان باشد، ولی دم باید پیش از قصاص، نصف دیه کامل را به او بپردازد و اگر قاتل، مرد غیر مسلمان باشد، بدون پرداخت چیزی قصاص می شود. در قصاص مرد غیرمسلمان به سبب قتل زن غیرمسلمان، پرداخت مابه التفاوت دیه آن ها لازم است».

کشته شدن فرزند توسط پدر و مجازات آن

قتل فرزند توسط پدر

قتل فرزند توسط پدر طبق قانون مجازات اسلامی در ماده ۳۰۱ که مقرر داشته، قصاص در صورتی ثابت می شود که مرتکب، پدر یا از اجداد پدری مجنی علیه نباشد. این ماده مطابق نظر فقهای تنظیم شده که مانعیت قصاص را منحصر به موردی می دانند که قاتل، پدر یا جد پدری مقتول باشد.

عدم اجرای حکم قصاص و دیه در موارد قتل زانی و زانیه نسبت به شوهر

در قانون مجازات اسلامی هر گاه مردی همسرش را در حال زنا با مردی مشاهده کرد، در غیر موارد اجبار و اکراه اگر آن ها را به قتل برساند، قصاص و دیه ای بر او نیست در نص صریح ماده ۳۰۲ آمده است: «در صورتی که مجنی علیه دارای یکی از حالات زیر باشد، مرتکب به قصاص و پرداخت دیه، محکوم نمی شود: زانی و زانیه در حال زنا نسبت به شوهر زانیه در غیر موارد اکراه و اضطرار به شرحی که در قانون مقرر است».

متأسفانه می بینیم که در ذیل این ماده هم همچون موارد مورد اشاره پیشین، قانون گذار تبعیضی جنسیتی آشکار علیه زنان اعمال کرده است. ج- دیه در قانون مجازات اسلامی و تبعیض جنسیتی علیه زنان

قبل از ورود به بحث دیات، لازم است تعریف کامل و منسجمی از دیه بر طبق نص صریح قانون داشته باشیم، در ماده ۴۴۸ تعریف دیه آمده است: دیه مقدار، مال معینی است که در شرع مقدس به سبب جنایت غیرعمدی بر نفس، عضو یا منفعت، یا جنایت عمدی در مواردی که به هر جهتی قصاص ندارد، مقرر شده است. و اما یکی دیگر از تبعیض های آشکاری که در قانون مجازات اسلامی علیه زنان به کار برده شده است و البته خوشبختانه در سه سال اخیر با توجه به رای وحدت رویه دیوان عالی کشور شماره ۷۷۷-۱۳۹۸/۲/۳۱ تا حدودی این زخم بر پیکره حقوق زنان از منظر تبعیض جنسیتی آشکار، مرتفع شده است، بحث دیه زنان است که، طبق ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی نصف دیه مردان است. این ماده اعلام می کند: دیه خنثای ملحق به مرد، دیه مرد و دیه خنثای ملحق به زن، دیه زن و دیه خنثای مشکل، نصف دیه مرد به علاوه نصف دیه زن است. و اما در تبصره این ماده آمده است در کلیه جنایاتی که مجنی علیه مرد نیست، معادل تفاوت دیه تا سقف دیه مرد از صندوق تأمین خسارت های بدنی پرداخت می شود. همانطور که می بینیم با توجه به ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی و تبصره آن تفاوت دیه تا سقف دیه مرد و در کلیه جنایات بر عهده صندوق

تأمین خسارت های بدنی است. اما این برابری هم، اما و اگر دارد و در یک سری موارد مانند جایی که برای آسیب وارده "آرش" پرداخت می شود و یا صدمه از نوع جراحات یا تغییر رنگ پوست و یا شکستگی ها و آسیب هایی که منتهی به زوال منافع یا نقص در اعضا نمی شود، فرقی بین زن و مرد نیست و دیه و ارش زن حتی اگر بیش از ثلث باشد، نصف نخواهد شد و با دیه و ارش مرد برابر است. اما نکته مهم این جاست که در ماده ۵۶۰ قانون گذار اعلام می کند، دیه برای اعضای داخلی هم همانند اعضای ظاهری تعیین می شود. دیه در اعضای داخلی و اعضا و اجزای ظاهری که به آن دیه اطراف می گوئیم، که مجازات بدل از قصاص دارد و به لحاظ ممکن نبودن قصاص و یا غیر عمد بودن جرم، تعیین می شود. از این رو قانون گذار در ماده ۵۶۰ قانون یاد شده، فقط در اعضا و منافع، بین دیه زن و مرد تفاوت قائل شده است و آن هم در صورتی است که، آسیبی به اعضای داخلی و ظاهری فرد وارد شده و یا منفعی زائل شود. تساوی به معنای برابری نیست و طبق قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲، دیه زن و مرد تقریباً سه سالی می شود که یکسان شده است.

رأی وحدت رویه شماره -۷۷۷ ۱۳۹۸/۲/۳۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور مآجرا از این قرار بود که چند شعبه تجدیدنظر استان های مختلف با استنباط متفاوت از تبصره ذیل ماده ۵۵۱ قانون مجازات اسلامی، آرای متعارض صادر کرده بودند، به طوری که برخی از این شعب، پرداخت تفاوت دیه زن و مرد از سوی صندوق تأمین خسارات های بدنی را منحصر به جنایت علیه نفس (قتل نفس) و برخی دیگر پرداخت آن را شامل مطلق جنایت علیه نفس و عضو دانسته بودند، لذا هیأت عمومی دیوان عالی کشور با توجه به حکم ماده ۴۷۱ قانون آئین دادرسی کیفری، تشکیل جلسه داد و برای رفع تعارض، اقدام به صدور یک رأی وحدت رویه کرد؛ رأیی که مانند سایر آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور، برای دادگاه ها در حکم قانون است و فقط به موجب قانون یا رأی وحدت رویه موخر، بی اثر می شود. هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این رأی تأکید کرد که در کلیه جنایات علیه زنان، اعم از نفس یا اعضا، مابه التفاوت دیه مربوط به آنان، باید از محل صندوق مذکور پرداخت شود و این موضوع اختصاص به «دیه نفس» ندارد.

مبحث دوم: تبعیض جنسیتی در قوانین حقوقی ایران

الف- قوانین جاری ارث و تبعیض جنسیتی

ارث از جمله حقوق مالی و اقتصادی به شمار می رود که در مواردی افراد پس از فوت اعضای خانواده یا بستگانشان از آن بهره مند می شوند، متأسفانه در این باب هم قانون گذار تبعیض های آشکار جنسیتی علیه زنان را اعمال کرده است، ماده ۹۰۷ قانون مدنی اعلام می کند ارث بردن دختر نصف پسر است، اگر متوفی ابوین نداشته و اولاد متعدد باشند و بعضی از آن ها پسر و بعضی دختر، پسر دو برابر دختر ارث می برد.

ب - حق اشتغال زنان و اجازه همسر

قانون مدنی؛ در ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی آمده است «شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی

یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند» اگر چه این ماده برای زوجه حق اشتغال قائل شده اما در مواردی به زوج حق داده، از اشتغال زوجه در شرایطی جلوگیری کند.

پ- حق طلاق از همسر برای مردان در قانون مدنی

بر طبق ماده ۱۱۳۳ حق طلاق از همسر برای مرد است و این ماده اعلام می کند، که مرد می تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را به اجرا بگذارد.

شناختن حق طلاق برای مردان یکی دیگر از تبعیض های آشکار جنسیتی دیگری است که قانون گذار بدون توجه به مبانی و موازین حقوق بشر و برابری انسان ها آن را اعمال کرده است.

ج- حق حضانت فرزند

حضانت به معنی نگهداری و تربیت کودک است، بر طبق نص صریح قانون مدنی در ماده ۱۱۶۹ برای حضانت و نگهداری طفلی که ابوین او جدا از یکدیگر زندگی می کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است.

نتیجه گیری

نقش قوانین در کشورها بسیار تاثیرگذار و تعیین کننده است که اگر با توجه به مقتضیات زمان و مکان و شرایط جامعه وضع شود، می تواند از لحاظ کمی و کیفی یک کشور را ارتقا دهد. البته اکثر قوانین موضوعه بشری جامع و مانع نبوده و از ابهام، اجمال، تعارض و تنافی مصون و مبرا نیست و قوانین موضوعه جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنا نیست، اما متأسفانه در سیستم قانون گذاری قوانین موضوعه ایران به شیوه سیستماتیک تبعیض های جنسیتی آشکار و صریح علیه زنان اعمال شده است، و نیز مواردی هم از ابهام، اجمال، نقص و سکوت دیده می شود. از نظر بین المللی نیز تلاش های زیادی برای ایجاد برابری و تساوی حقوق زنان با مردان صورت گرفته و به جرأت می توان گفت که تاکنون نزدیک به بیست سند حقوقی بین المللی در رابطه با امور زنان و حقوق ایشان به تصویب رسیده است که مهم ترین آن کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. لیکن ایران بنا بر تعارضات متعدد مواد این کنوانسیون با موازین شرع و قوانین موضوعه اش تاکنون بدان ملحق نشده است. چیزی که مسلم است تا زمانی که سیستم قانون گذاری ایران از دکتترین فقهی و حقوقی خود فاصله نگیرد، نمی توان به دستاوردی در خور توجه مبنی بر برابری های جنسیتی نایل شد، چرا که ما معتقدیم تنها اعلامیه جهانی حقوق بشر است که در جای منبع قانون گذاری به این مکانیسم ظرفیت میبخشد تا متناسب با روزگاری که مردم در آن به سر می برند، قانون گذاری بر پایه عرف میسر شود و در مسیر برابری جنسیتی گام برداریم.

حقیقت امر این است که زنان ایرانی مجبور به ادامه راه سخت مبارزه خود هستند، در پایان باید امیدوار باشیم که ما در انجام وظایف خود برای تحقق حقوق برابر برای زنان با جدیت و قاطعیت عمل کنیم و زندگی بهتری را برای زنان در ایران فراهم سازیم تا بتوانیم جامعه ای عاری از تبعیض جنسیتی داشته باشیم



کاری از Pep Montserrat

اجتماعی

■ سکسیسم سالوس مآبانه علیه زنان



فاطمه محمدی
فعال حقوق بشر

سکسیسم یا تبعیض جنسیتی تنها یک جنسیت را مورد هدف قرار نمی دهد؛ جنس زن، مرد و حتی اقلیت های جنسی از فشارها، محدودیت ها و تبعیضات مصونیت ندارند. تبعیض جنسیتی قدمتی دیرینه دارد و در کشورها، شهرها، مناطق، قبایل و طوایف در اشکال گوناگون و با شدت و ضعف متفاوت نمایان می شود. تفاوت در نمودهای تبعیض جنسیتی بسته به نوع فرهنگ، سنت، شرایط اجتماعی و حتی شرایط اقتصادی و سیاسی است. درمورد آخر به عنوان مثال در جوامع و یا در بعد کوچک تر، در خانواده هایی که اشتغال زنان-خصوصا زنان جوان و مجرد- امری مذموم است، با تغییر شرایط سیاسی-اقتصادی، بطور تدریجی از قباحات اشتغال زنان کاسته شده و درنهایت به عنوان امری بدیهی در جامعه تثبیت می شود.

نمونه های بسیاری از تبعیضات جنسیتی علیه زنان متأثر از سنت و بافت فرهنگی و اجتماعی وجود دارد، بطوری که حتی اگر زنان مورد ظلم قرار گرفته و قربانی شوند، همچنان محکوم و مجازات می شوند؛ گویی از بدو تولد همراه با جنسیت زنانه محکومیت ابدی و بی قید و شرط نیز برایشانی شان حک شده است. زنان قربانی تجاوز و آزارهای جنسی

تنها یکی از مواردی هستند که زمینه برای مطرود نمودن آن ها از سوی خانواده، جامعه و گاه حذف فیزیکی شان فراهم است.

در این میان، اقلیت های جنسی نیز از تبعیضات و آزارهایی به واسطه هویت جنسیتی شان مواجه هستند و گوش شنوایی برای آلام و رنج های آنان نیست. از دیدگاه حقوق بشر، فارغ از چیستی سلیقه، معتقدات، گرایش و هویت جنسیتی اکثریت، باید حقوق اقلیت های جنسی و اعضای خانواده LGBT رعایت شود. چرا که در غیر این صورت، ناآگاهانه گرفتار دیکتاتوری یا خودکامگی اکثریت می شویم و این از خطرناک ترین انواع استبداد و خودکامگی محسوب می شود. شورش خاتنه وضعیت این افراد در برخی کشورها به گونه ای است که، حتی فاقد امنیت جانی هستند.

تبعیض جنسیتی در خصوص زنان گاه به شکل بسیار خشن و تند و گاه در قالب الفاظ و توجیهات به ظاهر محبت آمیز پنهان می شود. در قالب دوم، تبعیضات به دلیل پوشش فریبنده، اغواگرانه و سالوس مآبانه موجب می شود، افرادی که به عنوان فاعل یا مفعول طعمه دام سکسیسم شده اند، خود از ماهیت افکار، اعمال و رفتارهای سکسیستی خود آگاه نباشند. به همین علت، به زعم نگارنده، نوع دوم زن ستیزی از شنیع ترین و مضرترین شکل ممکن برای هموارسازی مسیر ظلم علیه زنان است. چرا که مانع ایجاد خشم و اعتراض زنان است و همچنین موجب می شود اشخاص درصدد تجدید نظر، تغییر نگرش ها و وضعیت خود برنیایند و بدین گونه فرهنگ و عادات مردسالارانه و زن ستیزانه که حتی جوامع متمدن نیز از گزند آن در امان نیستند، نهادینه شوند. در این مواقع، آگاه سازی و تاثیرگذاری بر جوامع فریفته بسیار دشوار است و همت بیشتر فعالان این حوزه را می طلبد.

صباح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

سکسیسم سالوس مآبانه علیه زنان در مواردی همچون اشتغال، برقراری روابط دوستانه با جنس متفاوت، نوع پوشش، نوع تفریحات، تقسیم ارثیه و در کل سبک زندگی و حقوق مسلم و بدیهی بشر در ایران بسیار ناملموس و نامحسوس در فرهنگ و باورهای شهروندان رسوخ کرده و پذیرفته شده است. در این مقال بطور مختصر به مسئله محرومیت زنان از حق اشتغال پرداخته می شود.

در اکثر خانواده های ایرانی مردان نان آور خانواده هستند. در صورت غیاب همسر یا پدر خانواده به هر علت، برادر، پسر و یا خویشاند درجه یک ذکور مسئولیت و بار مشکلات اقتصادی را به تنهایی به دوش می کشد. این بافت فکری علاوه بر این که سبب تقسیم نابرابر فرصت های شغلی در جهت تضمین منافع بیشتر برای مردان و به حداقل رساندن موقعیت ها و فرصت های شغلی و امتیازاتی از قبیل ترفیع، افزایش حقوق، تفویض پست ها و وظایف مهم علیه زنان شده است، باعث نقض حق اشتغال زنان و ایجاد خلاها و مشکلات مادی می گردد. نقض حق اشتغال، زنان را اسیر مشکلاتی فراتر از مشکلات مادی، عدم استقلال، فعالیت اقتصادی و وابستگی مالی می کند. ورود و حضور موثر در جامعه، کاهش شدید اعتماد به نفس، خاموش شدن استعدادها، خانه نشینی، ایجاد احساس انفعال، پوچی و مفید نبودن از تبعاتی است که زنان محروم از حق اشتغال را هدف قرار می دهند. این وضعیت در ظاهر تنها زنان را متضرر می سازد اما سکسیسم علیه مردان را نیز در باطن خود گنجانده است. تکرار موکد آن که این طرز فکر، به زنان بیش تر از مردان آسیب می رساند، ضروری است.

تبعات منفی طرز فکر "نان آور" بودن مرد

یکی از تبعات منفی طرز تفکر فوق، آن است که اگر مرد از عهده مخارج و نیازهای مادی خانواده به خوبی برنیاید، جامعه انواع برچسب های موهن که شخصیت هر انسانی را در هم می شکنند، بر وجودش مهر می زند. چه بسیار مردانی که بخاطر ناتوانی در تامین مایحتاج و حتی مخارج تحصیل فرزندان شان از شرم و غم دست به خودکشی زده اند، اخبار منتشره در رسانه ها موید این حقایق هستند.

تبعات منفی تقسیم نابرابر فرصت های شغلی به نفع مردان و علیه زنان

مردان و حتی زنان مخالف با اشتغال زنان غالباً در مقابل اصرار و پافشاری زنان مبنی بر اشتغال، بهانه هایی در لافافه و بازی با کلماتی که مفهوم شان کارد ستیز را به عمق گوشت و استخوان زنان فرو می کند، توام با محبتی کاذب و مخرب به زنان القا و تحمیل می کنند. به زنان گفته می شود که مسئولیت های سخت بر دوش مردان است و زنان باید بدون تحمل سختی ها، در رفاه و آسایش زندگی کنند. عملی نمودن این جملات به ظاهر محبت آمیز و زن سالارانه سبب می شود زنان عضو در این جوامع و خانوار فاقد تجربه اشتغال باشند. در هنگام ازدواج نیز برای تامین آسایش خاطر زن در خصوص بی نیازی پس از طلاق احتمالی و سایر موارد مشابه و نیز سرپوش گذاشتن بر ظلم و تبعیضی که علیه زنان اعمال

شده است، مبلغی تحت عنوان مهریه به بهانه پشتیبانی از زن برای آن ها در نظر گرفته می شود؛ مهریه ای که سبب ترذیل و تحقیر زن است و نیمی از آن طبق قانون مدنی در ازای ازاله بکارت پرداخت و به مثابه ارزش گذاری او محسوب می شود و میزان آن با تاثیرپذیری از تمکن مالی، تحصیلات و طبقه خانواده دختر متفاوت است. در حقیقت، سعی شده است، سکسیسم و تبعیض علیه زنان، عدم اجازه زنان به اشتغال در این مورد-از طریق تمسک به راهکاری موهن- پرداخت مهریه به عنوان یکی از این دست راه کارها که در بسیاری از موارد مثمر ثمر واقع نمی شود، حل و فصل شود اما هیچ گاه چرخه تمسک به راهکارهای ترذیلی علیه زن برای پر کردن خلأهای ناشی از سکسیسم منتهی به تحقق حقوق زنان و حفظ کرامت آن ها نمی شود.

از طرفی، نیازهای زنان همواره توسط مردان تامین نمی شود و گاه ممکن است مردان از انجام این وظیفه که فرهنگ جامعه به آن ها تحمیل کرده، سر باز زنند یا حتی به دلایل مختلف از جمله بیماری، سانحه، فوت و غیره، ناگزیر زنان به اشتغال وادار شوند. در این شرایط، تقسیم نابرابر و غیراستاندارد فرصت های شغلی به زنان جامعه آسیب های جدی و مهلک وارد می کند و مشکلات و ناهمواری ها را برای آن ها چندین برابر می کند. در بستر سلطه بی رحمانه مردان بر زنان، زنان سرپرست خانواده و اعضای مونث خانواده های کم بضاعت یا بی بضاعت برای اشتغال با مشکلات عدیده روبه رو می شوند و اغلب مشاغل کم درآمد و نامتناسب با تخصص و حرفه نصیب شان می شود.

زنان حتی در صورت اشتغال به کار از ناامنی های جنسیتی و جنسی و تبعیضات مختلف در محیط کار مصون نیستند؛ البته موارد گفته شده مباحثی مجزا هستند که ترجیح بر آن است که بصورت جداگانه و به تفصیل به آن پرداخته شود.

در بسیاری از موارد هنگامی که زنان فرزندی را به دنیا می آورند، بهانه و دستاویزی برای مردان و زنان مروج منع اشتغال زنان، فراهم می شود. در این مواقع، حتی اگر همسر به حقوق قانونی خود مبنی بر منع زن از اشتغال مراجعه نکند- قانونی که مورد قبول جامعه مدنی و حقوق بشر نیست- در اکثر مواقع گفته می شود از این پس، زن باید فعالیت های اقتصادی و خارج از خانه را ترک کرده و تمام وقتش را صرف فرزندپروری و خانه داری کند تا بتواند مادری خوب و مسئولیت پذیر باشد و در صورت عدم تمکین بعنوان مادری نالایق معرفی می شود. این درحالی است که تحت هیچ شرایطی نباید حق انتخاب زنان را نادیده گرفت و به جای آن ها تصمیم گیری و یا تصمیمی مشخص را به هر روش به آن ها تحمیل کرد. بسیاری از زنان با موفقیت همگام با تربیت کودکان به حرفه خود نیز مشغول اند.

شاید موارد مذکور از نظر خواننده مربوط به دوران گذشته باشد و امروزه این رفتارها کمتر دیده شود. اما واقعیت آن است که حتی بسیاری از خانواده های مدرن، گرفتار افکار سکسیستی و زن ستیزانه هستند؛ بی آن که متوجه ماهیت افکار و اعمال متأثر از آن باشند.



عکس از سایت <https://electricliterature.com> ; On the Power and Prison of Gender

اندیشه

■ ادبیات زن و ادبیات زنان



امید شمس
نویسنده و پژوهشگر حقوق بشر

طور به یک هویت. در حالی که سکسوالیته به مجموعه ای از امیال، اعمال و علائم جنسی اشاره می کند که حداکثر فضای آن ها برای بروز، حدود آناتومی و فرایندهای مرتبط با آن است. به عبارتی، می توان جندر را حوزه تاثیر اجتماعی و سیاسی مساله جنسیت در نظر گرفت. جندر جنسیت را از سویی با زبان و از سوی دیگر با جامعه و فرهنگ پیوند می زند. جندر طبق تعاریف رایج لغت نامه ها این گونه تعریف شده است:

۱ - الف: دسته ای که در آن رده بندی دستوری زبان و تفارق میان اسم ها، فعل ها، ضمائر و غیره بر حسب تمایزات جنسیتی صورت می گیرد.

ب: یکی از دسته های چنین دسته بندی ای

ج: جدا کردن شکل یا اشکال مورد استفاده

۲ - الف: هویت جنسی خصوصاً در رابطه با جامعه و فرهنگ

ب: وضعیت زن یا مرد بودن

ج: زنان و مردان به عنوان یک گروه

درحقیقت "جندر" مفهوم جنسیت را از یک صفت یا یک علامت فیزیکی به یک وضعیت اجتماعی، روانی و در نتیجه سیاسی گسترش می دهد و آن را در نظم نمادین و گستره پیچیده فرهنگ جستجو می کند. به زبان دیگر "جندر" جنسیت را به مساله موقعیت که وابسته به تعامل با جهان بیرون است مربوط می کند، درحالی که "سکسوالیته" بر تعدادی پیش فرض (به ویژه پیش فرض های روانکاوانه) استوار است، که اعتبار خود را از یک تمایز بیولوژیک می گیرند و تلاش می کنند تا با تکیه بر این تمایز مساله جنسیت و تبعات آن را مانند یک تقدیر تغییر ناپذیر مطرح کنند. بدیهی است که برای خارج شدن از دور

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

آیا می توان جنسیت یک اثر ادبی را ردیابی و شناسایی کرد؟ چنین عملی زمینه های بررسی خود را در چه لایه هایی از اثر جستجو خواهد کرد؟

هرچند که تا همین اواخر انسان و به خصوص مرد، تنها مصداق سخن در باب جنسیت بود. اما امروز جنسیت در هر آن چه با زندگی انسان سر و کار دارد رخنه کرده است. تلاش هایی که برای رفع تبعیض جنسی صورت گرفته، اگر چه تا حدود زیادی به موفقیت رسیده و در بعضی موارد حتی این نظام تبعیض را وارونه کرده است، اما بیشتر در جهت بدل شدن به مصداقی برابر، برای سخن از جنسیت بوده است. این امر تمام مظاهر اجتماعی زندگی بشر را به کام نمادهای جنسی فرستاده است. امروز می توان تاثیرمساله جنسیت را درتمام نظام های ساخته دست بشر نشان داد. اما پیش از هر چیز باید تعریف خود را از مفهوم جنسیت که دراین نوشته مورد نظر است، کمی تدقیق کنیم. در این نوشته ما جنسیت را در معنایی فراتر از حوزه بیولوژیک درنظر می گیریم و از این رو جنسیت در این جا بیش از آن که به کلمه سکسوالیته نزدیک باشد به مفهوم "جندر" (Gender) تعلق دارد. اما تفاوت میان سکسوالیته و جندر در کجاست؟ جندر به یک وضعیت یا یک شرایط خاص اشاره دارد و همین

باطل جنسیت به معنای زنان/مردان و همچنین نزدیک شدن به مساله هویت جنسی اثر ادبی، باید جنسیت را به عنوان یک وضعیت بررسی کرد و نه یک تقدیر یا یک علامت مشخصه ایستا و تغییرناپذیر.

هر گاه که درباره جنسیت سخن می گوئیم، به ناچار با ارگانسیم سر و کار داریم. ارگانسمی که قابلیت آمیزش و برقراری ارتباط اجتماعی را دارا است. پس برای جستجوی جنسیت یک اثر ادبی، رویکرد ما اثر ادبی را چون یک کل ارگانیک در اجتماع زنده و فعال سایر متون در نظر خواهد گرفت و به دنبال کشف خصیصه های فردی و ویژگی های رفتاری آن اثر خواهد بود. می گوئیم "ویژگی های رفتاری" و منظور ما دقیقاً رفتار به معنای شیوه یا سلوک عمل است و این یعنی ما متن ادبی را در ذات خود کنش گر و صاحب کنشی منحصر به فرد متصور شده ایم. این رفتار نه تنها رفتاری در چارچوب مراودات میان متن و خواننده بلکه شامل رفتاری اجتماعی به معنای آمیزش متن ها برای تولد متن آینده نیز هست. طبیعتاً چنین رویکردی درمقابل تمام رویه های مکانیکی پژوهش ادبی قرار می گیرد که به دنبال کشف "قوانین" درون اثر هستند و متن را به یک نظام منفرد تنزل می دهند. تفاوت میان رویکرد مکانیستی و ارگانیستی به متن ادبی، در همین جاست که، یکی متن را درحوزه قوانین حاکم بر آن و نظم موجود میان اجزایش، دستگاهی خودبسنده می پندارد، در حالی که دیگری متن را چون موجودی زنده و دارای "خصوصیاتی هماهنگ" می بیند، که از آمیزش میان متون پیش از خود شکل گرفته و روابط خود را با متون گذشته و آینده در نوسان میان تایید، احضار و انکار این متون تا ابد حفظ می کند و به همین علت معنای خود را مدام در مناسبات خود با پیش متن اجتماعی و سیاسی خود باز تعریف می کند. بدیهی است که رویکرد نخست نمی تواند پاسخی به پرسش جنسیت اثر ادبی بدهد، مگر آن که جنسیت اثر را تابع جنسیت پدیدآورنده اثر بداند یا جنسیت را کیفیتی بیرونی درنظر بگیرد، که براساس قوانین و فرمول های خاصی می توان این کیفیت را در متن به وجود آورد. تمام بضاعت نقد فرمالیستی و ساختارگرا در این حوزه می گنجد.

در سوی دیگر، نگاهی به مراتب سطحی تر وجود دارد. که در بررسی اثر ادبی، در پی کشف یا انکار زنانگی یا مردانگی اثر ادبی با اتکا به محتوا و پیام اثر است. این که انکارکنندگان و تایید کنندگان مساله زنانگی در اثر ادبی را در یک صف قرار دادیم، از آن روست که استناد هر دو یا به پیام مستقیم اثر ادبی یا به ادعای نویسنده آن اثر، یا به جنسیت مولف آن و یا به مثنوی قصه و ضرب المثل عامیانه متکی است که: "زن ها چنین اند و مردها چنان". برای مثال می توان به یادداشتی از هیوا مسیح اشاره کرد که درمجموعه روزنامه اعتماد به تاریخ ۳۰ شهریور ۸۸ تحت عنوان "زنانگی در شعر مردان، اختراع ناقدان" به چاپ رسید. نوشته ای مغشوش و گنگ، که تنه به نوعی لودگی می زند. این نوشته گفته ای را از فروغ نقل می کند که: «...آن چیزی که مطرح است این است که آدم جنبه های مثبت وجود خودش را جوری پرورش دهد که به حدی از ارزش های انسانی برسد، اصل کار آدم است... زن و مرد مطرح نیست. اگر یک شعر بتواند خودش را به این جا برساند، اصلاً مربوط به سازنده

اش نمی شود...» و بعد این طور نتیجه می گیرد: «آفتاب آمد دلیل آفتاب. حالا بگو هی بگویند شعر فلان آقا زنانه است درباره زنانگی ادبی و جنسیت و ... بسیارنوشته اند. یک تنه جناب یونگ و گاستون باشلار و کتاب ها و مقالات فمینیست های دوره اول برای هفت پشت شناسنامه آنان که هنوز درگیر این مسائل حاشیه ای هستند، کافی است. اگر هم نبود مرصادالعباد نجم راضی، معارف بهاء ولد ... و عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات جناب محمد بن محمود بن احمد طوسی هم هست». درجای دیگر می گوید «... اگر در این حالت شاعری با خودش و جهان لحنی مهربان تر و آرام تر داشت و از قضا هم مرد بود، دلیل زنانگی است؟ و چرا باید این زنانگی در شعر یک مرد، نقطه ضعف تلقی شود؟»

گذشته از این که نفس طرح مساله از چنین دیدگاهی تا چه حد مهممل و سطحی است. انگار تصور عمومی (از جمله تصور هیوا مسیح) از زنانگی لحنی آرام و ملایم و لابد کمی هم ناز و ادا است. از آن جا که این نوع نگاه به موضوعی چون شعر و جنسیت در اوج ابتذال و بی اطلاعی و از جنس حرف های عوامانه و عوام پسندانه است از آن تنها به عنوان یک مثال، برای روشن کردن غایت ابتذال بحث های رایج در این حوزه، عبور می کنیم.

در ادبیات نیز همچون عرصه سیاست و روابط اجتماعی مجموعه ای از کیفیات و خصوصیات و در یک کلام یک جنس، به گونه ای تاریخی و در تقابل با جنس دیگر غالب بوده است. بدیهی است که این جنس در ادبیات نیز همپایه ذکوریت بوده است. تا آن جا که حتی عده ای قلم به دست گرفتن زنان را جبرانی برای فقدان قضیب تصور می کردند. سوزان گوبار در نوشته ای درخشان به گونه ای استعاره درمقابل مردانی که قلم را قضیب آفرینش متن می خوانند، زنان را به نوشتن با خون خود و با زهدان خود فرا می خواند. اما ما باز هم تاکید می کنیم که آن چه این خصوصیات مذکر غالب را در تاریخ ادبیات شکل می دهد، خارج از چارچوب مولف خود قابل بررسی است.

تمرکز، وحدت، زمان تاریخی، انسجام، بیان گری، کلام محوری، سبژکتیویسم (subjectivism)، یوتوپانیسم (utopianism) و دریک کلام یگانگی سوژه در زبان؛ این مجموعه خصوصیات که در بخش وسیعی از بدنه ادبیات جهان موجود است، به طور منظم و هماهنگ جهانی را می پرورد، که موید حضور یک جنسیت غالب باشد. چنین ادبیاتی در جنسیت خود ذکور است. آیا نویسندگان این ادبیات الزاماً مردان هستند؟ هرگز. برای درک حقیقی این جنسیت غالب باید به لحظه پیدایش آن رجوع کرد. این لحظه به بهترین شکل در تعریف کریستوا از عقده اختگی توصیف شده است: "اختگی، ساختن تخیلی است از عملکردی ریشه ای که قلمروی نمادین را و هر موجود نگاشته شده در آن را شکل می دهد. این عملکرد، نشانه و نحو کلام یا به عبارت بهتر زبان را پدید می آورد، زبان به منزله جدا شدن از وضعیت نگاشته شده در طبیعت، از لذت ممزوج با طبیعت، تا بدین ترتیب شبکه ای ملفوظ از تفاوت ها را برقرار کند که از این پس به اشیا اطلاق می شود و تنها در این صورت اشیا از سوژه جدا می گردند و بدین سان معنا را شکل می دهد".



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

مهمترین کار قلمروی نمادین جداسازی است. تنها از طریق این جداسازی است که قادر به فهم و کنترل چیزهاست. و همین جداسازی است که در طول روند خود همه چیز را نهایتاً به دو دسته فرا و فروداشته تنزل می‌دهد. واضح است که این جداسازی جز برای ساختن توهمی به نام دانش نیست. درست همانگونه که کودک با کشف تصویر خود از مادر جدا می‌شود، انسان نیز از طریق زبان موفق می‌شود تا خود را از مادر-طبیعت اطراف خود جدا کند. او اکنون سخن می‌گوید، پس بر هر چیزی نامی می‌گذارد، تا آن را از چیز دیگر و از همه چیز جدا کند. این جاست ریشه پیدایش یک جنس غالب یا یک جنسیت گرایی یک سویه در زبانی که از طریق جداسازی، دسته بندی و ارزش گذاری کاملاً قراردادی و دلخواهی (نشانه و نحو کلام) و در نتیجه همه آن چه ما امروز می‌شناسیم، یعنی می‌توانیم آن را به زبان بیاوریم را بوجود آورده است. مهمترین کاری که این زبان می‌کند این است که، انسان را قادر می‌کند تا بگوید: «من».

تاریخ تثبیت احلیل (فالوس، آلت تناسلی مرد) به عنوان عنصری نخستین با تاریخ تثبیت معنا، به عنوان امری نخستین هم داستان است.

زبان با جدا کردن انسان از مکان مادرانه آفرینش یا همان کورای افلاطونی، خود را میان انسان به عنوان سوژه (ارجاع دهنده) و کل هستی به عنوان ابژه (ارجاع) قرار می‌دهد. چنین زبانی در ذات خود، جهان را در نظامی دو قطبی خلاصه می‌کند و با اصالت دادن به یک قطب و فروداشتن دیگری معنا را (به منزله قضاوتی یگانه) به مثابه یک حقیقت، پدید می‌آورد.

ادبیاتی که در تلاش برای عبور از قوانین و پیش فرض های زبان باشد؛ ادبیاتی که از حوزه زمان خطی نحو و معنا (فاعل + مفعول + فعل) به سوی زمان یادواره ای Periodical ریتم ها و وزن ها حرکت کند؛ ادبیاتی که آن چه می‌گوید را نه به مثابه آن چه «می‌داند» یا آن چه

«می‌بیند» بلکه به مثابه آن چه «لمس می‌کند» یا آن چه «به یاد می‌آورد» یا آن چه «در خود حمل می‌کند» بگوید؛ ادبیاتی که «من» را به چالشی مدام با دلالت هایی بی پایان وارد کند تا آن جا که از آن جز یک پوسته تهی، چیزی باقی نماند؛ ادبیاتی که در ستیز با دسته بندی های رایج در زبان باشد؛ ادبیاتی که جمله و سطر را در ادبیات به چالش بکشد؛ ادبیاتی که ترکیب های خود را فراتر از ترکیب های مورد قبول یک زبان بسازد؛ ادبیاتی که لذت را در فرایندی سیال، بی مرکز و ویرانگر پدید آورد؛ ادبیاتی که شکل گیری معنا را به مثابه امری تصادفی در نظر بگیرد؛ ادبیاتی که آفرینش ادبی یا همان دفع چیزی از درون نویسنده را نه فقط با لذت و غرور انزال، که با درد و بی قراری و ژرفای خونریزی تجربه می‌کند؛ می‌تواند در ذات و ارگانیسم متن خود ادبیاتی "نامرد" در نظر گرفته شود. چنین ادبیاتی به گونه ای تاریخی فرو داشته شده است. ادبیاتی که دارای معنا نیست. همانگونه که دارای قضیب نیست. شاید از همین روست که گروهی آن را به طعنه ادبیات «بی چیز» می‌خوانند. باز هم یک مثال دیگر از واکنش نویسندگان ایرانی در برخورد با چنین نوعی از ادبیات: حکم های امیر احمدی آریان در قبال چون و چرایی متن، گذشته از بی پایه بودن نفس این احکام، ریشه در سردرگمی مواجهه با چنین ادبیاتی دارد: «تمام دعوای نظریه

پست مدرنیستی و فمینیستی که بی واسطه به ساخت تولید متن ادبی منتقل شود، جز تولید آشغال ثمر دیگری نخواهد داشت. حتماً می‌توانیم بگوییم قرائت های فمینیستی و پست مدرنیستی متن نیز، ... با توجه به تحولاتی که در این دو دهه در فلسفه و نظریه ادبی رخ داده، روی دیگر سکه محافظه کاری است. متن ادبی زمانی قابل دفاع است که استراتژی خواندن خود را پیشنهاد دهد و تعیین کند. متنی که چنین قدرتی نداشته باشد در بهترین حالت متنی شک برانگیز است، و تطابق استراتژی های مختلف و بی ربط خواندن بر آن بیشتر نشان از ضعفش دارد تا قدرتش». (مبارزه سوژه ناتوان، دستور شماره ۳، ص ۷۲)

این متن نمونه تمام عیار آن عجز و عصبانیتی است که همواره در قبال ادبیاتی از جنس دیگر یا ادبیاتی فاقد عضو جنسی در رفتار مدافعان رسمیت و اقتدار رسمی دیده می‌شود. این رفتار طبیعی سوژه ای است که خود را در معرض ناتوانی می‌بیند. ادبیاتی که یک استراتژی برای نشان دادن نداشته باشد. ادبیاتی که یک معنا برای ارائه کردن نداشته باشد. ادبیاتی که راهی برای "مسلط" شدن بر آن وجود نداشته باشد. ادبیاتی که «چیزی» برای نشان دادن نداشته باشد. مثل تنی که قضیبی نداشته باشد، گواهی است بر ناتوانی سوژه برای اصالت بخشیدن به خود. چنین تنی، قضیب پرستان را به وحشت می‌اندازد. و چون آینه ای است که آن ها مرگ خود (ذکوریت) را در آن حی و حاضر و ممکن می‌یابند، خشم طبیعی ترین واکنش سوژه در مقابل تصور مرگ خویش است.

همین گونه است ادبیات برای رسمیت میان تهی، که تنها هدفش کشف استراتژی (تعیین جنسیت) و نابود کردن (زننده به گور کردن) متن بدون استراتژی/قضیب یا پرستش هیستریایی متن دارای استراتژی/قضیب است. جالب این جاست که همان متونی که چون گنجینه ای در آغوش تحسین های حقیرانه خود گرفته اند، در درخشان ترین لحظاتشان به سوی نقض استراتژی فرضی خود حرکت می‌کنند. انسانی که قضیب نداشته باشد انسان نیست. آدمی که سفید نباشد آدم نیست. ادبیاتی که معنا تولید نکند، ادبیات نیست. متنی که استراتژی خود را عرضه نکند، متن نیست. جهانی که مرکزی نداشته باشد، جهان نیست. کاری که نتیجه ای نداشته باشد، کار نیست. در جای جای تبارشناسی استیلا، تبعیض، سرکوب، فاشیسم و راسیسم چنین طرز فکری قابل ردیابی است. ادبیاتی که فاقد قضیب است. صرفاً ادبیاتی مونث نیست. بلکه ادبیاتی فراتر از حوزه جنسیت است. چرا که جنسیت قلمروی مردان است و قضیب کلید سخن گفتن در این قلمرو. مردانگی و اقتدار جنسی حصول یک "چیز" است؛ حصول قضیب یا حصول معنا همچون امری کیفی و ماهوی. زنانگی حصول چیزی نیست. زنانگی در بر گرفتن "چیز" ها است. زنانگی بدل شدن به فضایی برای بودن چیزها است؛ بودنی ورای دسته بندی ها و ارزشگذاری ها. فضا/مکانی که از بودن آن چیزها در کنار هم و درهم تنیدگی با آن چیزها پدید می‌آید: کورا. ادبیاتی که احلیل را بدایت امر جنسی نمی‌داند، معنا را نیز بدایت امر زبانی نمی‌داند. بیان را نیز بدایت امر ارتباطی نمی‌داند. خط را نیز هویت امر زمان مند نمی‌داند. چنین ادبیاتی همواره در آن مکان دیگر است.



عکس از روزنامه شرق

گفتگو

■ کلید رهایی و توسعه جامعه ایران در دست زنان است؛ در گفتگو با پرویز پیران، جامعه شناس



گفتگو از سیامک ملامحمدی

نظر جامعه شناختی همواره دو مفهوم با تبعیض جنسیتی همراه می شوند. اولی مفهوم استریوتایپ (stereotype) یا کلیشه و دومی مفهوم نقش های تعیین شده جنسیتی است. کلیشه ها همواره نوعی تعمیم هستند، بدین معنا که ویژگی های خاصی گاه مثبت ولی معمولاً منفی مشاهده شده در فردی از یک گروه، مردم مکانی خاص یا در واقع در هر جمعی، تعریف شده، به کل افراد آن جمع تعمیم داده می شود. در ایران انواع کلیشه ها در مورد مردم شهرهای گوناگون رواجی کامل و مشهود دارد. که طبعاً نه تنها نادرست است، بلکه فراتر از آن تجاوز آشکار به حقوق آن افراد و امری فاقد توجیه و نوعی بی اخلاقی است. کلیشه ها دشمن زن و تبعیض آمیزند و در واقع مرتبط با تصمیم گیری است. زیرا تصمیم ها اگر بر پایه کلیشه گرفته شود، زیان بار و حتی غیر قانونی می شوند. تبعیض جنسیتی در عین حال حاوی کنار گذاشتن (exclusion)، به حساب نیاوردن است. شیء تصور کردن، کالاسازی زنان از اولین علائم و نشانه های تبعیض جنسیتی در دوران سرمایه داری است. گرچه در قبل از آن نیز وجود داشته است ولی در سرمایه داری گسترشی بی مانند پیدا می کند و برای فروش انواع کالا به کار می رود. با این توضیح باید بگوییم که اگر بخواهیم از نظر جامعه شناختی به نوعی نظریه یا روایتی برسیم که از نظر فرهنگی، طبقاتی و یا ایدئولوژیک تبعیض جنسیتی را در برگیرد، باید به مفهوم قدرت اشاره کنیم. قدرت نه تنها به معنای سیاسی آن، بلکه به معنای کلان و تام و تمام آن که در برگیرنده جنبه های فرهنگی، طبقاتی و ایدئولوژیک است. باید توجه داشت که ایدئولوژی ها در خدمت قدرت قرار می گیرند و رنگ نوعی ابزار قدرت شدن را به خود می گیرند. از طرف دیگر مفهوم طبقه، متأخر به تبعیض جنسیتی است. زیرا قدرت از قدرت جسمی شروع می شود البته تفاوت قدرت زن و مرد را چندان باور ندارم. بلکه حامله شدن و فرزند آوری و در نتیجه محدودیت تحرک زنان و تمایل یا توانایی کار، مهمترین زمینه زمین گیر شدن زنان و لذا شکل گیری نابرابری جنسیتی است.

■ بسیاری از جامعه شناسان مقولات تقسیم کار و انباشت ثروت را مبنای پیشبرد تمدن و جوامع بشری قلمداد کرده اند، فاکتور جنسیت در تقسیم کار اجتماعی به چه شکل دخیل بوده است؟ گرچه بسیاری معتقدند که کشاورزی را زنان که کمتر تحرک داشته اند و در یک جا ساکن بوده اند به ویژه در زمان حاملگی

«قدرت از قدرت جسمی شروع می شود البته تفاوت قدرت زن و مرد را چندان باور ندارم. بلکه حامله شدن و فرزند آوری و در نتیجه محدودیت تحرک زنان و تمایل یا توانایی کار، مهمترین زمینه زمین گیر شدن زنان و لذا شکل گیری نابرابری جنسیتی است».

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

پرویز پیران، جامعه شناس و متولد شهر همدان به سال ۱۳۲۹ است. وی در دانشگاه های علامه طباطبائی، تهران و شهید بهشتی تدریس کرده است.

دکتر پیران عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، مشاور ارشد سازمان ملل متحد از سال ۱۹۹۹ تاکنون، عضو هیأت علمی آکادمی سوئیس برای توسعه از سال ۲۰۰۳ تاکنون، عضو هیأت مشاوران علمی فصلنامه «کودکان، جوانان و محیط زیست» دانشگاه کلرادو ایالات متحده آمریکا است.

وی تألیف ۳ کتاب به زبان انگلیسی که توسط سازمان ملل متحد چاپ شده را در کارنامه کاری خود دارد و همچنین مقالات متعددی به زبان های فارسی و انگلیسی در زمینه های مختلف اجتماعی منتشر کرده است.

در این شماره خط صلح در گفتگویی با دکتر پیران به ریشه های اجتماعی-تاریخی سکسیسم و تبعیض جنسی می پردازیم.

■ ریشه های نابرابری جنسیتی را از لحاظ جامعه شناختی با چه رویکردی (فرهنگی، طبقاتی، ایدئولوژیک و ..) دنبال می کنید؟ آیا رویکردی را سراغ دارید که بتواند همه این جوانب را پوشش داده و تحلیل جامعی از مقوله جنسیت و مسایل مربوط به آن ارائه دهد؟

تبعیض جنسیتی نگاه، باور، ایستار منفی نسبت به جنسیت انسان هاست. این نوع تبعیض را گاهی سکسیسم نیز می گویند. گرچه مفهوم تبعیض جنسیتی شامل تمامی آدمیان می شود و می تواند به دلایل گوناگون برای همه رخ دهد، اما تبعیض علیه زنان به ده ها شکل و روش، متداول ترین و فراوان ترین نوع تبعیض است که ریشه ای، بس دور و دراز در تاریخ دارد. از

مسئله اساسی آن است که گاهی باعث می شود که خواسته های زنان امری تنزلی و تنزل یافته به خود گیرد. یعنی برای به دست آوردن برخی حقوق مبارزه می شود، اما این که باید جنسیت و تفاوت جنسیتی مورد بحث قرار گیرد و تفاوت جنسیتی باید به طور کلی از میان رود نادیده گرفته می شود. البته طبیعی است که این نوع برداشت یعنی برداشت کلیت تام و تمام نابودی تفاوت های جنسیتی و تبعیض جنسیتی نمی تواند در جامعه به صورت امری حاکم بر کنش های اجتماعی در هر زمان تلقی شود، بلکه زنان به خوبی درک می کنند و آگاهان جامعه، چه مرد و چه زن می فهمند که باید گام به گام، حقوقی را برای زنان به کف آورند و نهادینه سازند. متأسفانه با شکل گیری زبان و رابطه زبان و مغز، زبان مردانه بنا می شود که این خود داستان دیگری است. مثلاً کلیشه ها با این برداشت های زبانی همراه می شوند برای مثال اگر پنجاه سال پیش به کسی می گفتیم که کسی راننده کامیون است، همه تصور می کردند که او باید مرد باشد. لذا تبعیض در مشاغل و تقسیم کار به شدت گسترده و نهادینه می شود تا به امروز می رسد. البته هنوز هیچ جامعه ای را نمی توانیم پیدا کنیم که تبعیض جنسیتی، این نارواترین و نادرست ترین مسئله ای که نیمی از افراد جامعه را در بر می گیرد، به کلی از میان برداشته شده باشد.

تنزل گرایی مورد بحث از جهاتی می تواند به عوامل و عناصر منفی منجر شود. برای مثال می توان گفت، کار مساوی یا اشتغال زنان به همه کارها گرچه لازم است و گرچه خود از میان بردن یکی از عوامل یا نشانه های تبعیض جنسیتی است، ولی توجه نمی شود که در کار در جوامع کنونی مردها در شرایط از خود بیگانگی و عدم تحقق توانمندی ها روبرو هستند و این جاست که مسئله یکسان شدن مشاغل به تنهایی کافی نیست. گرچه باید از آن دفاع کرد هم یکسان شدن مشاغل برای همه جنس ها و هم حقوق، در آمد و شرایط مساوی، ولی باید توجه داشت که در جامعه ای که آنومیک یا با خود بیگانه ساز باشد، زنان درواقع با گرفتن نقش به جمع مردان از خود بیگانه اضافه می شوند البته این ها مسائلی است که در درجه و مراحل بعدی باید بحث شود.

در واقع هدف از طرح این مسئله آن است که ما باید از عدالت به معنای تام و تمام وجهی آن دفاع کنیم و برای آن مبارزه کنیم. مسئله آزادی زنان ذیل عدالت عام و عمومی قرار می گیرد. همین طور که مسئله عدالت و دموکراسی مسئله تفاوت های قومی را نیز در بر می گیرد. اگر در جامعه ای عدالت رخ دهد، مسئله تبعیض زنان، تبعیض نژادی، تبعیض قومی از میان می رود. پس ارزش والا تاکید بر عدالت بدون فروکاستن آن، یعنی عدالت به معنای عام و تام و تمام آن است.

باید توجه داشت که در همه حال نیروهایی در برابر بحث هایی چون عدالت، رفع تبعیض، رفع نابرابری ها، تعمیم عدالت اجتماعی و دموکراسی (آن هم دموکراسی مشارکتی و نه دموکراسی ناتمامی که در برخی جوامع غربی وجود دارد) قرار می گیرند. این نیروها رنگ ایدئولوژیک، طبقاتی، مصلحت خواهی و ده ها شکل و رنگ دیگر به خود می گیرند. در واقع این بت عیار به هزار رنگ در می آید. زیرا قدرت به کف آمده را کسی داوطلبانه پس نمی دهد و از نهادینه شدن آن دفاع می کند. و هرنوع حرکتی را به دلایل و توجیه های مختلف سرکوب می کند تا قدرت در کف اندکی باقی بماند و نظام فرودستی و فرادستی یا کهرتی و مهترتی ادامه یابد.

این جاست که پست مدرن ها از متاروایت ها صحبت می کنند. البته متاروایت ها براساس بحث ویتگنشتاین درباره بازی های زبانی شکل گرفته است. ویتگنشتاین می گوید که بازی های

«جامعه ای که آنومیک یا با خود بیگانه ساز باشد، زنان درواقع با گرفتن نقش به جمع مردان از خود بیگانه اضافه می شوند البته این ها مسائلی است که در درجه و مراحل بعدی باید بحث شود. در واقع هدف از طرح این مسئله آن است که ما باید از عدالت به معنای تام و تمام وجهی آن دفاع کنیم و برای آن مبارزه کنیم».

« قدرت به کف آمده را کسی داوطلبانه پس نمی دهد و از نهادینه شدن آن دفاع می کند. و هرنوع حرکتی را به دلایل و توجیه های مختلف سرکوب می کند تا قدرت در کف اندکی باقی بماند و نظام فرودستی و فرادستی یا کهرتی و مهترتی ادامه یابد».

ماهانما حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

کشف کرده اند، اما این نوع نظریه ها را نمی توان نظریه هایی مستند شده و بنیادی تلقی کرد. اما می توانیم بگوییم که قدرت بدنی اولین نوع تفاوت گذاری و کهرتی و مهترتی یا فرادستی و فرودستی را شکل می دهند. این جاست که برخی معتقدند تقسیم کار شکل می گیرد یعنی با کشاورزی بین منزل، یعنی نیروی یک جا نشین شدن و دیگر برای گردآوری خوراک به این سوی و آن سوی نرفتن، باعث می شود که، زن در محل یکجانشینی، ساکن شود و مرد به کار کشاورزی و مزرعه بپردازد و به تدریج این مسئله انباشت را مطرح می کند. اما من باور دارم که مسئله انباشت نیز باید مورد مداخله جدی و مجدد قرار گیرد. زیرا انباشت بر اساس ارزش مصرف اتفاق می افتد. اما همین مسئله زمینه جداسازی افراد را پدید می آورد. برخی به دلایل قدرت بدنی یا به دلایل دیگری مثل پیدایش نوعی اعتقادات، پاسخ دادن به سوال افراد و پرسش های انسانی که نمی داند از کجا آمده و به کجا می رود، کم کم نوعی تفاوت های شغلی یا تفاوت های نگرشی شکل می گیرد و این امر باعث می شود که کسانی در بالاتر قرار گیرند و کسانی در پائین تر. تبعیض شروع می شود. بدیهی است آن ها که در بالاتر قرار می گیرند چه به دلایل توانایی در پاسخ گویی مانند جادوگران در گذشته دور، یا کسانی که جنبه علاج بیماری داشتند، جن گیر بودند یا مدعی بودند که می توانند شیطان را کنار بگذارند و غیره، که بحث آن بسیار مفصل و پیچیده است، کم کم انباشت بیشتری به کف می آورند. وقتی انباشت شروع می شود، کسانی باید آن چه انباشت شده را نگاه دارند. این جاست که کم کم کسانی به عنوان نگاهبان شکل می گیرند. معابد کم کم شکل می گیرند. و همه این ها باعث می شود که جامعه به تدریج به سوی نوعی طبقاتی شدن (نه به مفهوم طبقه اجتماعی جامعه شناختی بلکه به معنای تفاوت و تمایز گذاری ها که همراه ارزش بیشتر و ارزش کمتر است) کشیده شود.

باید این جا مسئله ستیز با پیدایش انباشت و جنگ بین گروه های مختلف را نیز به حساب آورد. وگرنه بحث ما ناقص می ماند به مسئله رابطه جنسی بین زن و مرد فرزند آوری توجه نکرده ایم. تمایلات جنسی نیز نوعی از تفاوت ها را با خود دارد. قدرتمندان تمایل بیشتری برای تصاحب پیدا می کنند و کالایی شدن زن در امر رابطه جنسی خود را نشان می دهد. طبیعی است که زنان نیز در بازتولید این امر کم کم نقش پیدا می کنند. متأسفانه باید بگوییم که این بازتولید امری فقط مردانه نیست. بلکه جایگاه پائین دستی یا همراه تبعیض زنان این امر را کم کم در جامعه نهادینه می کند و در نتیجه زنان نیز به سهم خود در بازتولید این تبعیض نقش پیدا می کنند.

پس می توانیم بگوییم که جنسیت در تقسیم کار اجتماعی و شکل گیری تفاوت ها دخیل می شود و برپایه های مرد سالاری، پدرسالاری، برادر سالاری و نوعی تفاوت ها و تمایزات قدرت در جامعه شکل می گیرد. البته باید توجه داشت که استثناهایی در این نوع تحلیل وجود دارد که کمتر مورد بحث قرار گرفته است. بدین معنا که حتی در مصر یا ایران قدیم، زنانی به قدرت بالا دست می یافتند و برتر می شدند. در این جا بحث خون، نژاد و ارتباطات خانوادگی و دودمانی به میان می آید. البته متأسفانه دوره هایی که زنان در رهبری جامعه بودند، مطالعه کافی نشده است و هنوز نقاط تاریک بسیاری دارد. ولی به هر حال باید دانست که در گستره تاریخ، آن چه که امر گرایش مسلط یا امر قابل تعمیم تر به حساب می آید، فرودستی زنان بر اساس جنسیت است. و این امری است که متأسفانه علی رغم تحولات تاریخی در جوامع امروز نیز به شدت به چشم می خورد. ■ چه نیروهایی تشدیدکننده نابرابری جنسیتی بوده و هستند؟

زبانی سبب ادامه یافتن نوعی تفاوت ها، تمایزها و الگوهای فرهنگی می شود و به پایدار شدن این الگوها کمک می کند. این جاست که متاروایت هایی که جنبه ایدئولوژیک، خیرخواهانه، salvation یا آموزش و غیره پیدا می کنند، ولی از نابرابری دفاع می کنند، خود باعث تشدید مسئله نابرابری هستند.

اگر به جامعه نگاه کنیم، نظام آموزشی در حوزه اجتماعی شدن در سنین پائین و بعد نظام آموزش غیر رسمی، نظام آموزش رسمی، نظام قدرت، نابرابری های طبقاتی، تمایزات فرادستی و فرودستی و مصداق های آن در فرهنگ، زندگی، رسوم، آداب، سبک زندگی و ... تبعیض را پایدار، گسترده تر و نهادینه می کند.

■ تحلیل جامعه شناختی نابرابری های اجتماعی خصوصا از نوع جنسیتی آن در جوامعی مثل ایران با جوامع غربی چه تفاوت ها و اشتراکاتی دارد؟ به نوعی نسبت دگرگونی تاریخی تقسیم کار اجتماعی در جامعه ایران با نابرابری های جنسیتی را چگونه تحلیل می کنید؟

باید توجه داشت که اگر مقایسه ای میان ایران و سایر جوامع و عمدتا غربی مورد بحث باشد، در نظام غربی به دلایل مختلف که همه آن ها هم خیرخواهانه به خاطر زنان نبوده، مسئله گسترش اشتغال، درآمد زایی به دلیل توانایی در مصرف کالا، به دلیل شیء کردن زن، استفاده آن در سطوح مختلف، افزایش تمایل مردم به خرید کالا و غیره هم بوده، اما مبارزات زنان را هم نمی توان نادیده گرفت. این مبارزات باعث شد که در زمینه های مختلفی به ظاهر ببینیم که زنان تساوی در زندگی را در جنبه های بسیاری به کف آورده اند. اما من همیشه تاکید می کنم که این به کف آوردن ها گام های اولیه به شمار می رود. زن و مرد باید دوشادوش هم با جامعه نابرابر و جامعه با خود بیگانه ساز در بیافتند. زن و مرد در این جا باید به عنوان انسان مطرح بشوند، نه از منظر تفاوت و تمایز جنسیتی. این جا مسائل بسیار جدی اخلاقی، ارزشی، ساختاری و تاریخی و به نظر به دگرگون کردن بسیاری از جنبه های زندگی، مطرح می شود.

اما اگر بخواهیم به مسئله زنان در ایران توجه کنیم، مسئله زنان در ایران با مسئله قدرت نهادینه شده و لاینحل ماندن امر سیاسی، همراه شده است. این امر سیاسی سبب شده که امر اقتصادی در ذیلش تعریف شود. پس امر ایدئولوژیک نیز فراتر از بحث تفاوت ها و تبعیض ها قرار می گیرد و همه این ها دست به دست هم داده، تا آن تفاوت هایی که در زندگی غربی هست که جنبه های منفی خود را دارد و باید نقد شود، حتی در زمینه های ساده ای که زن ها توانسته اند به حقوقی دست بیابند، ما هنوز در ایران درگیر این ناتوانی از این نظر و دست نیافتن به آن ها باشیم.

از چهل سال پیش همواره تاکید کرده ام که، کلید رهایی و توسعه جامعه ایران در دست زنان البته با همراهی مردان است. زنان ایرانی ثابت کرده اند که توانایی های بی نظیری دارند و می توانند برای آینده ایران، نقشی کلیدی و تعیین کننده داشته باشند. این جا البته منظورم این نیست که نقش مردان را نفی کنم یا به آن ها کم بها بدهم. ولی به دلایل مختلف از جمله اخلاقی تر مانند زنان در جامعه ایرانی، تحصیلات عالی و مدیریت قاطع، تصور می کنم که زنان پیشاهنگ توسعه و رهایی ایران هستند. به هر حال گذشته ایران مردسالارانه بنا شده و در این تردیدی نیست. همان طور که اشاره شد، در الگوهای زبانی، فرهنگی برداشت های روزمره هم این مسئله وجود دارد. اما در مورد نقش زنان، تصور نشود که من بحثی منفی راجع به زنان می کنم، ولی متاسفانه نابرابری، ناروایی و تبعیض علیه زنان، باعث شده که خود زنان در نهادینه سازی و گسترش تبعیض نقش داشته باشند زیرا وقتی که کسی قربانی تلقی می شود، و نقش قربانی

را بازی می کند، قربانی بودن را ادامه می دهد. اینجاست که باید به تحولی فرهنگی و آموزشی و مبتنی بر آگاهی توجه کنیم. به هر حال این گذشته مردسالارانه در زندگی امروز ما در وجوه مختلف خودش را نشان می دهد. بدیهی است که ما باید گام به گام این مسائل را حل بکنیم. گرچه در بحث جامعه عادلانه، جامعه انسانی، انسان شدن نه به شکل ظاهری انسان بودن، بلکه انسان شدن واقعی آن چیزی که در عرفان ایرانی به عنوان پادزهر بی اخلاقی ها و نگرانی های جامعه ایران که ناشی از رنج های زندگی ایرانی است که به اشتباه به عنوان ویژگی های شخصیت ایرانی مطرح شده و من آن ها را در تحقیقات خودم خصوصا تحلیل محتوایی پانصد متن تاریخی در سی سال گذشته به این نتیجه رسیدم که این ها نه ویژگی های شخصیتی ایرانی، بلکه مکانیزم ها و ساز و کارهای دفاع، انطباق و حفظ خود بوده اند. متوجه می شویم که در مواقعی که جامعه ایرانی آرام تر بوده و ثبات داشته، این ویژگی ها در متون کاهش پیدا می کند. و هرچه به قدرت نزدیک می شویم این ویژگی ها افزایش پیدا می کند. مخصوصا این ویژگی ها در سفرنامه های خارجی ها در مورد ایرانیان تاکید شده ولی باید توجه کنیم که این خارجی ها یا با دستگاه قدرت رابطه داشتند و یا برای خرید کالا و امثال آن رفته بودند. در نتیجه این ویژگی های منفی را بیشتر در میان این دو گروه می دیدند. این نگاه آن ها قابل تعمیم به جامعه ایران نیست. ولی به هر حال جامعه ایران به دلیل رنج های تاریخی اش همواره این مشکلات را داشته است. حملات به ایران همواره باعث می شده که جایگاه زن به پستوها برود و این تاکید که زن باید همواره نقش کمتری در جامعه داشته باشد، به دلیل ناامنی تشدید می شده است. ما ایرانی ها کار علمی بر پایه نقد آگاهانه نکرده ایم. این ها را باید توجه بکنیم که زنان خود در تایید و پایدار کردن تبعیض جنسیتی نقش دارند و باید با آگاهی قدم اول را یافت و بعد دریابیم که چگونه این مسائل را حل و زن در جایگاه خودش قرار بگیرد. گام بعدی هم این است که زن و مرد به عنوان انسان مطرح بشوند تا تبعیض جنسیتی از میان برود.

اضافه کنم که تحقیق مورد اشاره با یاری بیش از هزار دانشجوی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران انجام شده و تصور نشود که می خواهم امتیاز این تحقیق را که تحت عنوان "جامعه پژوهشی و شهرشناسی ایران" انجام شده، به خودم اختصاص می دهم. این را باید بگویم که ناروایی در حق فرزندان عزیزم که سی سال گذشته (البته به جز اخراج های من!) یاور من در تحقیقات بوده اند، نشود، که نقش آن ها به شدت فراتر و بالاتر از نقش من بوده است.

ولی بحث بر این است که در جامعه ایران امروز، مسئله آگاه سازی جمعی برای ما بسیار مهم است. طرح مسئله مشارکت هم برای ما بسیار مهم است. مشارکت عام و عمومی و همگانی مد نظر است. دولت، حکومت و قدرت هم در این جا باید توجه بکند که ندیده گرفتن زن در جامعه ایران غیرممکن است. و هرچه در این زمینه بیشتر پافشاری شود، شیوه ها و الگوهای نابهنجار کنشی (آن چه که قدرت آن را نابهنجار می داند) تشدید می شود. باید بدانیم که جامعه ایران در شرایط صد و صفر نیست. باید جایی بین صد و صفر جامعه و حکومت به توافق برسند و اگر این توافق انجام نشود، مسائل ما دائما با مشکلات فراوان مواجه شده، تشدید می شوند. سرمایه اجتماعی ای که امروز به شدت کاهش یافته هم، نابود می شود. شکاف بین لایه های اجتماعی و قدرت هم بیشتر شده و حاکمیت با آن روبرو خواهد شد و جامعه هم باید مشکلات ناشی از آن را بپردازد. مسئله این است که نیازی به این

«نظام آموزشی در حوزه اجتماعی شدن در سنین پائین و بعد نظام آموزش غیر رسمی، نظام آموزش رسمی، نظام قدرت، نابرابری های طبقاتی، تمایزات فرادستی و فرودستی و مصداق های آن در فرهنگ، زندگی، رسوم، آداب، سبک زندگی و ... تبعیض را پایدار، گسترده تر و نهادینه می کند».

«زن و مرد باید دوشادوش هم با جامعه نابرابر و جامعه با خود بیگانه ساز در بیافتند. زن و مرد در این جا باید به عنوان انسان مطرح بشوند، نه از منظر تفاوت و تمایز جنسیتی. این جا مسائل بسیار جدی اخلاقی، ارزشی، ساختاری و تاریخی و به نظر به دگرگون کردن بسیاری از جنبه های زندگی، مطرح می شود».

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

هزینه نیست. ما باید شرایط امروز ایران را تحلیل کنیم. یونگ حرف جالبی می زند. می گوید اشتباه کسانی که قدرت دارند، فکر می کنند که همه چیز با قدرت حل می شود. در گذشته های دور، در مواقع کوتاه مدت و موردی بله امکان حل با قدرت بوده ولی در جوامع امروز، در دنیای دیجیتال، در دنیای علم و دانش محور با انقلاب الکترونیک و تبعات بسیار آن اساسا غیرممکن است که با قدرت صرف بتوانیم جامعه را اداره کنیم. جامعه به وفاق، همدلی و همراهی و البته به سلامت نیاز دارد، تا بتواند مشکلاتش را حل کند. این مشکلات کم کم جمع می شود. سر چشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذاشتن به پیل. ■ این گذشته و تحولات تاریخی چه نقشی در شرایط امروز جنسیت در ایران دارد؟ و بطور خاص بفرمایید که مشکلات عینی و عمده نابرابری جنسیتی در ایران امروز کدام مسایل هستند؟

باید ببینیم تحلیل جامعه شناختی از نظر تفاوت جنسیتی بین ایران و جوامع غربی بر این اساس است که در جامعه ایران ما با چه مسئله ای روبرو هستیم. ما با تبعیضات جنسیتی و تاریخی نسبت به زنان روبرو هستیم. این ها انباشت شده است. یک مدرنیته ناقص نفهمیده هضم نشده سروگوش بریده ای که از طریق دیکشنری هم به زبان فارسی ترجمه شده است. اجازه بدهید من مثالی را که سال هاست به کار می برم بگویم. می گویم که جامعه ایران چون فردی است که پتکی در چهارصد پانصد سال پیش بر سرش خورده و بیهوش شده ولی نمی میرد. همه مراقبش هستند. در صد و پنجاه سال پیش علائم به هوش آمدن در این آدم بی هوش پیدا می شود. این آدم بی هوش درست موقعی که می خواهد به هوش بیاید خوابی می بیند. این خواب را به زبان بیگانه می بیند. درست است که این زبان را نمی داند، و نمی داند چیست، ولی عجیب است که این خواب را کاملا حفظ است. کلمه به کلمه این خواب در خاطرش حک شده و گویی هزاران هزار بار این را حفظ کرده است. وقتی که به هوش می آید، در شوک به هوش آمدن این خواب بریده بریده می شود. این مدرنیته ایرانی است. چون فریفته این خواب هم هست و خوب آن را حفظ است، عاشقانه این خواب را دوست دارد. می گردد که بتواند این را به زبان فارسی در بیاورد. هرچه می گردد می بیند زبان شناسی نیست. اگر از من نمی شنوید از استاد مرحوم عبدالهادی حائری و آن کتاب "نخستین رویارویی اندیشه گران با ایران: با دو رویه تمدن بورژوازی غربی" بشنوید که یکی از بدبختی ها این بوده که با این همه خارجی که می آمده زبان دان چندانی در ایران نبوده است. به همین دلیل گروه های خارجی که به ایران می آمدند مترجم می آوردند و این مترجم ها بدترین نقش را در تاریخ ایران و صدمه زدن به ایران داشتند. چون این خواب بریده بریده را نمی تواند ترجمه کند، می آید و از دیکشنری دست و پا شکسته ای را ترجمه می کند. این مدرنیته ایرانی است. بدتر از همه این است که با این خواب بریده بریده دیکشنری وار ترجمه شده، می آید تاریخ و گذشته ایران را تحریف می کند. و هرچه که به نام سنت است بد می داند. هرچی سبک زندگی ایرانی است و هرچه ما داشتیم را کنار می گذارد و می خواهد سرتاپا فرنگی بشود. البته گروه هایی هستند که فرنگی شدن و مدرنیته را ضد مذهب و نابودی مذهب می دانند. این جا طیفی تشکیل می شوند با نگاه های مختلف. نگاه های ترکیب مکانیکی سنت و مدرنیته هم هست. می بینید که صد و پنجاه سال است در این باره جنگ است. ولی نه می دانیم مدرنیته چیست، نه می دانیم سنت چیست و نه می دانیم گذشته دیگر چیست. گذشته تحریف شده است.

حال می خواهم بگویم که این تبعیضات تاریخی بر روی هم

انباشت، پایدار و نهادینه شده و گسترش پیدا کرده است. تبعیض زنان هم در راس آن قرار داشته است. به آن تبعیض قومی و تبعیض های دیگر اضافه شده است. مدرنیته که می آید ما بر هم انباشته دو جهان را داریم. مارکس می گوید که جوامع غیر غربی با دو شیطان روبرو هستند. شیطان تاریخی و شیطانی که از سرمایه داری به ارث می برند. این تبعیض ها این جا چندین برابر می شود. ما در این جا با لایه های تاریخی روبرو هستیم که برخورد آن ها به صورتی دیگر است. با لایه های ایدئولوژیک روبرو هستیم. با لایه های نادرستی مدرنیته روبرو هستیم. با ناهنجاری های زاینده برداشت غلط از مدرنیته روبرو هستیم. همه این ها دست به دست هم داده و شرایط ایران را شریای بسیار انومیک و پیچیده ای کرده است. ما دچار تناقضات عجیب تاریخی بوده ایم و این تناقضات جدید هم به آن ها اضافه شده است. این جاست که باید کار آگاه سازی و مطالعات و تحقیقات جدی علمی در همه زمینه ها انجام شود. مثلا صنعت را در نظر بگیرید. مسئله صنعت زدایی و صنعتی شدن مجدد در خاورمیانه اتفاق افتاده است. یعنی ما صنعتی داشته ایم ولی کاملا نابود و فراموش شده است. گذشته هرس نشده و با آن برخورد گزینشی نشده است. گذشته بازتعریف و به روز نشده است. از غرب هم آموزش دیده نشده است. چون دستاوردهای بشری به بشر تعلق دارد، گرچه متاسفانه بیشتر غربی است. ولی می توانیم راه های درست تری برویم، ولی نرفتیم. باید اما روزی شروع کنیم. تبعیض زنان هم در داخل این تبعیضات دوگانه، تبعیضات تاریخی و تبعیضات ناشی از مدرنیته ناقص و فهم نادرست از مدرنیته و در واقع اصرار به ادامه تبعیضات، نه فقط در گذشته که تعمیم آن ها به سبک ها و شیوه های زندگی مسائل اقتصادی امروزه، من معتقد هستم که مسئله حقوق اقتصادی و اجتماعی و سرپناه حقوق بشر شده است. دیگر نمی توانیم این ها را جدا بکنیم. ما نمی توانیم این حقوق بشر و در راس آن تبعیض زدایی از زنان را نادیده بگیریم.

■ راهکارهای برخورد با این مسائل در چه خطوطی باید حرکت کنند، که مفید باشند و اثر ماندگار به جای بگذارند؟ راهکارهای موجود که از طرف حاکمیت! و یا در طرف مقابل از سوی کنشگران اجتماعی دنبال می شود را چگونه ارزیابی می کنید؟ راه حل های کلی که در سطح جهان مطرح شده و راه حل های مربوط به ایران. من در مقاله "مرد سالاری و بهداشت باروری زنان" که در واقع خلاصه ای است از کتاب من به نام مردسالاری و بهداشت باروری در اجتماعات روستایی که به زبان انگلیسی است و صندوق جمعیت ملل متحد آن را منتشر کرده است، خیلی مفصل به این بحث اشاره کرده ام.

به هر حال می دانیم که رابطه عوامل زیست شناختی به ویژه امر وراثت و تفاوت زن و مرد خیلی مورد بحث بوده و پژوهش های فراوانی شده ولی به حدی نتایج این تحقیقات به قول گیدنز متضاد است، که نتیجه قابل قبولی ارائه نداده است. در واقع مطالعات دیگری نشان می دهد که در تمامی جوامع، شکار و جنگ بر عهده مرد بوده، این عاملی است که مرد حاکم شده و قدرت را به دست گرفته است و در پی آن زن ها جایگاه فرودست پیدا کرده اند. حتی اشاره شده است که به دلیل همین شکار و جنگ، پرخشگری در مردان تشدید شده و این عامل خشونت خانوادگی و غیره است که بعدها بروز کرده است. در مورد رابطه مسئله امر جنسی زیگموند فروید، نانسی چودورف و هرولد کیلیگان به این موضوع پرداخته اند که بسیار البته بحث برانگیز است. چودورف و کیلیگان به نه ماهگی حامگی و نگه داری کودک پس از آن اشاره می کنند که من اشاره کردم و این امر را عامل تفکیک نقش ها و دور ماندن زنان در آن دوره ها

«من معتقد هستم که مسئله حقوق اقتصادی و اجتماعی و سرپناه حقوق بشر شده است. دیگر نمی توانیم این ها را جدا بکنیم. ما نمی توانیم این حقوق بشر و در راس آن تبعیض زدایی از زنان را نادیده بگیریم.»

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

از امور جمعی فراتر از خانواده و نهاده شدن گام به گام این نابرابری می دانند.

اگر بخواهیم خیلی گذرا به سابقه مبارزات زنان اشاره کنیم طبعاً باید از غرب شروع کنیم. مری ولستون در اثر صف شکن خود به نام دفاع از حقوق زنان که سال ۱۷۹۲ (به این تاریخ توجه کنید) منتشر شده به نکاتی پرداخت که پنجاه سال بعد و با به راه افتادن اعتراضات سازمان یافته زنان مشخص شد که چقدر او در آن زمان بحث های مهمی در مورد شرایط زنان و ضرورت رهایی زنان مطرح کرده است. در سال ۱۸۸۳ یعنی ۸۹ سال بعد جان استوارت میل کتاب ارزنده بردگی زنان را منتشر کرد. این کتاب دو ترجمه به زبان فارسی دارد. یکی به نام انقیاد زنان و دیگری بردگی زنان منتشر شده است. اما کمتر کسی اشاره کرده است که اثر جان استوارت میل مدیون رابطه کاری با زنی بسیار فرهیخته به نام هریت تیلور بوده است. این یک آغاز است. کم جنبش اجتماعی زنان شکل می گیرد. جنبش اجتماعی آزادی زنان در ایالات متحده از سال ۱۸۴۸ کم کم سازمان یافته می شود. ولی به دلیل شرایط جامعه مدت ها در مجموعه کلیسا فعال بوده و در قالب آن نهاد فعالیت می کرده است. بیشتر هم به مسئله زنان زندانی و روسپی گری که در حال ازدیاد بوده، می پرداختند. این جنبش با مستقل شدن به تدریج به مسئله حق رای، اجازه تحصیل در آموزش عالی، لغو ممنوعیت تحصیل بردگان و بعد لغای کامل بردگی و امثال این ها پرداختند. یکی از نکات جالب این بود که این ها به دنبال این بودند که مصرف الکل را که در آمریکا شایع بود، کاهش بدهند. دلیلش هم این بود که فکر می کردند مصرف الکل مردان، باعث خشونت خانگی می شود. پس اگر ما الکل را محدود کنیم و برای آن قانون داشته باشیم، این خشونت کاهش پیدا می کند و یا در مواردی حذف می شود. به هر حال این بحث ها ادامه پیدا کرد تا زمانی که جنبش زنان به طور کامل مستقل شد و گسترش پیدا کرد. بعد این جنبش محدودیت های پوشش زنان را مطرح کرد و بعد به فرصت های شغلی برابر پرداخت. همچنین مسائلی چون حق انتخاب در زمینه رفتار جنسی و سقط جنین را هم مطرح کرد. این ها جنبش اجتماعی زنان را قدرتمند کرد. همین به سایر کشورها سرایت کرد و سال ها بعد جهانی و فراگیر شد. البته با فراز و فرودها و کم و کاستی هایی در کشورهای مختلف روبرو بوده و هست.

کم کم بحث های مربوط به ساخته شدن جهان زندگی از دریچه نگاه مردان و تعریف و بازتولید این نگاه که باید نقد و دگرگون بشود، بحث های آکادمیک را به سمت خود گرایش داد. و اعتقاد بر این بود که شکستن نگاه از دریچه مردان به جهان و زندگی را باید با اجتماعی شدن فرزندان شروع کنیم و دگرگونی فرهنگ از طریق آگاه سازی را پیگیری کنیم. زنان باید همزمان با مردان آموزش ببینند. این جا بود که بحث شورش بر علیه فرهنگ مذکر نکته مهمی شد. البته تحولات دیگری هم روی داد. مثل پیدایش نظریه رادیکال، بحث های مارکسیستی، انواع شاخه های سوسیالیسم، انواع طرفداران امور مختلف به مانند انسان دوست ها و غیره که این جا جای بحث آن ها نیست و بحث مفصلی می طلبد.

به هر حال بحث رهایی زنان بدل به داستانی هر روزه شد. جی پیچر در مقاله آموزنده خود به نام "من فمینیست نیستم اما ...، شناخت فمینیسم"، فمینیسم را این گونه تعریف می کند: "واژه فمینیسم که ریشه فرانسوی دارد، در دهه ۱۸۹۰ میلادی به تدریج به کار رفت و معادلی برای رهایی زنان به شمار می آمد و می آید."

مل چوترون با جمع بندی از نظریات فمینیستی می گوید که این

نظریات حداقل سه محور اساسی دارند. اول چنین نظریه هایی بر جایگاه و تجارت زنان در جامعه تاکید دارند. دوم این که نگرش زنان در مطالعه جهان اجتماعی مبنای کارشان است و آن را به کار می برند. یعنی نگاه زنان به این جهان را در مقابل نگاه مرد می گذارند. سوم نقد وضع موجود و بهبود موقعیت و جایگاه زنان در دستور کار آن هاست. این بحث ها که پیش می رود، نظریات مختلف فمینیستی شکل می گیرد. این نظریات عبارت است از: فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم رادیکال، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم لیبرال، فمینیسم سیاهان و فمینیسم زنان فرهیخته مسلمان. بررسی ها نشان می دهد که تفاوت نظریه های فمینیستی بر دو موضوع کلیدی استوار است. یکی این که شیوه های تجزیه و تحلیل فرودستی زنان در میان آن ها متفاوت است. دوم نحوه رهایی از دنیای بنا شده بر مردسالاری و فرهنگ مذکر را متفاوت دنبال می کنند. این جاست که ما وارد بحث سیاست و برنامه ریزی می شویم.

باید توجه کنیم که برنامه ریزی و سیاست در غرب از مبارزات زنان پدید می آید. و این جاست که کم کم قوانین اصلاح می شود. پس یکی از بحث هایی که ما در ایران هم باید داشته باشیم و این است که قوانین را باید اصلاح کنیم که این کار البته سختی است و مقاومت هایی می شود. پس در اینجا حق رای می خواستند و مبارزه کردند. فیلم های بسیار جالبی در خصوص این مبارزات زنان وجود دارد. درگیری آن ها و حمله نژاد پرستان به آن ها ثبت شده است. مثلاً می توان به رابطه و نگاه کوکلاس کلان ها و بحث های مربوط به مافیا و غیره مانند استفاده زن در روسپی خانه ها، استفاده از زن در کاباره، پورنوگرافی پرداخت. زنان مطرحی هستند که مبارزه با پورنوگرافی را به عنوان خط مشی خودشان قرار دادند. به طور مشخص چند شاخه مبارزات فمینیستی خود را محدود به مبارزه با پورنوگرافی و استفاده زن در تبلیغات بالاخص حضور برهنه زنان در تبلیغات پرداخته اند. بحث هایی هم بوده که سیمون دوبوار در جنس دوم دنبال کرده است. بحث هایی که ویرجینیا وولف مطرح کرده است. اگر من بخواهم به اینها پردازم بسیار مفصل خواهد شد.

پس این ها با مبارزه سنگین قوانین را اصلاح کرده و به جلو گام برداشتند. اما خاطرتان باشد که در قانون اساسی آمریکا حق آزادی بیان و آزادی پس از بیان بوده و در واقع زمینه های حق شهروندی و دموکراسی بوده و عینیت داشته است. یعنی این ها یک سابقه ساختاری دارد. یعنی سرمایه داری به این نتیجه رسیده بود که برای تداوم جامعه و جلوگیری از شورش و انقلاب، حکومت میانجی لازم است. این حکومت میانجی منجر به وضع قوانینی که از توده مردم حفاظت کند. این جاست که این حکومت، اگر سرمایه داری بخواهد به حق (حداقلی) مردم تجاوز کند با برخورد قانون و حکومت روبرو می شود. این حکومت میانجی است. بعدها بحث پارانه ها مطرح می شود. بحث های مربوط به مالیات ها و نسبتش با مسئله زنان حامله مطرح می شود. یعنی تغییرات قانونی و ساختاری و نگرشی و آموزشی به تدریج انجام می شود تا ما به دستورالعمل های امروز می رسیم که بسیار لازم و مهم است. ولی در جامعه ایران گام های پیشینی داریم تا به این نقطه برسیم.

تیتروار به تعدادی از این گام های اساسی اشاره می کنم؛ بالا بردن حضور زنان در سلسله مراتب مدیریت جامعه، آموزش و آگاه سازی حاکمان، افزایش استخدام و ارتقای زنان، مبارزه با سوگیری، ظرفیت و نگاه منفی علیه زنان، ارزیابی دائمی و نقد محیط های کار زنان و گسترش آن محیط ها، برابری درآمدی و استقلال مالی زنان، تاکید بر نقد کنار گذاشتن (exclusion) و تاکید بر فراگیری اجتماعی در همه حیطه ها، آموزش مهارت

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

نظر من این است که ما جامعه‌شناسی در ایران نداریم. البته تک ستاره‌هایی بوده‌اند، زحماتی کشیده‌اند و بحث‌های جامعه‌شناسی هم مطرح کرده‌اند. ولی ما یک جریان پویای متن‌محور ایرانی شده جامعه‌شناسی به هیچ وجه نداریم. این یک مسئله است.

■ در پایان اگر نکته‌ای هست که اضافه کنید، لطفاً بفرمایید. ما به دیالکتیک عام و خاص در تمام وجوه زندگیمان از جمله مسئله تبعیض زنان نیاز داریم. منظور از دیالکتیک عام و خاص چیست؟ عام دانه‌ای است که در این زمینه هست. سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی است که در این زمینه هست. این هم بیشتر غربی است. این‌ها را باید خوب بشناسیم. این حقه بازی بومی سازی نیست. باید دیالکتیک را رعایت کنیم. یعنی بیاییم عام را بشناسیم. بعد بیاییم بینیم این در ظرف خاص یعنی دیالکتیک عام و خاص کجاست. ایران متن است. بحث‌ها باید متن‌محور باشد که نیست. به صورتی غلط کتاب‌هایی ترجمه می‌شود. ترجمه‌ها ناقص است. زبان ما هم ضعف دارد. ما اگر متون تاریخی خودمان را بخوانیم معادل همه این واژه‌ها را پیدا می‌کنیم. ولی کار نکردیم. دویست سال است همه این کارها را کنار گذاشته‌ایم. مسئله این است که این دیالکتیک عام و خاص هم در تاریخ ایران بوده است. شما اگر سهرودی را بخوانید می‌بینید که چقدر زیبا یونان، هند، مصر و بین‌النهرین را می‌خواند. بعد می‌آید به نقدشان می‌پردازد. زرتشت و اسلام را می‌خواند. و بعد در آثار بی‌نظیرش به نظریاتش اشاره می‌کند. پس ما این‌ها را داشته‌ایم. در فارابی که تجربه گراست و مکتب مشا را دنبال می‌کند، به جاهایی که می‌بیند این مشا دیگر کار نمی‌کند، می‌آید و از بحث‌های عرفانی استفاده می‌کند. یعنی به هر حال ما این دیالکتیک را داشته‌ایم. اما در ۱۵۰ سال اخیر همه را برای همان خواب بریده بریده نفهمیده هضم نشده دیکشنری وار ترجمه شده از کف دادیم.

پس ما باید بر اساس دیالکتیک عام و خاص، نظریه جامعه ایران را بشناسیم. به عنوان مثال ما همه می‌گوییم که در ایران زن کتک خور و فرو دست است.

اما هرکسی در خانه‌ها نگاه بکند، می‌بیند که مدیر خانه‌ها همان زن کتک خورده است. ما برای آکادمی سوئیس تحقیقی کردیم. ۴۵۰۰ نمونه گرفتیم در ۵۱ روستا و ۶۵ شهر. دیدیم در تمام موارد تصمیم‌گیری، یا زن خودش راساً تصمیم می‌گیرد یا غیر مستقیم تصمیم را می‌سازد که مرد بگیرد و مرد فکر می‌کند که خودش تصمیم می‌گیرد. این تحقیقات میدانی مشخص باعث می‌شود که بفهمیم این طور نیست که فکر می‌کنیم. زن موجودی است که در هرشرایطی فعال است و حیطه‌های قدرت خودش را بازسازی می‌کند. شاید طبق شرایطی کتک بخورد اما این طور نیست که منفعل بنشیند و نقش قربانی را بازی کند. ادای قربانی را در می‌آورد و این هم موقع‌هایی لازم است. ما همه بحث‌ها را قاطی کرده‌ایم. پس این دیالکتیک عام و خاص به ما نشان می‌دهد که کاربرد نظریات غربی فقط برای دست گرمی و گسترش دید ماست و حتماً هم لازم است. حتماً هم شیوه‌های آن‌ها لازم است و باید یاد بگیریم. این را دیالکتیک عام و خاص می‌گوییم. اینجاست که اهمیت مسئله آموزش نمایان می‌شود. موانع بسیار است اما ما باید بر فرهنگ عمومی کار بکنیم و آگاهی کامل پیدا کنیم.

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

«جامعه ایران جامعه‌ای متکی به خشونت است. چرا که رنج‌های تاریخی ما حاوی تجربه خشونت‌های خونین تاریخی است. این عنصر تاریخی باید شناخته شود. کارهای فرهنگی به همراه نقد خاستگاه‌ها باید انجام شود».



عکس از بولتن نیوز

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

ها به ویژه مدیریت به زنان، دگرگونی شیوه‌های ارزشیابی و تاکید بر شایسته‌سالاری غیر جنسیتی، آموزش مردان که آزادی و حقوق زنان ضرورتی اجتماعی است، ترویج حضور بیشتر و بیشتر زنان در نقش‌های برتر و ارزشمند جامعه، تاکید و معرفی توانمندی‌ها و دستاوردهای زنان در تمامی حرفه‌ها و حیطه‌های جامعه و نه فقط در طبقات بالا و تحصیل کرده، آگاهی بخشی درباره سوگیری‌ها و طرفیت‌های خصمانه در مورد زنان و واکاوی و افشای آن‌ها تا این خصومت‌ها به ضد ارزش بدل شود، بلندتر شدن صدای زنان و دادن تریبون‌های مختلف به آن‌ها، حمایت از کار مادران و به رسمیت شناختن خانه‌داری به عنوان شغل با درآمد، حمایت از دوران حاملگی و عدم اخراج زنان، بازتعریف موفقیت از دید زنان، تشویق زنان به ورود به عرصه‌های تحقیقاتی و علمی و فنی و حیطه‌هایی که مردانه تعریف می‌شود، فشار از پائین و نه تنها به صورت جنبش اجتماعی بلکه به صورت تحرک افقی و عمودی زنان. مثلاً حضورشان در معدن و راندگی کامیون، این تحرک افقی است. در بحث برنامه‌ریزی و سیاست در ایران ما باید سه سطح را در نظر بگیریم. یکی سطح ماکروسکوپی است، سطح تحلیل کلان. دوم سطح تحلیل میانه. سوم سطح تحلیل خرد.

سطح کلان چیست؟ عبارت از سطح ساختاری است. عنصر تاریخی بودن یکی از ویژگی‌های ساختاری است. یعنی بحث شناخت تاریخ و گره‌گاه‌های تبعیض‌آمیز تاریخی که گفتیم ملت ایران همه تبعیض دوست و تبعیض آشنا در همه حیطه‌ها هستند. خشونت بر علیه کودکان، خشونت بر علیه زنان، درگیری‌های فیزیکی روزمره، بی‌توجهی به حقوق مردم، زیر پا گذاشتن حقوق مردم، توهین کردن، مسخره کردن، این‌ها همه مسائل رایج و عادی شده در جامعه ایران است. جامعه ایران جامعه‌ای متکی به خشونت است. چرا که رنج‌های تاریخی ما حاوی تجربه خشونت‌های خونین تاریخی است. این عنصر تاریخی باید شناخته شود. کارهای فرهنگی به همراه نقد خاستگاه‌ها باید انجام شود. ما اصلاً نقد را نمی‌شناسیم و

در جامعه معرفی نکرده‌ایم. حقه بازی‌ها الان فراگیر شده است. من می‌گویم که جامعه ایران در عصر فراشارلاتانیزم است. سال هاست چنین می‌گوییم و در کلاس‌ها و نوشته‌ها و سخنرانی‌هایم بارها به این مسئله اشاره کرده‌ام. خب همه این‌ها باید با توجه به عناصر فرهنگی واکاوی شود و روایت‌های نادرست و متاروایت‌هایی که برای توجیه جامعه است و به قدرت مشروعیت می‌بخشد، باید افشا بشود. مشخصات این ساختار باید عیان شود.

قالب زمانی سطح کلان، قرن یا سده است. حال به سطح میانه می‌رسیم. سطح میانه سطح نهادها و سازمان‌ها و گروه‌بندی‌هاست. این سطح سطح فرآیندهاست. این جاست که باید ببینیم اولاً چه نهادهایی و در درون هر نهادی چه عناصر زن‌ستیز یا مربوط به انواع تبعیض و خشونت وجود دارد. آن‌ها را ارزیابی کنیم. بعد به شناختن فرآیندها بپردازیم. نحوه زندگی این جریانات را مشخص کنیم.

به سطح خرد می‌رسیم. این سطح، سطح وقایع و رفتار است. سطح شخصیت فردی است. این جاست که باید به این عناصر هم بپردازیم. قالب زمانی سطح میانه دهه است و قالب زمانی سطح خرد لحظه است. این‌ها را پس باید در این سه سطح دید.

اما گام بعدی چیست؟



<https://www.thetimes.co.uk> ; Illustration by Michael Parkin

اجتماعی

■ سکسیزم؛ برابری جنسیتی یا جاده ای یک طرفه علیه مردان؟



بهروز جاویدتهرانی
فعال حقوق بشر و حقوق جنسیت ها

به دلیل کلیشه های مبتنی بر جنسیت که از جامعه سنتی به ما ارث رسیده، در بسیاری موارد که در ادامه ذکر خواهد شد، مانند زنان قربانی هستند و حتی رنج و عذابشان مورد توجه قرار نمی گیرد و دستی به یاری شان دراز نمی شود. کلیشه های جنسیتی که از مردان می خواهد مرد باشند و رنج های خود را پنهان کنند، و هر نوع اعتراضی به این نوع سکسیزم در این سیستم را ناقض کلیشه های مردانگی می داند. حتی در مواردی مانند مشکلات خانوادگی، خشونت خانگی، مشکلات روحی، بیماری های روانی و در انتهای آن در مقابل تبعیض های مبتنی بر جنسیت علیه مردان در جامعه سکوت کنند و از کسی کمک نخواهند. در نتیجه، سوء مصرف مواد مخدر، خودآزاری یا خودزنی در مردان افزایش یافته و آمار خودکشی موفق ایشان تقریباً در بیشتر جوامع توسعه نیافته دوبرابر و در جوامع توسعه یافته سه برابر زنان شده است (۱).

در جامعه امروز ایران تمام مسئولیت مالی خانواده بر عهده مرد است و حتی در پروسه طلاق در دادگاه های خانواده نیز، آن مرد است که باید مهریه های کلان و ناعادلانه را به عنوان غرامت شکست رابطه پرداخت کند. هم اکنون به دلیل ناتوانی در پرداخت مهریه یا نفقه و علی رغم وعده های رییس جدید قوه قضاییه، ابراهیم رئیسی، همچنان دوهزار مرد در زندان بسر می برند (۲) و می شود به راحتی تخمین زد که هزاران نفر در بیرون از زندان ها مجبور به پرداخت قسط های کمرشکن مادام العمر شده اند. این درحالی است که به گزارش مرکز آمار ایران که اردیبهشت ماه سال جاری منتشر شد، ۱۸.۲ درصد شاغلین کشور را زنان تشکیل می دهند. این آمار تاسف آوری است، ولی همین هم کفایت می کند تا فعالان مدنی که سکسیزم را به درستی می شناسند و برای برطرف کردن آن در جامعه مبارزه می کنند، خواهان لغو مسئولیت های مالی مردان همچون نفقه،

اصلاح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

سکسیزم به معنای هرگونه قضاوت و پیش داوری بر مبنای جنسیت، یکی از با ارزش ترین دستاوردهای بشر بود که در دهه ۶۰ میلادی برای اولین بار معرفی شد. با آن که تبعیض جنسیتی در زیرمجموعه سکسیزم قرار دارد، ولی سکسیزم دایره ای بسیار گسترده تر را نیز در بر می گیرد و شامل هر نوع تعصب، حالت، نگرش و طرز برخوردی می شود که کلیشه های مبتنی بر جنسیت، تبعیض و خشونت را چه علیه مردان و چه زنان تقویت کند. پس همان گونه که دیدن یا پنداشتن زنان به عنوان ضعیف، ناتوان یا ترسو نگاهی سکسیستی قلمداد می شود، خشن، ظالم و یا زورگو پنداشتن مردان نیز، سکسیزم است. اما متأسفانه امروز واژه سکسیزم به علت سوء استعمال فعالان این عرصه از آن و نادیده انگاشتن تبعیض سنتی جامعه و قوانین موجود علیه مردان، خود در ذهن بسیاری معنی متضادی را متبادر می کند. به عبارت ساده تر، گفتمان پیرامون سکسیزم بخصوص در فضای فارسی زبان، خود به شدت سکسیستی شده است.

به دلیل همین سکسیستی شدن این گفتمان است که اگر امروز از روشنفکران و نویسندگان بخواهید در خصوص سکسیزم بنویسند، بیشتر آن ها گمان می کنند نوشته باید تنها در خصوص تبعیض جنسیتی علیه زنان باشد. در صورتی که مردان

مهریه، اجرت المثل و نحله شوند و بخواهند تا مسئولیت مالی در ازدواج و طلاق بسته به درآمد طرفین تعریف شود و نه جنسیت. ولی در عوض غالب فعالان از جمله فعالان حقوق بشر عمدا یا سهوا هیچ گاه نخواستند سکسیزم علیه مردان و نقض حقوق ایشان در سیستم سنتی ازدواج را به رسمیت بشناسند و یا مورد توجه کافی قرار دهند.

از دیگر سو، قانون حضانت کودکان پس از طلاق در ایران سکسیستی است. سکسیزم این قانون دوله است، ولی تنها آن بخشی که علیه زنان است مورد توجه قرار می گیرد. طبق قوانین جاری حضانت، مادر تا ۷ سالگی کودک، اولویت دارد و پس از آن دختر تا ۹ سالگی و پسر تا ۱۵ سالگی، پدر اولویت حضانت را دارد. حال اگر پدر یا مادر صلاحیت نگهداری کودک را نداشته باشند چه؟ کدام قانون مدرن و عادلانه ای می تواند حضانت کودک را بر مبنای جنسیت والد و نه صلاحیت او و صلاحیت کودک مشخص کند؟ در خصوص ولایت کودک در قوانین ایران که بر عهده پدر و یا جد پدری است و تامین مخارج کودک را در زمان زندگی مشترک و پس از طلاق بر عهده تنها پدر یا جد پدری قرار می دهد نیز همین ایراد (سکسیزم دوله) وارد است.

سکسیزم را در برخورد جامعه، فعالان مدنی و قانون با قربانیان مرد خشونت خانگی نیز می توانیم در اشکال مختلف پیدا کنیم. علاوه بر این که به خاطر کلیشه های جنسیتی، مردان

قربانی خشونت خانگی در خصوص این موضوع با اطرافیان خود صحبت نمی کنند و به مراجع قضایی شکایت نمی کنند، هنوز جامعه و حتی فعالان مدنی در ایران آن را جدی نگرفته اند. برای عده بسیاری این نوع خشونت هنوز دستمایه شوخی و حتی فیلم های کمدی قرار می گیرد و از همین جا می توان عمق فاجعه را درک کرد. فاجعه ای که حتی در پیشرفته ترین کشورهای جهان نیز آمار دقیقی از آن موجود نیست. همچنین «لایحه تامین امنیت زنان در برابر خشونت» را می توان با نگاه عادلانه و از بعد سکسیستی به نقد کشید. آیا این لایحه نمی توانست «منع خشونت خانگی» نام داشته باشد و

فارغ از جنسیت قربانی، خشونت خانگی را جرم انگاری کند؟ سکسیسم علیه مردان و بی توجهی جامعه و فعالان مدنی به آن به همین جا ختم نمی شود. نگاه سنتی جامعه به مردان و وظیفه ذاتی نان آوری ایشان، آن جا که تصور می کند «کار جوهر مرد است» و مرد باید به هر قیمتی هزینه های خانواده را تامین کند، باعث شده تا در سال ۱۳۹۷ از بین ۴۲۴ کشته حوادث کار در تهران که اداره کل پزشکی قانونی استان تهران اعلام کرد، ۴۱۹ نفر مرد و ۵ نفر زن باشند. نتیجه همین نگاه به مرد و مسئولیت وی، آمار ۹۸ درصدی مردان در جمعیت زندان ها و همچنین در لیست اعدام شدگان سال گذشته را به وجود آورده است. همچنین در کشورهایی که آمار و جریان اطلاعات آزاد است، ثابت شده در دادگاه ها، مردان محکومیت های سنگین تری نسبت به زنان برای جرم مشابه دریافت می کنند و مدت

بیشتری را در زندان بسر می برند. طبق یک تحقیق در دانشگاه میشیگان که سوابق و دیگر معیارهای محکومان زن و مرد را در نظر گرفته بود محققان دریافتند، این اختلاف محکومیت و اولویت در بخشش که «شکاف محکومیت» نام گرفته در آمریکا بالغ بر ۶۳ درصد است.

گذشته از این، می توانید سکسیزم را در برخورد جامعه و مسئولان با بی خانمان ها، معتادان (۳)، متکدیان (۴) و حتی کودکان کار (۵) و خیابان مشاهده کنید. در تمام این موارد تعداد قربانیان مرد دو یا سه برابر بیشتر از زنان است و مضافا اینکه شانس دریافت توجه، کمک و نجات برای مردان به طور قابل ملاحظه ای کمتر است.

به روشنی پیداست، یکی از سکسیستی ترین قوانین ایران خدمت اجباری سربازی و از آن بالاتر وظیفه دفاع از کشور در صورت بروز حمله خارجی است. طبق قوانین ایران، پسران از ۱۸ سالگی مشمول خدمت سربازی شده و ممنوع الخروج می شوند. این وظیفه مردان و نگاهی که این گونه یک جنسیت را برای کاری برمی گزیند، نه تنها سکسیستی و تبعیض علیه مردان به حساب می آید که در پس خود کلیشه جنسیتی ضعیف و ناتوان بودن زنان را نیز تایید و تقویت می کند. بسیاری گمان می کنند این کلیشه جنسیتی و خدمت اجباری سربازی تنها دو سال است. در صورتی که عواقب آن چه برای آنان که تن به این ظلم و تبعیض جنسیتی می دهند و چه برای آنان که از انجامش سر باز می زنند تا آخر عمر باقی می ماند. قربانیان نقص عضو و یا تلفات حین خدمت اجباری، چه ناشی از خودکشی سرباز و چه در حوادث و درگیری ها، حتی گریبان خانواده این افراد را نیز می گیرد.

در پایان، همان طور که اشاره شد می توان سکسیزم علیه مردان را در تمامی زوایای زندگی روزمره و جامعه، شناسایی کرد و با آن به مبارزه پرداخت. اما مهم است که بدانیم معنی انگشت گذاشتن بر روی سکسیزم و تبعیض جنسیتی علیه مردان، نادیده انگاشتن این مشکلات برای زنان نیست، بلکه هدف تنها این است که مشکلات هر دو جنس به موضوع بحث جامعه تبدیل شوند. برای عملی شدن این هدف چاره ای نیست، جز این که مردان این گفتمان را بشناسند و به حقوق برابر برای خود و زنان در جامعه توجه بیشتری کنند.



خودکشی یک سرباز وظیفه در خاش
عکس از تابناک

پانوش ها:

1-Suicide in ourworldindata by Lindsay Lee, Max Roser and Esteban Ortiz-Ospina - July 2016

۲- رئیس ستاد کشور در گفتگو با آنا، ۲۲ خرداد ۹۸

۳- مدیرعامل موسسه مطالعات و تحقیقات زنان، روزنامه ایران، ۲۲ مهر ۹۷

۴- سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران، روزنامه همشهری، ۲۸ مرداد ۹۵

۵- گفت و گو با مدیر کل دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی

کشور، ایسنا، ۲۲ خرداد ۹۷

صحیح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

INTERNATIONAL LABOUR CONFERENCE CENTENARY SESSION



100
YEARS
SOCIAL JUSTICE
DECENT WORK

زنان

■ ملاحظات پیرامون خشونت و آزار در محیط کار (کنوانسیون جدید سازمان بین المللی کار ۱۳۹۸/۲۰۱۹)



الهه امانی
کنشگر کمیسیون زنان سازمان ملل

خشونت و آزار جنسی علت و معلول نابرابری های جنسیتی است و یکی از موارد جدی نقض حقوق انسانی زنان محسوب می شود. نابرابری های جنسیتی فرآیند مناسبات قدرت دیرپای نظام پدر-مرد سالارانه است که نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان را تبدیل به نیمه فرو دست کرده است. خشونت و آزار علیه زنان در حوزه خصوصی و عمومی، در خانه و محیط کار، در محافل اجتماعی و موسسات آموزشی به اشکال گوناگون خود را نشان می دهد و چالش عظیمی است که جامعه بشری در قرن ۲۱ هنوز بر آن چیره نشده است. به عبارتی ستم جنسی در کلیه جوامع بشری با سایه روشن های متفاوت وجود دارد. خشونت و آزار در محیط کار با مشارکت فزاینده اقتصادی زنان از بحثی حاشیه ای به مرکز مباحث روز دنیای کار بدل شده است. خشونت و آزار در محیط کار در شکل های مختلف از جمله جسمی، کلامی و جنسی صورت می گیرد. خشونت و آزار جنسی دربرگیرنده هر گونه رفتار ناخواسته با مضمون جنسی است که بدون رضایت و توافق طرفین انجام شود. نکته قابل توجه این است که در واکنش به مصادیق خشونت و آزار جنسی در محیط کار و سایر حوزه ها، "سکوت نشانه رضایت" نیست و شخص مورد آزار

قرار گرفته در هر مرحله از تجربه خود، می تواند با نه گفتن، عدم رضایت خود را اعلام کند و رفتارهای رضایت مندانه گذشته دلیل بر ادامه آن ها در آینده نخواهد بود. شرایط زنان، موقعیت اجتماعی، سطح تحصیلات، تاهل و یا تجربه و از همه مهم تر نیازهای اقتصادی، در میزان خشونت و شکل آن تاثیر دارد. بیشترین سهم از قربانیان خشونت و آزار را در محیط کار، مربوط به زنان و دختران است. اگرچه این آمار به این مفهوم نیست که برخی مردان نیز خشونت و آزار را توسط مردان یا زنان، تجربه نکنند. خشونت و آزار در محیط کار نه تنها سلامت روحی و روانی فرد قربانی را به خطر می اندازد بلکه در کارایی فرد نیز اثر گذاشته و بازدهی کار را کم کرده و در کل تاثیرات قابل ملاحظه ای بر اقتصاد نیز خواهد داشت. آزارهای کلامی که یکی دیگر از اشکال خشونت است دربرگیرنده شوخی، طنزها، کنودکاو در مورد زندگی خصوصی، کنایه های جنسی، اظهار نظر در مورد پوشش و رفتارها، به اشتراک گذاشتن تصاویر و کلیپ هایی که فرد را معذب می کند و در مجموع، کلیه رفتارهایی با مضامین جنسی که ناخواسته بوده و فرد را مورد آزار و اذیت قرار می دهد. هر فرد شاغلی با هر گرایش جنسی، در هر سنی و در هر موقعیت شغلی ای می تواند در محیط کار مورد خشونت و آزار قرار گیرد. اما اکثریت کسانی که بیشترین صدمات را از خشونت و آزار محیط کار متحمل می شوند، زنان بویژه زنان مجرد و مطلقه هستند، زنانی که حمایت خانوادگی ندارند، زنانی که در کارگاه های کوچک مشغول به کارند، زنانی که در بخش خصوصی بویژه آنان که با مشتریان بیشتری در تماس هستند، زنانی که نیازهای اقتصادی بیشتری دارند یا سرپرست خانواده هستند.

فدراسیون اتحادیه های کارگری بین المللی تخمین می زند که

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

سازمان ملل ۱۸۷ کشور را تصویب کرده‌اند. آمریکا و ایران دو کشور از ۷ کشور در کنار سومالی، سودان، سودان غربی، تانگو و پالوا هستند که سیدا را تصویب نکرده‌اند و همچنین سند نهایی چهارمین کنفرانس جهانی زنان در سال ۱۹۹۵ در پکن از جمله اسناد بین‌المللی هستند که در مورد تبعیض‌های جنسی و زودن خشونت علیه زنان در اشکال و حوزه‌های گوناگون اشاره دارند و کنوانسیون محو خشونت و آزار سازمان جهانی کار به طور مشخص خشونت در محیط کار مطرح می‌کند. بر اساس گزارش بانک جهانی در سال گذشته، تحت عنوان "زنان، قانون و موسسات تجاری" در ۵۹ کشور از ۱۸۹ کشور جهان هیچ ماده قانون ویژه اذیت و آزار در محیط کار وجود ندارد. این کنوانسیون و رهنمودهای آن در درجه اول تأثیرات خشونت و آزار را در محیط کار به رسمیت شناخته و حق هر انسانی را مبنی بر فضای کاری بدون خشونت و آزار برجسته کرده و تأکید بر این امر دارد که خشونت و آزار جایی در محیط کار ندارد و با موازین کار شرافتمندانه در ارتباط نبوده و نقض آشکار حقوق بشر است. واژه خشونت و آزار در متن این کنوانسیون به سلسله رفتارهایی اطلاق می‌شود که مورد قبول و رضایت طرفین نبوده و مضمون جنسی داشته باشند. تهدید به چنین رفتارهایی نیز خشونت محسوب می‌شود، حتی اگر به عمل در نیامده باشد. همچنین کنوانسیون به کلیه اشکال خشونت از جمله خشونت جنسی، فیزیکی، روانی، عاطفی و احساسی، کلامی جسمی و اقتصادی اشاره دارد. واژه محیط کار در این سند بین‌المللی دربرگیرنده کلیه فضاهایی است که فرد برای کارکردن در آن‌ها حضور پیدا می‌کند از جمله کارگاه‌های آموزشی خارج از محیط کار، فضای مجازی، ماموریت‌های شغلی و رفت و آمدهای شغلی. یکی دیگر از مفاد این کنوانسیون تأثیرات خشونت خانوادگی (حوزه خصوصی) در محیط کار (حوزه عمومی) و اقدامات برای کاهش این تأثیرات است. از جمله این اقدامات مرخصی‌های لازم برای قربانیان خشونت خانوادگی، انعطاف در

زمینه تغییر ساعت کاری، ایجاد فضای امن، امنیت شغلی و همچنین آموزش و فرهنگ‌سازی در مورد اثرات خشونت خانگی در محیط کار لحاظ شده است. خشونت و کار در حدی برای محیط کار خطرناک است که سازمان بین‌المللی کار، در بیانیه خود در اجلاس ۵۷ کمیسیون مقام زن سازمان ملل در سال ۲۰۱۳ از آن به عنوان "سم محیط کاری" یاد کرده است.

بررسی مختصر خشونت و آزار در محیط کار در آمریکا از این رو اهمیت دارد که در جوامعی که بررسی‌های سراسری و تحقیق روی مسایل صورت می‌گیرد، می‌تواند ابعاد و چالش‌های اجتماعی و برآوردهای اقتصادی آن‌ها را بیشتر اطلاع‌رسانی

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

ADVANCE LABOUR RIGHTS!



END GENDER-BASED VIOLENCE!

عکس از سایت
<http://www.world-psi.org>

در ۵۰ تا از بزرگترین کمپانی‌های جهان ۱۱۶ میلیون کارگر که اغلب زن هستند مورد خشونت و آزار قرار می‌گیرند، این زنان که در خط تولید کمپانی‌های H&M، NIKE، GAP و ... در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به کار مشغول‌اند، قربانیان بی‌نام و نشان خشونت و آزار محیط کار هستند که روایت تلخ زندگی آن‌ها از پوشش رسانه‌ای مانند آزارهای جنسی ستاره‌های مشهور هالیوود برخوردار نیست.

کنوانسیون منع خشونت و آزار در محل کار

پس از قریب دو سال بحث و مذاکره و نقش موثر اتحادیه‌های کارگری و نهادهای معتبر بین‌المللی زنان از جمله سازمان ملل و کارزار "۱۶ روز فعالیت جهانی برای محو خشونت علیه زنان"، همزمان با صدمین سال تأسیس سازمان بین‌المللی کار، کنوانسیون محو خشونت و آزار در محیط کار، در ۳۱ خرداد ۹۸ در مقر این سازمان در ژنو، کنوانسیون ۱۹۰ در آخرین روز این کنفرانس به تصویب رسید. این کنوانسیون ضمن تأکید بر جلوگیری از تبعیض در محیط کار بر اساس جنسیت، وضعیت مهاجرت یا پناهندگی، نژاد و ... برای نخستین بار، محو خشونت و آزار در محیط کار را به طور مشخص از وظایف دولت‌ها و کارفرمایان دانست. مفاد این کنوانسیون با ۴۳۹ رای مثبت، ۷ رای منفی و ۳۰ رای ممتنع تصویب شد. سازمان بین‌المللی کار (ILO) یکی از محدود نهادهای بین‌المللی است که در آن نه تنها هر کشوری دو حق رای دارد بلکه نماینده کارفرمایان و کارگران نیز دو حق رای دارند که در مذاکرات و کنفرانس‌ها شرکت می‌کنند. کنوانسیون ۱۹۰ این سازمان، فرصتی استثنایی برای اتحادیه‌های کارگری است که با توان بیشتری برای زودن خشونت و آزار مطالبات خود را از صاحبان سرمایه و دولت‌ها مطرح کنند. بر اساس این کنوانسیون دولت‌ها موظف‌اند که قوانین را مورد بازبینی دقیق قرار داده و به طور روشن در زمینه غیر قانونی بودن خشونت و آزار با تکیه بر تعاریف موجود در این کنوانسیون اقدام کرده و سیاست‌هایی اتخاذ کنند که از

خشونت و آزار در محیط کار پیشگیری کنند. در پیاده کردن این قوانین و نظارت در اجرای آن متحد شوند و قربانیان خشونت و آزار را با راهکارهای قانونی مورد حمایت قرار دهند. اهمیت تاریخی این کنوانسیون از آن رو است که خلا حمایت از حقوق کارگر به ویژه زنان که بیشترین قربانیان خشونت و آزار در محیط کار هستند، در اسناد بین‌المللی پر شده است. اگر چه کنوانسیون‌ها و اسناد

بین‌المللی از جمله مصوبات و نتایج مورد توافق ۶۳ سال گذشته کمیسیون مقام زن سازمان ملل، که هر ساله اجلاس خود را در مقر این سازمان در نیویورک برگزار می‌کند، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان-سیدا (از ۱۹۴ کشور عضو

کند و دیگر این که حتی در کشورهای که قوانین نسبتاً جامعی وجود دارد، چالش بزرگتر پیاده کردن قوانین است. در آمریکا قوانین و مصوبات شهری، ایالتی و فدرال به طور روشن خشونت و آزار و تبعیض در محیط کار را غیر قانونی دانسته، اما آمارهای اخیر طی سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ هنوز گواهی بر آن دارد که گزارشات مربوط به خشونت و آزار در محیط کار به طور کامل ارایه نمی‌شود. دانشگاه واشنگتن در پژوهش جامعی دلایل عدم گزارش کلیه موارد خشونت و آزار را عدم آگاهی از تعاریف قانونی این مقوله، عدم فضای آزاد ارتباطات و خودداری کارگران و کارمندان از گزارش دادن و فقدان اراده و انگیزه برآورد کرده است. طبق آخرین آماری که در سال ۲۰۱۹ به چاپ رسیده، قریب به ۲ میلیون کارگر قربانی خشونت و آزارهای محیط کار بوده‌اند و هر ساله ۳۰۰۰۰ مورد اذیت و آزار جنسی در آمریکا گزارش داده می‌شود. هزینه اقتصادی خشونت و آزار در محیط کار آمریکا بالغ بر ۱۲۱ میلیارد دلار برآورد شده است و در مقابل سرمایه‌گذاری هر یک دلار برای پیشگیری‌های لازم در زمینه خشونت و آزار در محیط کار ۳ دلار با کاهش هزینه‌ها پس انداز می‌شود. خشونت‌های خانوادگی که به محیط کار کشیده می‌شود، هر ساله زبانی برابر با ۷۲۷ میلیون دلار برآورد شده و هزینه‌های حل و فصل پرونده‌های قضایی اذیت و آزار، تعرض و یا تبعیض جنسی به طور متوسط صدها هزار دلار، پانصد هزار دلار برای کمپانی‌های بزرگ هزینه دارد. یکی از جنجالی‌ترین پرونده‌های قضایی که هم‌اکنون مورد بررسی است، پرونده تیم فوتبال زنان آمریکا است که نقش آفرینی و قهرمانی آن‌ها سود کلانی را برای نهادهای وابسته به ارمغان آورده، اما در مورد منافع اقتصادی افراد این تیم در مقایسه با تیم فوتبال مردان، مواجه با تبعیض و شکاف قابل توجهی است. کرول فردریکسون که سال‌های متعددی روی خشونت و آزار در محیط کار و دلایل عدم ارایه گزارش‌ها توسط قربانی‌ها کار کرده، این دلایل را عمدتاً ترس از تلافی و انتقام، ترس از دست دادن کار، عدم وجود آیین‌نامه‌ها و رهنمودهای روشن در زمینه حقوق خود در این زمینه، عدم وجود برنامه‌های آموزشی و پیگیری مداوم و فرهنگ‌سازی در زمینه تأثیرات خشونت و آزار در محیط کار عنوان کرده است.

ایران

چهار نماینده که دارای حق رای بودند به کنوانسیون محو خشونت و آزار در محیط کار در کنفرانس سازمان جهانی کار سال جاری رای مثبت دادند. ایران یکی از ۵۷ کشوری است که هیچ قانون و مصوبه مشخصی برای مقابله با خشونت در محیط کار ندارد. ایران از ۱۹۰ کنوانسیون سازمان بین‌المللی کار که ۸ تای آن اساسی و پایه به حساب می‌آید در مجموع ۱۳ کنوانسیون را مورد تأیید قرار داده است. تحقیق سراسری و اطلاعات و آمارهای لازم در زمینه ابعاد آسیب‌های اجتماعی ناشی از خشونت در محیط کار وجود ندارد. در تحقیق بسیار محدودی که روی ۸۲ زن شاغل در تهران انجام شده، نشان می‌دهد که ۷۵ درصد این زنان خشونت را تجربه کرده‌اند، اغلب قربانیان آزار جنسی در ایران زن‌ها بوده و دستورالعمل مشخصی درباره آزار جنسی در محیط کار وجود ندارد. ادبیات و فرهنگ در زمینه خشونت در محیط کار بسیار محدود است. پیشگیری از خشونت و آزار و تدوین قوانین حمایتی مسئولیت دولت

است و دولت می‌بایست نظارت بر اجرای آن بکند. اما نه دولت اراده و خواستی مبنی بر رفع این امر دارد و نه کارفرما اساساً چنین وظیفه‌ای را برای خودش قایل است. قربانیان خشونت و آزار در سکوت و سایش روحی به علت نیازهای اقتصادی فضای ناسالم شغلی را می‌پذیرند و چنانچه به علت آزارهای جنسی و کلامی تحت فشار روحی قرار گیرند محل کار را ترک می‌کنند زیرا زبان گشودن در خصوص خشونت‌های کلامی، آزارهای جنسی و تعرض‌های نرم و کوچک اما روح آزار، همان و قربانی به مقصر بدل شدن همان. نهادهای قضایی و انتظامی در واقع قربانی را مسئول اثبات جرم می‌دانند و در واقع وظیفه خود را بر دوش قربانی قرار می‌دهند. گزارش در مورد آزارهای جنسی نیز عمدتاً به علت تابو بودن این موارد، هتک حرمت و آبرو گزارش داده نمی‌شود. ایران نیز از مختصاتی شبیه کشورهای دیگر در زمینه آسیب‌پذیرترین بخش جامعه در مورد خشونت و آزار در محیط کار برخوردار است.

- زنان جوان مجرد مطلقه بیشتر از زنان مسن و مزدوج در معرض خشونت و آزار هستند.
- زنانی که از حمایت خانوادگی برخوردارند کمتر مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند.
- زنانی که در کارگاه‌های کوچک به ویژه کارگاه‌هایی که ۱۰ نفر یا کمتر کارگر دارند.
- زنانی که در بخش خصوصی کار می‌کنند بیشتر از بخش دولتی می‌توانند مورد خشونت و آزار واقع شوند.
- امنیت شغلی در بخش دولتی بیشتر است.

در قوانین ایران آزارها و خشونت در محیط کار به صورت مشخص تعریف نشده است. در گزارش دیده بان حقوق بشر درباره تبعیض علیه زنان در زمینه اشتغال که در سال ۱۳۹۶ منتشر شده، آمده است که تعدادی از زنان اشکال گوناگون آزار جنسی را در محیط کار تجربه می‌کنند اما از آن جایی که قربانیان با بدنامی اجتماعی مواجه می‌شوند و اعتماد چندانی هم به نهادها و حراست وجود ندارد، زنان اغلب از گزارش شکایت به کارفرمایان‌شان صرف‌نظر می‌کنند.

مهندسی جنسیتی ناموفق جامعه ایران، در خلال ۴۰ سال گذشته، کوشیده است تا فضای عمومی را برای زنان، ناامن همراه با محدودیت‌ها و چالش‌های عدیده کند و دوگانگی "زن خانه و مرد بیرون" را به جامعه تحمیل کند. اما میل و اراده جمعی زنان نسبت به حضور در فضای عمومی و مشارکت اقتصادی و اجتماعی فعال، همچنان مقاوم و پرتوان وجود دارد. مخالفت‌ها و سیاست‌های بازدارنده در زمینه اشتغال زنان سبب شده که جامعه از نیروی انسانی و کارایی زنان تحصیل کرده بهره نبرد. شکاف بین فارغ التحصیلان زن از موسسات آموزشی و نرخ اشتغال زنان یکی از شکاف‌های بزرگ در این زمینه در میان کشورهای جهان است. قوانین زن‌ستیز و عدم وجود خواست و اراده دولت‌مردان و صاحبان سرمایه، فقدان نظام حقوقی که از حق زنان در فضاهای خصوصی و عمومی در برابر خشونت حمایت کرده، خشم خفته‌ای است که زمانی به بار خواهد نشست. حتی لایحه تأمین امنیت زنان با صد ماده هنوز طی سال‌های گذشته در "شرف تصویب" است و قوانین زن‌ستیز همچنان حقوق انسانی نیمی از جامعه را نقض می‌کند.



گفتگو

■ فمینیسم به نفع هم زنان و هم مردان است
در گفتگو با مهدیه گلرو



گفتگو از علی کلائی

برای پسرها باید تانک و توپ و اسلحه باشد، یا برای آرام کردن پسر بچه ای که گریه می کند به او تذکر می دهند مردها نباید گریه بکنند، یا به دختر بچه عروسک بدهند که تو مثل مامان ها هستی و نباید بگذاری گریه بکند. این ها سنت های مرسوم بین المللی هستند. در واقع هر فردی می تواند تحت تربیت سنت های سکسیستی قرار گرفته باشد، فرقی نمی کند که در کشور توسعه یافته ی اروپایی باشد یا کشورهای بدوی یا حتی یک قبیله ی دور افتاده آفریقایی. منتها شکل این سنت ها بر اساس دین، ملیت، فرهنگ و جغرافیا تغییر می کند. مثلاً در کشور ما به خاطر وجود اسلام و استناد به روایات، احادیث، فرهنگ ۱۴۰۰ ساله اسلامی، فرهنگ ۲۵۰۰ ساله ایرانی، سنت های غالب سکسیستی بین المللی، شکل های خاصی به خود می گیرند. با این حال کلیت آن سر جای خود باقی می ماند. به عنوان مثال این فرهنگ سکسیستی را در شاهنامه فردوسی می توانید ببینید، در بخش هایی از آن زن ها به عنوان جادوگرها معرفی می شوند، یا سنت های برگرفته از روایات و احادیث که نهایتاً به قانون تبدیل می شوند که بر اساس آن زن ها نصف مردان محسوب می شوند. همین مساله به شریعت کشیده می شود و بر اساس آن زن نباید کار بکنند، باید اجرت المثل بگیرد، زن ضعیفه است، نان آور خانواده مرد است، زن همیشه باید محترم شمرده شود و در خانه بماند، مادری بهترین کاری است که زن می تواند انجام بدهد، مرد از دامن زن به معراج می رود، بزرگ ترین جهاد زن، مادری است و ... فرهنگ ایرانی و اسلامی این ارزش ها را در شکل های دیگری تشدید می کند. این فرهنگی را که امروز ما با آن درگیر هستیم یک بخش بین المللی که همه زن ها با آن درگیر هستند، بخشی به واسطه فرهنگ با آن درگیر هستند و بخشی هم به خاطر شریعت اسلام

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

مهدیه گلرو فعال حقوق زنان، متولد شهریور ۱۳۶۴، در دانشگاه علامه طباطبائی و الزهرا در رشته اقتصاد درس خوانده است، وی به دلیل فعالیت های سیاسی و دانشجویی از سال ۸۷ تا ۹۷ از تحصیل محروم شده و در نهایت وزارت علوم مدرک کارشناسی وی را از دانشگاه پیام نور صادر کرد. وی در اعتراض به محرومیت از تحصیل در سال ۸۷، در اعتراض به نتایج انتخابات سال ۸۸ و در اعتراض به اسید پاشی های اصفهان سال ۹۳، توسط اطلاعات و سپاه بازداشت شده است، خط صلح در گفتگو با وی به ریشه های فرهنگی و سنتی سکسیم و تبعیض جنسیتی می پردازد.

■ از دید شما چه سنت هایی در فرهنگ ما ایرانی ها جریان دارد که می توانند سکسیستی قلمداد شوند؟

سنت های سکسیستی دو بخش هستند، سنت های بین المللی که در جهان به طور مرسوم وجود دارند. فرقی نمی کند شما در کدام کشور زندگی کنید یا داری چه ملیت، فرهنگ یا دینی باشید. یعنی چه در کشورهای توسعه نیافته یا توسعه یافته زندگی کنید، یک سری از این سنت های سکسیستی وجود دارد. برای مثال، مردها قوی تر و زن ها ضعیف تر هستند یا مرد نباید گریه بکند، مردها باید نان آور باشند و زن ها باید کارهای خانه را انجام بدهند، زن ها مادران بهتری هستند، مردها به ذات نمی توانند بچه داری بکنند، وقتی یک دختر به دنیا می آید باید برایش هدیه صورتی یا عروسک گرفت، برای کادوی تولد پسرها حتماً باید هدیه آبی یا تیره تهیه کرد، اسباب بازی

به زن ها تحمیل می شود که از لحاظ قانونی طی ۴۰ سال اخیر بیشتر با آن درگیر بوده ایم، چون طی این سالیان قانون بر اساس شریعت تنظیم شده است و این موانعی را ایجاد کرده است که زن های ایرانی امروزه با آن روبرو هستند. آن چه زنان در همه دنیا با آن درگیر هستند، در ایران به واسطه فرهنگ و شریعت تشدید شده است.

■ سکسیستی بودن فرهنگ و سنت ها چگونه روابط سالم و سازنده جنسیت ها را خصوصاً بین زن و مرد، مخدوش می کند؟ در واقع سوال شما دو بخش است. روابط بین جنسیت ها در صورت وجود این سنت های سکسیستی و همچنین در صورت نبود آن ها، چه تفاوتی با هم دارند. باید ببینیم با وجود این سنت ها و فرهنگ ها چه اتفاقی در جامعه افتاده است. چند بحران جدی در دنیا وجود دارد که در کشور ما به دلایلی که گفتیم به مراتب شدیدتر هستند، همین امر آسیب های بیشتری را نیز متوجه ما می کند. فرض کنید که سالیان سال به مردهای یک کشور گفته شده است که تو حق نداری گریه بکنی و باید شجاع باشی. حالا این پسرها بزرگ شدند و از آن ها انتظار می رود که به لحاظ روانی آدم های سالمی باشند! از کودکی به او گفته شده است که حق ندارد ابراز احساسات بکند، حالا زمانی که به بلوغ می رسد و وارد ارتباط عاطفی می شود، آیا باید از او انتظار داشت که بتواند به شریک عاطفی اش چه جنس مخالف یا چه موافق، ابراز احساسات بکند؟ او قطعاً ناتوان از ابراز احساسات خواهد بود، چون از کودکی و زمانی که امکان ابراز احساساتش را داشته است، به او گفته شده است که حق نداری احساسات را بیان بکنی، حق نداری گریه بکنی. از کودکی به او گفتند که تو همه کاره یک خانواده هستی. وقتی فقط دو سال سن داشته است، پدرش موقع خارج شدن از خانه به او گفته است که من می روم تو مواظب مادرت و خواهرت باش. یعنی یک مادر سی و چند سال و یک دختر ده دوازده ساله را به یک پسر بچه دو ساله سپرده اند و این بار مسئولیت از همان کودکی روی دوش او قرار گرفته است. زمانی که از کودکی به پسر بچه ها گوشزد شده است که مسئولیت تشکیل خانواده با آن ها است، نباید انتظار داشت که سن ازدواج پایین نباشد. از طرف دیگر به دختر بچه گفته می شود که همیشه پسر یا مردی هست که قرار است مواظب و حامی تو باشد. بدین شکل به او القا می شود که تو نه مسئولیت داری نه وظیفه داری کار بکنی و بی مسئولیتی تو ادامه خواهد داشت، تا زمانی که ازدواج بکنی، از آن پس کس دیگری حامی تو خواهد بود. بر اساس قوانین، مهریه ای برای تو تعیین می شود و طی معامله ای در ازای مهریه فروخته می شوی. خرید و فروشی این وسط شکل می گیرد که یک طرف خودش را می فروشد و طرف مقابل در اضطراب همیشگی به اجرا گذاشته شدن مهریه در وضعیتی نابرابر قرار می گیرد. در چنین وضعیت نابرابری چطور می شود انتظار داشت که سن ازدواج در کشور بالا نرود! بر اساس آمارها سن ازدواج در ایران از خیلی از کشورهای اروپایی بالاتر است، آمار زاد و ولد نیز پایین تر است. سنت های غالب بر این آمارها تاثیر دارند. جوانان از ایجاد رابطه و تعهد می ترسند، از طرفی خانواده ها هم آن ها را بیشتر از این تعهد می ترسانند. همزمان، نابرابری، تفکیک و تبعیض جنسیتی از کودکی در همه جوانب زندگی آن ها وجود داشته است. همیشه به عنوان تابو به جنس مخالف نگاه کرده اند، از سنین چهار پنج سالگی در مهد کودک ها از هم

صحیح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

دیگر جدا شده اند، در دانشگاه وارد رابطه های مریض می شوند، اگر هم ارتباطی وجود داشته، قرار بر این بوده است که پسر همه هزینه های آن را متقبل شود. در چنین الگوهایی از روابط، به نظر نمی رسد که امکان تشکیل یک رابطه برابر وجود داشته باشد. پس می شود که گفت تربیت نابرابر در ایران هر دو جنس را تحت تاثیر منفی خود قرار داده است. خیلی ها معتقد هستند که مبارزه با تربیت سکسیستی و دفاع از تربیت برابر، تنها به منزله دفاع از حقوق زنان است، در حالی که وقتی از مخالفت با تربیت سکسیستی حرف می زنیم در واقع داریم از حقوق انسان دفاع می کنیم. چون آسیب های این شیوه تربیت هم زنان و هم مردان را شامل می شود و تازه وقتی که به سن بلوغ می رسند، آسیب های جدی تر، خودشان را نشان می دهند. مثلاً روابط مریضی که در ایران وجود دارد قطعاً به خاطر تربیت سکسیستی است. در بسیاری از کشورهای دیگر که تربیت سکسیستی در آن ها غالب است، از طریق سیستم آموزشی در جهت اصلاح آن گام برداشته می شود، اما در سیستم آموزشی ایران این تربیت سکسیستی تشدید می شود و همین امر است که به اتفاق های وحشتناک منجر می شود. اما اگر این وجود نداشته باشد، قطعاً روابط برابر شکل می گیرد. من اسم اغلب ازدواج های ایرانی را پیتزای قرمه سبزی می گذارم، ما به عنوان فمینیست سعی می کنیم طی کارگاه هایی، شروط ضمن عقد و برابری در روابط را برای بچه ها توضیح بدهیم. اما همین هم همیشه با محدودیت هایی روبرو است، مثلاً فکر کنید کارگاهی با این مضمون به دعوت انجمن اسلامی در دانشگاهی برگزار کنیم، با این کار، هم انجمن تحت فشار قرار می گیرد، هم من توسط نهادهای امنیتی احضار و بازخواست می شوم، که چرا چنین کارگاه هایی برگزار می کنید؟ در حالی که اگر این کارگاه ها برگزار شوند ازدواج برابر شکل می گیرد و همین ازدواج برابر می تواند خیلی از مسائل را حل کند. حالا منظورم از پیتزای قرمه سبزی چی بود؟ برای مثال خیلی از زن ها در ایران دوست دارند ازدواج برابر داشته باشند، حق طلاق و خیلی از شروط ضمن عقد را مطالبه می کنند، اما همزمان خواستار مهریه هم هستند. از طرف دیگر، طرف مقابل هر دوی این شروط را قبول نمی کند و از همان اول درگیری به وجود می آید. یعنی آثار مخرب تربیت سکسیستی از همه لحاظ خودش را نشان می دهد. از هر طرف این موضوع را بررسی کنید یا به آموزش می رسید، یا به وزارت علوم، یا به سیستم حکومتی! یعنی نمی توان گفت که فعالین مدنی به تنهایی می توانند این معضل را حل کنند. در حال حاضر می بینیم که خیلی جدی با فعالین زنان و مخالفین تربیت سکسیستی برخورد می شود. گاهی ار خودم می پرسم، این ها که این طور با این فعالین برخورد می کنند، آیا واقعاً نمی دانند که فعالیت در این زمینه چه خدمتی به مقابله با آسیب های اجتماعی می کند؟ مثل کبک سرشان را کرده اند زیر برف و اصلاً متوجه نیستند که آموزش های برآمده از فرهنگ و سنت سکسیستی چقدر به جامعه ایران آسیب زده است. از میان برداشته شدن این شیوه آموزش به راحتی هر چه تمامتر تمام آسیب هایی که عرض کردم را مثل یک غلط گیر، پاک می کند.

■ کلیشه های جنسیتی مربوط به مراقبت و محافظت از زن (به عنوان مثال خواهر، مادر، همسر) توسط مرد، در فرهنگ ما چگونه به ساخت مقوله ناموس منجر می شود؟ مسئله ای که از جامعه ما قرباتی گرفته است.

این مسئله در میان بعضی از اقوام ایرانی مرسوم تر است. می بینیم در جاهایی که قوانین نفوذ بیشتری دارند، قتل های ناموسی هم کاهش پیدا کرده اند. اما در بخش هایی از ایران کماکان این مساله وجود دارد. این که یک مرد بر اساس کوچک ترین سو ظنی می تواند همسرش یا دخترش را بکشد، جدای از این که یک کلیشه جنسیتی است، بحث قانون هم در آن مطرح است. پدری که بر اساس قانون ولی دم دخترش به حساب می آید و این اجازه را دارد که دخترش را بدون پیگیری قضایی بکشد، در نوع خودش یک خلا قانونی محسوب می شود. شاید اگر قوانین از این دست وجود نداشته باشد، قتل های ناموسی هم کاهش پیدا کند. تدوین قوانین پیشگیرانه و مجازات ها می تواند از بسیاری از این قتل ها جلوگیری کند. در کنار این، ارایه آموزش های خاص در این مناطق قطعاً تاثیرگذار خواهند بود. می توان در هر منطقه یک موضوعی را برجسته کرد و بر اساس آن آموزش های لازم را ارایه داد. مثلاً می توان در مناطق با قتل های ناموسی بیشتر، دوره های آموزشی و کارهای پژوهشی در این زمینه انجام داد. اما متأسفانه این مساله چه طی ۴۰ سال اخیر و چه در دوران پهلوی و پیش از آن، هیچ وقت بحث قتل های ناموسی و زنان، مساله مهمی محسوب نشده است. در دوران پهلوی هم صرفاً بر اساس این که محدودیتی برای پوشش زنان وجود نداشته، نمی توان نتیجه گرفت که مساله زنان مهم محسوب شده است. در مورد بحث های ناموسی هم به همین شکل است، هیچ وقت قانون سفت و سختی برای آن در نظر گرفته نشده است. اگر این اتفاق می افتاد قطعاً کاهش پیدا می کرد. در سال های اخیر می بینیم که این مساله حتی اگر به صورت قتل دیگر وجود نداشته باشد، به صورت اسیدپاشی خودش را نشان می دهد. مردی که اسید روی صورت همسرش ریخته، پدرشوهری که به خاطر سو ظن، به روی عرووش اسید پاشیده و نمونه هایی از این دست که قطعاً می توان روش های پیشگیرانه ای برای آن در نظر گرفت.

■ نقش آموزش و پرورش را در محدود کردن سنت های زبانی و فرهنگی که می توانند حاوی کلیشه های سکسیستی باشند را در چگونه ارزیابی می کنید؟ وضع کنونی آموزش در کجای کار قرار دارد؟

در مورد آموزش و پرورش، وضعیت به لحاظ کلیشه های جنسی و نگاه سکسیستی به ویژه در مقطع ابتدایی فاجعه بار است و نگاه به شدت زن ستیز است. انگار کتاب ها برای پسرها نوشته شده است و قرار نیست دخترها هم آن کتاب ها را بخوانند. رویکرد کتاب ها کاملاً در راستای بازتولید نگاه سنتی به زن است، مانند: زن آشپز، زن پرستار، زنی که در خانه و خصوصاً آشپزخانه قرار دارد، مردی که سوار بر اسب است، مردی که به جبهه و جنگ می رود. قبلاً هم اشاره کردم، این کلیشه حتی به نفع مردها هم نیست. این کلیشه ها در ده ها و دوره های قبل هم بوده، اما در مقطع کنونی تشدید و چندین برابر شده است، طوری که شخصیت های زن و یا دخترها در متون کتاب ها حتی اسم هم ندارند. قبلاً در کتاب های دوره بچگی ما زنانی بودند که دستکم اسمشان در ذهن ها مانده و خاطره شدند، مانند کوکب خانم، تصمیم کبری و ... در کتاب های جدید هیچ اسم و شخصیت زنانه ای نیست که به اندازه شخصیت های مذکر به گوش کودکان آشنا باشد. تمام کسانی که قرار است کارهای خاص انجام دهند، شخصیت های مردانه هستند. قهرمان های داستان های جذاب مرد هستند و قطعاً این بازتولید فضای واقعی جامعه ای است که مستقیماً و حتی عامدانه



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

در کتاب ها و روند آموزشی تکرار می شود. در مورد تاثیر و نتایج این رویه و سیاست آموزشی، چیزی نیست که من آن را تبیین کنم، اما به گفته جامعه شناسان و روان شناسان؛ تصاویری که سال های اولیه آموزش در ناخودآگاه کودکان می نشیند، سال های سال باقی می ماند. با این وضعیت فکر می کنید که دختر بچه های ما چه تصویری از نقش اجتماعی خود و وضعیت شان در آینده می سازند؟ آیا تصور می کنند زنی شاغل و مستقل باشند، وزیر شوند، قضات، دانشمند و یا نویسنده و ... باشند و یا این که در خانه می مانند و آشپزی می کنند. البته همه این زنان (خانه دار) همه با ارزش هستند، اما آیا قرار است تصور کنند که می توانند کارهای بزرگی انجام بدهند؟ این ها کلیشه هایی است که در سال های اولیه آموزشی، در سن هفت هشت سالگی در ذهن کودکان شکل می گیرد. و همان سال ها سیستم آموزشی امروز ما در ذهن این کودکان چه دختر و پسر شکل می دهد. پسر بچه ها در سن پایین نسبت به دخترها یاد می گیرند که قرار است در خانه بنشینند، قرار است ظرف بشوید و ... و همین ها سال ها در ذهن آن ها می ماند و بسیار سخت است در آینده از او مردی در بیاید که مدافع حقوق زن ها و خواستار برابری باشد. و سخت است که آن دختران، زنانی جسور و سخت کوش بشوند. در مورد صفات به کار رفته در کتاب های آموزشی هم همین طور است، مثلاً شجاع و جسور مردانه و مهربان و دلسوز زنانه قلمداد می شود، در واقع این اجازه داده نمی شود مردان آینده مهربان و دلسوز یا زنان شجاع و جسور باشند.

می خواهم بگویم این سیستم آموزشی خصوصاً در دوره ابتدایی تاثیر مخربی در ذهن و احساس کودکان به جا گذاشته است. تمام این سال ها روانشناس ها، جامعه شناس ها، فعالین حقوق زنان هر سال که این کتاب ها چاپ شده اند، فریاد زده اند که این کتاب ها مناسب نیست، ضد زن و ضد کودک هستند، اما متأسفانه هیچ تاثیری نداشته و کسانی که نه شناختی نسبت کودکان و تربیت های غیر جنسیتی دارند، کتاب ها را می نویسند و چاپ می کنند و میلیون ها کودک را در مقطع اولیه آموزش، با آموزش غلط بار می آورند.

■ امروزه با توجه به این که تغییرات اساسی در نقش های اجتماعی جنسیت ها رخ داده، مردان زیادی به استحقاق حقوقشان برخاسته و مدعی هستند که سکسیسم و کلیشه های جنسیتی آن ها را نیز زیر ضرب گرفته است. حتی در مواردی گفته می شود خود فمینیسم به نوعی سکسیستی است و به تبعیض علیه مردان دامن می زند. این ادعا را می پذیرید؟

باید بحث را بر این مسئله بیاوریم که، در ایران فمینیسم چطور تعریف شد. من به عنوان یک زن فمینیست فکر می کنم که اساساً نمی شود که کسی به حقوق بشر و برابری انسان ها اعتقاد داشته باشد و فمینیست نباشد. به همین دلیل مردانی که ضد فمینیست هستند یا زنان و مردانی که می گویند ما به برابری اعتقاد داریم، ولی فمینیست نیستیم هنوز تعریف فمینیست را درک نکرده اند یا این که این امر را چیزی بیرون از مفهوم آن دیده اند و فکر می کنند آن تعریفی که خود دارند بر این امر تطبیق می کند. مثلاً ماستی دیده اند که سیاه بوده و به آن ها گفته شده که این ماست است در حالی که واقعیت ماست سیاه نیست و آن چیز سیاه ماست نبوده است. من نمی دانم چه از فمینیسم دیده اند که می گویند که ما به برابری اعتقاد داریم اما فمینیست نیستیم. این یکی از غلط ترین جملاتی است که در کل زندگی ام شنیده ام! که به برابری اعتقاد دارم اما فمینیست نیستیم! به خاطر این که اساساً

فمینیسم یعنی برابری و چیزی فراتر از آن نیست. اگر این زن گفت من فمینیست هستم و مثل یک زن غربی ازدواج برابر می خواهم اما مثل یک زن مسلمان شرقی، مهریه می خواهم و ادعای فمینیست بودن کرد، این تنها یک ادعا از سوی اوست و بر هر ادعایی نمی توان صحه گذاشت.

آن آقای هم که می گوید من می خواهم از مواهب زن برابری خواه غربی استفاده کنم و همسرم سرکار برود و درآمدش را بیاورد و با هم تقسیم کنیم و همه امور زندگی مان مشارکتی باشد، اما من انتخاب کنم که همسرم کی از خانه بیرون برود و چه زمانی به خانه برگردد و بگوید که فمینیست هم هستم. چنین مردی فمینیست نیست.

فمینیسم تعریف روشنی دارد. یعنی یا تعریف پذیرفته می شود که مشخصا یک توافق برابر است، و یا این که آن را نمی پذیری و نمی توانی ادعا داشته باشی که من فمینیست هستم.

فمینیسم در فرم درست آن برابری خواه است و حتی می تواند به نفع کامل مردها باشد. مردهایی که فکر می کنند در جامعه از دیدگاه حقوق جنسیتی مورد ستم واقع شدند. یعنی فمینیسم می تواند مردان را هم در لوای خود به برابری و حالت مطلوب برساند. کاملا معتقدم که فمینیسم به نفع هم زنان و هم مردان است. یعنی فرض کنید که برابری داشته باشید و در یک رابطه برابر و جامعه برابر باشید و از قید و بندهایی که می تواند تو را در جایگاهی بالاتر یا پائین تر قرار بدهد رها بشوید. قطعا زندگی راحت تری خواهید داشت. یعنی من شک ندارم که چه برای زنان و چه برای مردان، فمینیسم راه نجات است. بر دوش مردان در تمام طول تاریخ بشری مسئولیت هایی را به واسطه مرد بودن گذاشته اند، که فمینیسم می گوید که آن بارها را از دوستان زمین بگذارید! و زنان هم قید و بند هایی را به واسطه زن بودنشان بر پایشان بسته اند، فمینیسم می گوید که این قید و بندها را از پای شما باز می کنم. پس این امر به نفع هر دوی آن هاست. به همین خاطر هم می گویم که فمینیسم تنها راهی است که هر دو جنس با آن نجات پیدا می کنند. یکی مسئولیت هایی که در طول تاریخ و به واسطه مرد بودن به دوش کشیده را بر زمین می گذارد و جنس دیگر هم طنایی را که به واسطه جنسیت بر پایش بسته شده باز می کند. منتهی با تعریف غلطی که ممکن است در جامعه شکل گرفته باشد، ممکن است عده ای تعریف دیگری ارائه بدهند و بگویند این زن سالاری و ضد مرد بودن است. واقعا بگویم که من هیچ جای تعریف فمینیسم چنین تعریفی را نمی بینم.

البته هر جنبشی وجوه متفاوتی دارد و گروه های مختلفی بر آن کار کرده اند. مثلا فمینیست های لیبرال یا فمینیست های سوسیالیست نگاه متفاوتی دارند و آنها هم با فمینیست های رادیکال اختلاف نظری دارند.

من می پذیرم که فمینیست های رادیکال هم وجود دارند و من منکر فعالیت ها و نظریه های آن ها نمی شوم. ولی آن چیزی که امروز در جامعه ایران داریم و کار هم می کنند، این نیست. من خودم را سوسیال فمینیست می دانم که معتقدم تاثیرگذارترین شکل فمینیسم است. به طور کلی بر این باورم که سوسیالیست ها به عمل گرایی و واقع گرایی نزدیک ترند.

رادیکال ها در تمام نحله های فکری حضور دارند. اما می شود پرسید که در هشت مارس (روز جهانی زن) در جهان چقدر صدای فمینیست های رادیکال بلند می شود؟ مسئله این جاست

که جمع کوچکی از فمینیست های رادیکال جایی جمع می شود و بعد همان برجسته می شود و مثلا می گویند که فمینیست ها همین هایی هستند که رفتند و جلوی سازمان ملل لخت شدند. زنان فمینیستی که در ایران مطالبه می کنند، زنان به استادیوم بروند. شما در بسیاری از کشورهای جهان بروید و بگویید که زنان فمینیست ایرانی دارند برای ورود به استادیوم مثلا آزادی مبارزه می کنند و یا در مورد دوچرخه سواری در اصفهان بحث می کنند و یا در برابر مجلس برای اعتراض به اسیدپاشی تجمع می کنند و بازداشت می شوند یا در روز جهانی کارگر بازداشت می شوند، و بعد بگویی این زنان فمینیست ایرانی رادیکال هستند، این حرف بسیار غیر منصفانه است. به این دلیل که زنان فمینیست در ایران برای حقوق اولیه خود در ایران مبارزه می کنند. این که کسی بخواهد در ایران بگوید که زنان فمینیست ایرانی حتی به سمت رادیکالیسم رفته اند، میتواند غیر منصفانه ترین نوع نقد جنبش زنان در ایران باشد. چون ما مسیرمان به سمت رادیکالیسم نمی تواند برود و مطالبات ما متأسفانه این قدر حداقلی است، این قدر سرکوب شده ایم و این قدر خواسته ها و مطالبات ما را به کف رسانده اند، ما مجبوریم فعلا برای حل این مطالبات تلاش بکنیم تا بعد به سراغ این برویم که خواسته ای بالاتر از این مطالبات حداقلی را داشته باشیم. ما هنوز در ایران وزیر زن نمی توانیم داشته باشیم. چه برسد به این که روزی بخواهیم خواسته یا مطالبه بالاتری داشته باشیم.

■ البته وزیر بهداشت آقای احمدی نژاد زن بود. یعنی دستکم یک نمونه داشتیم!

منظورم یک وزیر زن واقعی بود.

■ آیا به نظر شما مدرنیته با توجه به ویژگی هایش سکسیسم جدیدی را با خود به همراه آورده است؟ آیا می توانیم بین سکسیسم سنتی و مدرن تفاوت بنیادینی قائل شویم؟ نسبت این دو به عنوان وجه های تاریخی تبعیض جنسیتی از نظر شما چیست؟

کلیشه های جنسیتی مجموعه ای از سنت ها و بخشی از فرهنگ است و با حضور در سنت، عرف و مذهب سال های سال حضور داشته است. و هنوز هم ادامه دارد. اما چیزی که مدرنیسم به آن اضافه کرد، ابزاری شدن و ابژه شدن زن است. این را در رسانه ها و مثلا عرصه تبلیغات می بینیم. با این که بحث حجاب در ایران خیلی سفت و سخت پیگیری می شود، اما در ایران و در صدا و سیما هم، این را داریم. این بحث مفصلی است و گفتگوی جداگانه ای را در مورد رسانه و زنان در ایران می توان داشت. اما بطور خلاصه این کلیشه شدن زنان در تبلیغات بازتولید می شود. مثلا همواره در تبلیغات این زن است که، غذا را آماده می کند و جلوی مرد می گذارد. حتی وقتی تبلیغ بانکی می کنند این مرد است که کارت بانکی دستش است، پول را می گیرد و به زن می دهد و زن صرفا مصرف کننده است و عموما نقش تولیدکنندگی با مردان است. نکته دیگر استفاده از زیبایی زنان است به عنوان سوژه جذابیت های بصری، که البته در غرب بسیار بیشتر است اما در رسانه های داخلی ما هم، کم نیست و این نگاه ابزاری به زنان را سودجویانه به کار می برند.

■ با تشکر از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

خط صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

■ اقلیت های جنسی و کلیشه دو گانه انگاری جنسیت



رضوانه محمدی
فعال برابری جنسیتی

جنسیت زدگی یا سکسیسم به هرگونه تبعیض، تعصب و یا پیش داوری براساس جنس و یا جنسیت اطلاق می شود. این اصطلاح از زمان موج دوم فمینیسم و حد فاصل دهه شصت تا هشتاد میلادی، سربرآورد. جنسیت زدگی می تواند شامل برتری دادن یک جنس به جنس دیگر و یا محدود کردن قابلیت های زنان و مردان به دلیل جنسیت آن ها باشد. شدیدترین حالت جنسیت زدگی، باورهای ضد زن و حتی تنفر از زنان است.

جملات رایج در زمان تربیت کودکان در جامعه ایرانی مانند «مرد که گریه نمی کنه»، «مرد باش!»، «مرد و قولش» و یا کلمات و اصطلاحات رایج در ادبیات فارسی مثل «پایمردی»، «جوانمردی» و ... مصادیقی از سکسیسم است. این مفهوم که در ابتدا به منظور آگاهی رسانی درباره فشارهای موجود بر زنان و دختران ایجاد شده بود، به تدریج و در ابتدای قرن بیست و یک، کاربرد گسترده تری پیدا کرد و بدل به مفهومی برای اشاره به فشار بر زنان، مردان، اینترسکس ها و ترنس جندرها شد. مثالی از جنسیت زدگی علیه مردان فشار اجتماع بر آن ها برای شرکت در جنگ و یا توقع نان آوری است.

درواقع پایه و اساس ایجاد و ماندگاری جنسیت زدگی تلاش پدرسالاری برای حفظ سلطه مردانه است. اقلیت های جنسی به عنوان جامعه ای که همواره چهارچوب های سنتی دو گانه زنانه و مردانه را شکسته اند، به صورت مضاعف مورد هجمه جنسیت زدگی قرار دارند. دو گانه انگاری جنسیت (Gender binary) فعالیت ها، علایق، نوع پوشش و حتی شغل را به دو دسته زنانه و مردانه تقسیم می کند و هرکسی که از این مرزبندی ها عبور کند، مردانگی و یا زنانگی اش مورد تشکیک قرار می گیرد. رشته های ورزشی سنگین همچون بدن سازی و رشته ای چون مهندسی عمران (که دانشگاه آزاد در ایران عموماً تنها دانشجوی مرد می پذیرد) برای زنان، وارد شدن به عرصه مردانه تلقی می شود و مشاغلی چون پرستاری و یا رقصندگی برای مردان به نوعی خدشه دار کردن مردانگی سنتی است. امری که برای مردان با اصطلاح «مردانگی شکننده» تعریف می شود. مردان همواره باید بکوشند تا اثبات کنند که به اندازه کافی «مردانه» هستند. این امر با تحقیر هر آن چه که زنانه تعریف می شود و یا تحقیر و توهین به مردان همجنس گرا صورت بندی می شود. چرا که این باور حتی به رابطه جنسی افراد نیز داخل شده و "مرد واقعی" کسی است که همواره در رابطه جنسی "فاعل" باشد. در باور این افراد، مردان همجنس گرا به اندازه کافی "مرد" نیستند. البته مردانگی شکننده امری حاصل دنیای مدرن نیست. برای مثال کفش پاشنه بلند در قرن ۱۷ بخشی از لباس سوارکاری (رزم) و کاملاً مردانه بود، اما در عصر ویکتوریایی که زنان شروع به پوشیدن کفش های پاشنه بلند کردند از محبوبیت این کفش ها در میان مردان کاسته و سرانجام بدل به پوششی زنانه شد.

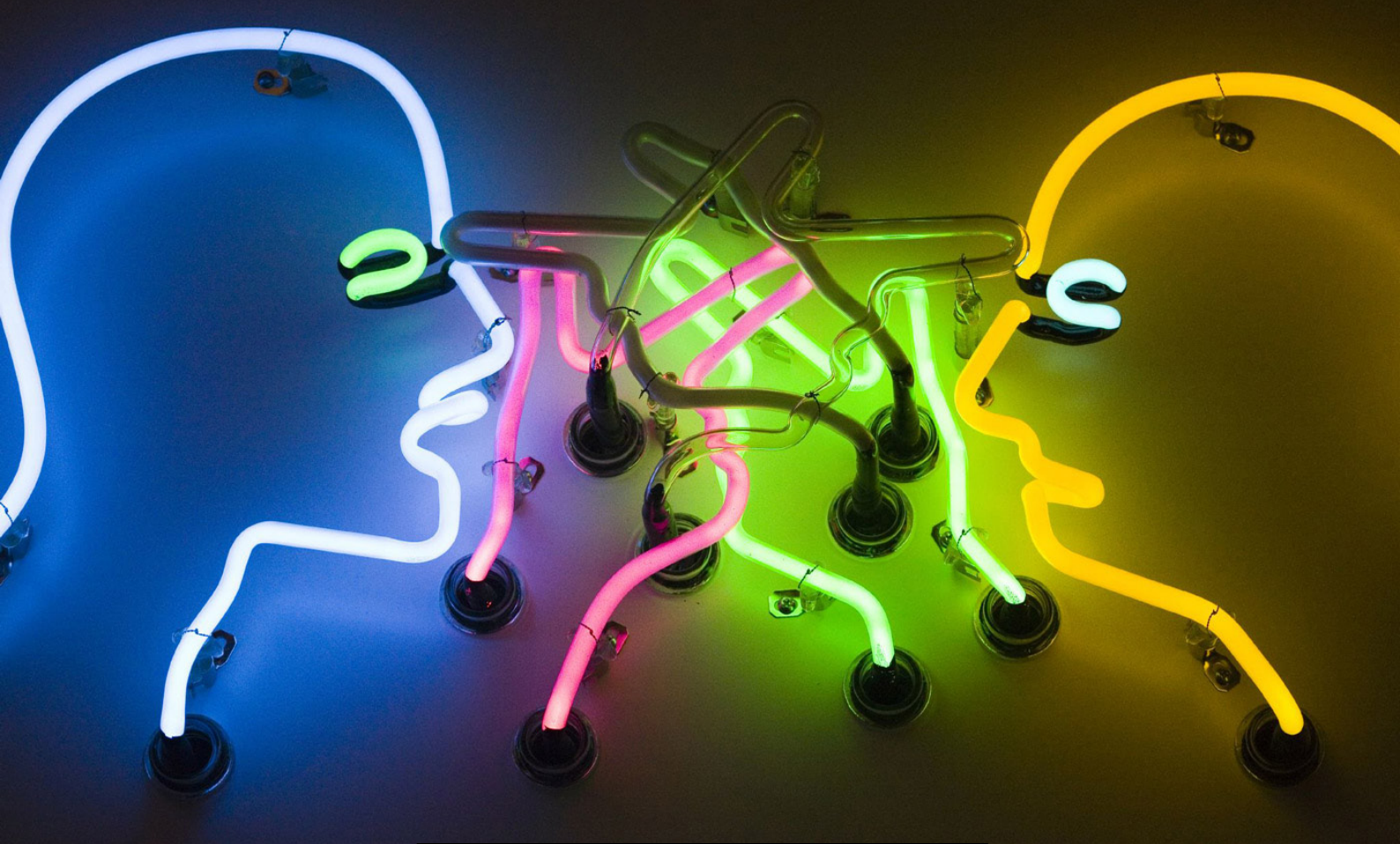
لازم به یادآوری است که جامعه اقلیت های جنسی علاوه بر جنسیت زدگی (سکسیسم) تحت تاثیر دگرجنس گرامحوری (هتروسکسیسم) نیز قرار دارد. دگرجنس گرامحوری به معنای تعصب و تبعیض نسبت به غیر دگرجنس گرایان بوده و برای

دگرجنس گرامحورها تنها گرایش پذیرفته شده و طبیعی دگرجنس خواهی است. دگرجنس گرامحوری هم معنی با همجنس گراستیزی (هموفوبیا) نیست. این مفهوم را می توان یک نظام قدرت خواند که به دگرجنس گرایان به دلیل گرایش جنسی و یا عاطفی آن ها امتیازات ویژه ای می دهد.

مردانگی و زنانگی هژمونیک در واقع نمود دیگری از جنسیت زدگی است. در جوامع پدرسالار تنها با یک نوع از زنانگی و مردانگی روبه رو نیستیم و انواع زنانگی و مردانگی وجود دارند که همگی آن ها تحت سلطه مردانگی هژمونیک قرار دارند. مردانگی هژمونیک در حقیقت شکلی آرمانی از مردانگی است و تعریف اروینگ گافمن از مردانگی ایده آل در ایالات متحده، شخصی مذکر با این ویژگی ها بود: "پدری جوان، متأهل، سفیدپوست، شهرنشین، شمالی، دگرجنس گرا، پروتستان مذهب، دارای تحصیلات دانشگاهی، شاغل، خوش سیما، دارای وزن و قد متناسب و ورزش کار". مردانگی و یا زنانگی هژمونیک به معنای آن نیست که تمامی مردان و زنان در جامعه این ویژگی ها را دارا هستند، بلکه ایده آل گرایانه، از مردان و زنان انتظار می رود که آن گونه باشند و هرکس قدری با آن مدل برتر فاصله دارد. با توجه به دگرجنس گرامحوری در تمامی جوامع امروزی مردان همجنس گرا بیش از دیگران با آن «مرد برتر» فاصله دارند و سایر مردان دگرجنس گرایی که برای مثال اندام لاغری دارند و یا رفتار و کرداری بروز می دهند که نمایانگر غیرت مردانه آنان نیست، در جایگاه بالاتری از مردان همجنس گرا اما با فاصله از مردانگی هژمونیک در این سلسله مراتب قرار می گیرند. همان گونه که گفته شد در سوی دیگر طیف، زنانگی موکد قرار دارد که بنا به عقیده کانل (جنسیت و قدرت: جامعه، فرد و سیاست جنسی) قابل مشاهده در آگاهی های تجاری و یا رسانه ها است. زنانی که تنها برای مراقبت و پرستاری از مردان و کودکان وجود دارند. زنانی که با زنانگی هژمونیک فاصله دارند، منزجرکننده و منفور هستند. زنان همجنس خواه، زنان نافرمان و یا زنانی که به کار جنسی مشغول هستند.

اما جنسیت زدگی تنها از سوی جامعه اکثریت به اقلیت های جنسی اعمال نمی شود. در بحبوحه موج دوم فمینیسم، جریان لزبین فمینیست ها، یکی از نحله های قدیمی فمینیسم، که به چالش کشیدن جنسیت زدگی نیز کمک شایانی کرد شکل گرفت. البته آن ها خود نیز بعدها قربانی جنسیت زدگی در جریان های فمینیستی شدند. تا جایی که بتی فریدان (یکی از چهره های مهم و تاثیرگذار فمینیست در زمان خود) لزبین ها را به عنوان یک تهدید قلمداد کرد. او مدعی بود که لزبین ها تهدیدی برای اعتبار جنبش فمینیسم هستند و توجهات را از مهم ترین هدف فمینیسم یعنی دست یابی به برابری دور می کنند. در دوره ای که سکسیسم سبب می شد تا در سازمان های مدافع حقوق همجنس گرایان، زنان همجنس خواه توسط مردان همجنس گرا به حاشیه رانده شوند. از سوی جنبش فمینیستی نیز تهدید به حساب آمده و بدین ترتیب خود سازمانی مستقل را تشکیل دادند. همان گونه که پیداست زنان مردان و یا اقلیت های جنسی می توانند خود اعمالگر و یا قربانی جنسیت زدگی شوند و افراد، درون جامعه اقلیت های جنسی نیز از سکسیسم در امان نیستند. تا حدی که همین امروز مردان همجنس گرای سفیدپوست در میان جامعه اقلیت های جنسی، دست بالا را داشته و قدرت نیز عموماً در میان آن ها باقی مانده و یا برای مثال شاهد باورهای ضدزن و یا ضدلزبین در میان برخی از مردان همجنس گرا هستیم. زنان همجنس گرا و دوجنس گرا و ترنس جندرها نه تنها از سوی جامعه اکثریت متحمل تبعیض و فشار هستند، بلکه گاها در درون جامعه اقلیت های جنسی نیز به حاشیه رانده می شوند.

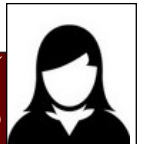
صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹



کاری از توماس هاوک منتشر شده در سایت <https://brightthemag.com>

اجتماعی

روزمرگی یا شوخی با جنسیت زدگی مضاعف



آبان پرتویی
فعال دانشجویی

چه چیزی در زندگی روزمره جنسی نیست؟ می توانیم هر لحظه از حیات روزمره را با زبان و رفتار جنسیت زده بازخوانی کنیم، این که چه ساعتی بیدار می شویم، به کجا می رویم یا چه لباسی می پوشیم. اما چنین تصویری از فضای جنسیت زده در زندگی روزمره تمایز خاصی را مشخص نخواهد کرد. پس منظور ما از زبان جنسیت زده چیست؟ و در دل این جریان چه نیروهایی به صدا در می آیند؟ در واقع پرسش از جنسیت زدگی زبان روزمره، مربوط به نظام های مختلف جنسیتی است. منظور از نظام جنسیتی، مجموعه مناسبات و هنجارهای جنسی در شبکه ای از روابط اجتماعی مشخص است که شکل خاصی از گفتمان قدرت در سطح سیاسی را بازتولید می کند. به طور مشخص در این جا هنجارهای غالب جنسی در ایران را بررسی می کنیم، هنجارهایی که نهادهای مختلف (خانواده، محیط تحصیل و کار و ...) مسئول اشاعه و توجیه آن ها هستند و در تحلیلی جامع در پیوند با شیوه حکمرانی بازخوانی می شود. در این متن، دوگانه سازی های افراطی زنانه و مردانه با برتری واضح مردان، هنجار مسلط دگرجنس خواهی و نفی هر شکل از تمایل جنسی «دیگر» با تکیه بر دوگانه های امیال طبیعی و غیر طبیعی را خصلت نمای گفتمان جنسی حاکم در ایران در نظر گرفته و بروز این هنجارهای محوری را در زبان روزمره کندوکاو می کنیم. همه ما به اقتضای سبک زندگی و فضای اجتماعی خود، به شکل

بی واسطه در شوخی ها و کنایه های زبان روزمره مشارکت می کنیم و بسته به این که در کدام جایگاه اجتماعی قرار گرفته باشیم، تجربه متفاوتی از دلالت های زبان روزمره داریم. اما شوخی های زبانی چطور استفاده می شوند و چه نیروهای بالقوه ای برای حفظ هنجارهای قراردادی حاکم یا مخدوش کردن نقاط اتصال آن ها دارند؟ چطور تورم های حاد جنسیتی، خود را در پیچیدگی تار و پود زبانی نشان می دهند؟ افراد به چه نحوی این زبان روزمره را به کار می گیرند. پشت هر شوخی، همواره مسئله ای نهفته است،

چطور می توانیم این امور مسئله زا را بازشناسی کنیم؟ در گام نخست باید به نحوه بروز جنسیت زدگی در زبان روزمره بپردازیم. منظور ما از زبان جنسیت زده چیست؟ تعریف اولیه جنسیت زدگی یا سکسیسم در زبان روزمره بر دلالت های زبانی و رفتاری که به شکل توهین آمیزی بر جنسیت افراد تاکید داشته باشد، اشاره می کند. به بیان دیگر سکسیسم عبارت است از، هر شکل از تبعیض و نابرابری بین افراد براساس تفاوت های جنسی یا جنسیتی. جنسیت زدگی بر هر دو جنس زن و مرد دلالت دارد، ولی در معنای اولیه و براساس ستم تاریخی بر زنان، اغلب بیانگر تبعیض علیه زنان و اقلیت های جنسی است. در این تعریف باید مکانیزم های ضروری بازتولید جنسیت زدگی در زندگی روزمره را بررسی کنیم (چه کسانی با چه مکانیزم هایی به حاشیه رانده می شوند؟)، در این معنا هنجارهای مقبول اجتماعی به واسطه کارکردهای زبانی روزمره و با تکیه بر کلیشه های سنتی، بی وقفه خود را بازتولید می کنند، برای مثال شوخی هایی که به شکل مستقیم دال بر برتری یا کهنتری های جنسی دارند یا مسائل جنسیتی را به شکل قوانین طبیعی در زبان بازنمایی می کنند، بروزی از این مسئله هستند.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

پس می توانیم ادعا کنیم که هر کلام جنسی در حقیقت حامل نیروهایی از قدرت است. قدرت مرد بر زن، اکثریت بر اقلیت، مرکز بر پیرامون و دوگانه هایی از این قسم. دخیل شدن مسئله قدرت در گفتمان جنسی؛ این که قدرت چطور به نفع گروه قانون گذار/حاکم در گفتگوها و شوخی های روزمره بازنمایی می شود. در این معنا مسئله ما به شکلی مشاهده صفحه حرکت نیروهای متکثر سیاسی در بستر زندگی روزمره است. مشاهده سطح ظاهری بروز رفتارهای زبانی که در ادبیات مارکسیستی می تواند متناظر با مفهوم ایدئولوژی باشد؛ زندگی روزمره بستر بروز نیروهای متخاصم اجتماعی به شکل امور ایدئولوژیک است. وقتی فردی شوخی می کند، در همان لحظه علاوه بر بیان حاشیه ای از تاریخ شخصی خود(در دایره روانکاوی)، حامل پیام های مشخص سیاسی نیز هست؛ او در حال صحبت کردن از تریبون گروه مشخصی است که به شکل ناآگاهانه در وی به صدا در می آید. این بیان ایدئولوژیک شوخی که خارج از آگاهی های فردی قرار می گیرد، استدلال های متناسب با منطق نظم حاکم را تنظیم می کند. در ادامه توضیح می دهیم که شوخی فقط از جانب ایدئولوژی حاکم ساخته نمی شود، در واقع میلی که ما را به خنده می اندازد، یک دست نیست.

بخشی قابل توجهی از این کلام روزمره جنسیت زده در روابط روزمره به شکل پنهان عمل می کند و همیشه تنش زا نیست، بلکه در خلال الگوهای رفتاری محبت آمیز و محترمانه در حال بازتولید پیش فرض های بی چون و چرا و فرآیند «عادی سازی» است. به عبارتی گوینده یا حامل زبان جنسیت زده، به خودی خود نشانه بروز صدا یا اندیشه ای است که در رفتار روزمره نهادینه شده است. فروید از شباهت فرآیند ناخودآگاه رویایی و شوخی پرده برمی دارد، به عقیده وی ما با همان مکانیزم های پیچیده و ناآگاهانه ای که خواب می بینیم، در حال ساختن بازی ها و شوخی ها هستیم. در واقع زبان محمل شکل گیری این مکانیزم های فرافکنی در بستر روابط روزمره است. شوخی ها حاشیه هایی از تاریخ شخصی افراد است که به شکل ناخودآگاه در زبان روزمره الگوهای بیانی را شکل می دهند. به نوعی تفسیر شوخی ها رایج در زبان روزمره به شکل غیرمستقیم نشانگر کردوکارهای فرهنگ حاکم هستند. اگر به همین تحلیل اولیه روانکاوانه اتکا کنیم، طعنه های جنسی اغلب نشانه هایی از بیماری فراگیر «نابرابری و تحقیر جنسی» هستند، نابرابری نسبت به گروه های حاشیه ای، مسخره کردن زنان (زنان پیر بیشتر از زنان جوان، زنان زشت و چاق بیش از آن ها که از امتیاز زیبایی بهره مند اند)، مردان (مردان کچل، زشت، از کار افتاده، حواس پرت بیشتر از مردان موفق و خوش لباس)، به همین ترتیب هم جنس خواهان، دگرباش ها بیشتر از دگرجنس خواهان. به نوعی این بیرون زدگی از کلیشه ها و هنجارهای پذیرفته شده عامیانه خود را به شکل امور «غیر عادی» و از بیرون زدگی از مرزهای هنجاری نشان می دهند. خطوط مشخصی که در طبقه بندی از پیش تنظیم شده، مرزهای بیرون از «ما» و درون «ما» را تعیین می کند، این خط کشی ها بین درون و بیرون به واسطه ی نهادهای ایدئولوژیک طی انباشتی تاریخی ترسیم شده اند. در واقع



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

جنسیت به شکل موازی در تناظر با وجوه «حاشیه ساز» دیگر در حال بازسازی این مرزهاست. مناقشه درباره ابزارهای حاشیه ساز روزمره، به شکل شوخی، لطیفه و در گستره ای وسیع تر، حرکت های بدن قابل ردگیری است. شما شاهد نشانه های در هم ریخته هستید و از دل این نشانه ها به سرنخ واحد می رسید: جنسیت زدگی در زندگی روزمره به نفع نظام جنسیتی حاکم(مردسالار، دگرجنس خواه) با جهت گیری مشخص در سطوح متناظر سیاسی و اقتصادی.

علاوه بر این، تنوع ساختگی گفتمان ها توجه ما را از محورهای اصلی آن ها منحرف می کند. گفتمان هایی که به ظاهر در مقابل گفتمان غالب جنسیتی هستند ولی در واقع با منطق واکنشی خود وظیفه خنثی سازی اخلاق جنسی بدیل را بر عهده دارند، بهترین مثال از این طیف در جامعه ایران گفتمان حاکم بر سینمای «تهمینه میلانی» است که با فورمول های از پیش تنظیم شده واکنشی در برابر مردسالاری حاکم تصویری معین از زن را نمایندگی می کند؛ زن پرخاشگرانه، به اصلاح «مستقل» که در برابر کلیشه های جنسیتی مبارزه می کند و خواهان دگرگونی دستور زبان به جای نحو حاکم بر نظام جنسی است، در واقع الگوی حرکتی زن ها در سینمای میلانی پاسخی برعکس گفتمان غالب است، مقابله به مثل در برابر هر آن چه «مردانه» است. مکانیزمی که با منطق آینه گون عمل می کند؛ هرچه بگویید خودت هستی! زن فمینیسم که به معیارهای غالب زیبایی معترض است ولی فاقد معیاری از آن خود است، در حالی که علاقه مند به کارهای «مردانه» است و «از بچگی از عروسک بازی بیزار بوده»، به همه مردها بدگمان است و از آن ها زخم خورده، ولی در واقع در مقابل خود فقط یک مرد بسیار بزرگ می بیند که اعمالش را به شکل واژگونه بر اساس منطق او تعیین می کند، در واقع مرد هنوز مرجع رفتار زن است، ولی این بار در مکانیزم معکوس کننده! چنین زنی در تصور عامه به عنوان نماینده «زن فمینیست» پذیرفته شده است. چنین گفتمانی تصور رایج از «زن های فمینیست» را تداعی می کند. بنابراین زمانی که از جنسیت زدگی در زبان روزمره و طرد و تبعیض صحبت می کنیم در سطح پیچیده تری با شیوه های استدلالی متنوعی درباره ی جنسیت مواجهیم که هرکدام گفتمان های جنسی خاصی را نمایندگی می کنند و در بسیاری از موارد با بیان های متنوع بیانگر خطی واحد و یکسان ساز به نفع زبان حاکم هستند.

اغلب شوخی های جنسی در توجیه لغزش جانبدارانه خود، «منطق استثنا» را علم می کنند، این که، این «فقط» یک شوخی است توجیه مناسبی برای نادیده گرفتن دلالت های ناخواسته است. به همین خاطر به سختی می توانید فرد مشخصی را به خاطر بازگویی یک شوخی جنسیت زده یا بازارسال تصاویر در فضای مجازی استنطاق کنید، پاسخ از پیش تعیین شده برای این دست اعتراض ها جمله رایج و همه پسند «فقط شوخی بود»، است که در توافقی ناگفته اشارات ایدئولوژیک آن، نادیده گرفته می شود. بیا باید تکرار مکانیزم های زبانی که با تکیه بر طعنه های جنسی کار می کند را از «قصیدت» گوینده جدا کنیم و برای شفاف شدن مسئله جنسیت زدگی به شکل موقتی قصد و نیت گویندگان را نادیده بگیریم و

هر فردی را براساس نقش اجتماعی خود بلندگوی نیروی خاصی در نظر می گیریم. پرواضح است کاربرد کلیشه لزوماً تابع منافع مستقیم افراد نیست، مثلاً برای اینکه ثابت کنید کارهای خانگی وظیفه زن است، لزوماً لازم نیست مرد باشید، می توانید در جایگاه بیولوژیکی زن خواهان تفکیک جنسی حوزه های اجتماعی باشید و شیوه هزینه-فایده ملازم با جانبداری خود را بسازید. پس نمی توانیم دوگانه های مفهومی مثل زن/مرد را بی واسطه در زمین تحلیل امور انضمامی وارد کنیم. بهتر است گوینده را خارج از نیت های احتمالی درنظر گرفت و صدایی که با دهان او گزارش می شود را بشنویم.

چرا شوخی های جنسی که با صدای آهسته به شکل رازِ مگو گفته می شوند، خنده های بلندتری را به دنبال دارد؟ چه چیزهایی ما را می خنداند؟ چرا شوخی می کنیم؟ سه تئوری مطرح شده درباره شوخی، علت شوخی کردن و خندیدن را در سه نظریه مطرح می کند: اول نظریه عدم تجانس که توضیح می دهد چطور هم نشینی عناصر نامتجانس می تواند موجب خنده شود، دوم نظریه رهایی، که ادعا می کند علت اصلی شوخی های ما فشارها و شرایط نامطلوب است که برای رهایی از اضطراب این تنش ها به شکل شوخی بیان می شود. و نظریه فرادستی/ فرودستی که شوخی را برآمده از مشاهده رنج دیگری می داند، رنجی که موجب حس فرادستی در فردی که شوخی می کند، می شود. هر سه این نظریه ها شوخی را به شکل واکنشی نسبت به بیرون در نظر می گیرند. نوعی خلاقیت در برابر شرایط بیرونی برای تغییر وضعیتی مشخص به نفع وضعیت دیگر. اغلب اوقات شوخی های ما در زبان روزمره نشان دهنده وفاق جمعی ما با گروه خاصی بر ضد دیگری است، به طور مثال شوخی رایج درباره همجنس خواهان یا زنان، اعلام جدایی ما نسبت به گروه فرودست است. از سوی دیگر گروه فرودست در برابر خشونت های پنهان کلامی واکنش نشان می دهند یا پس رانده می شوند، هرچند باید تمامی ابعاد این فرودستی را در نظر داشته باشیم، از جمله تسلط گروه حاکم بر زبان معیار، امکانات اشاعه یا به بیانی، هژمونیک کردن هنجارهای مشخص که ریشه های نهادینه شده دارند. جماعت های مطرود به خصوص در جوامعی که امکان اتصال آن ها(به عنوان شهروند) به شکل سیستماتیک نفی شده، قادر به گفتگو یا اعتراض در سطح زبانی نیستند، به این دلیل ساده که شوخی های زبانی به سرعت در انکار خود و جمله «فقط یک شوخی» باز پس گرفته می شوند. در چنین شرایطی شاید بهترین شیوه مواجهه با آن ها ویرانی بستر شوخی با نفی فرضیه های اولیه آن باشد. در این معنا زمانی که شوخی ها به شکل خلاقانه منطق حاکم را در بازی های زبانی به چالش می کشد، می تواند ابزاری برای مقاومت و اتحاد گروه های فرودست در نظر گرفته شود. چنین بیانی نقش موثری در تغییر فهم افراد از روابط قدرت دارد و در ادبیات هر عصر به عنوان زبان بدیل یا ضدقدرت مطرح می شوند و در بازنمایی های زبانی شکلی از بیان اعتراضی را سامان می دهد. بنابراین باید شوخی ها را به دو دسته شوخی هایی که بازتولید امر ایدئولوژیک هستند و آن دسته از بازی های زبانی که امر ایدئولوژیک را به بازی می گیرند و با

مکانیزم های بی معنا سازی آن ها را در تلاشی زبانی وارون سازی می کنند، تفکیک کرد.

میشل بیلینگ، جامعه شناس بریتانیایی (۲۰۰۵)، تمایز اساسی بین دو نوع شوخی قایل است: شوخی های نظم دهنده و شوخی های عصیان گرانه، در نظر او، شوخی هایی که در آن نظم حاکم با به سخره گرفتن «امر ناهنجار» تایید می شود، شوخی نظم دهنده هستند. این شوخی ها اغلب خصلت سرکوبگرانه دارند. در مقابل، شوخی هایی که قوانین و الگوهای قراردادی از پیش مشخص را به بازی می گیرند، شوخی های عصیانگر یا شورش قلمداد می شوند. در چنین معنایی وجه سیاسی شوخی ها در بستر بیان روزمره آن ها تعیین می شود، این که چه کسی با چه چیزی شوخی می کند. علاوه بر این بیلینگ امکان در هم روی شوخی ها و جانشینی آن ها را بررسی می کند: شوخی هایی که در ابتدا عصیان گرانه بودند، ممکن است با تغییر شرایط به شوخی هایی سرکوب گرانه تبدیل شوند. بنابراین نمی توانیم پیشاپیش و خارج از بستر شوخی ها با آن تعیین تکلیف کنیم. هر شوخی باید متناسب با بستر بروز خود واکاوی شود، تا نیروهای پیش ران آن مشخص گردد.

ساندرلند (۲۰۰۷) چهار استراتژی برای خوانش شوخی های جنسیتی مطرح می کند: اولین استراتژی برای خوانندگان فمینیست این است که هرشکلی از شوخی را آشکارا رد کنند. دومین استراتژی قایل به تحلیل فعالانه شوخی هاست، استراتژی سوم خواننده را در حالی که از شوخی لذت می برد، به شکل نقادانه درگیر با آن می داند، شاید خواننده در سطح طعنه آمیزی درگیر شوخی می شود. در استراتژی چهارم، خواننده از منظری فمینیستی در حال بازیابی شوخی هاست. به نظر می رسد استراتژی چهارم امکان های کارآمدی برای واکاوی شوخی ها در اختیار ما می گذارد. به واسطه بازیابی شوخی ها می توانیم مکانیزم هایی که با شوخی ها و سرگرمی ها بازتولید می شوند را برجسته کنیم. چه چیزهایی عادی می شوند، چه چیزهایی پس رانده می شوند و در واقع چطور این صحنه به حرکت در می آید. ضرورت تئوری خوانش شوخی ها و به چنگ آوردن زبان بدیل با چنین دغدغه ای سر و کار دارد.

زبان جنسیت زده، به شکل روزمره نظام گفتمانی مشخصی را بازتولید می کند. اما پیچیدگی مسئله در نهادهای تاریخی متفجع از این رایج سازی امور عادی در سطح زبانی است. به معنای دیگر ما شاهد بازتولید امر ایدئولوژیک در سطح ظاهری زبان روزمره هستیم، ایدئولوژی که هم نوا روندهای سیاسی و اقتصادی متناظر با خود، در حال تکرار و بازتولید روندهای حاکم است، ولی در عین حال حامل امکان های نقض در منطق خود است.

بنابراین در بررسی جنسیت زدگی در زبان روزمره، شاهد تلاقی جریان های قدرت و مقاومت هستیم. در شوخی ها و زبان روزمره نیروهای متضادی به صدا در می آیند و به خاطر سیال بودن روند روزمره در مکانیزم های دیگری پنهان یا آشکار شده و توسط کنش گران اجتماعی درونی می شوند. در واقع این زبان روزمره نیست که با دلالت های کلامی جنسیت زدگی را تولید کند، بلکه بستر جنسیت زده ای است که در بطن کلام روزمره بی وقفه در حال بازتولید نقش های مشخص جنسی و باز ارزش گذاری است.



اجتماعی

■ سکسیسم در تاریخ و ادبیات و امتداد آن تا امروز



جواد عباسی توللی
فعال حقوق بشر

شود و اغلب آموزگاران ادبیات فارسی با عناوین لاهوتی از او یاد می کنند، با نگاهی سراسر متحجرانه به جایگاه زنان در کتاب بوستان چنین آورده است: "چو زن ره بازار گیرد بزن/ و گر نه تو در خانه بنشین چو زن" یا در بیتی دیگر با نگاهی جنسیت زده و توهین آمیز، زن را صرفاً هم خوابه ای فرض می کند که مدام باید تعویض شود: "زن نو کن ای دوست هر نو بهار/ که تقویم پاری نیاید به کار".

سکسیسم تاریخی در ایران در معنای دقیق تر آن؛ زن ستیزی، تقبیح رفتار و احوالات زنانه و یا در خوش بینانه ترین حالت، تنزل جایگاه زن به موجودی که زایمان می کند و هم آغوش مرد است. برای این مدعا نشانه و مثال مستند، کم نیست اما مجال این نوشته هم آن قدر نیست که بتوان همه مصداق ها را در این جا آورد. سکسیسم ایرانی برخاسته از جامعه ایرانی است و در تعامل با همین جامعه تولید و بازتولید می شود. در تاریخ ادبیات معاصر نیز مانند ادبیات گذشتگان نمونه های زیادی از تحقیر زنان و دون شان دانستن آن ها موجود هست. بالتبع تعلیمات ادبی یک اجتماع به عنوان زاینده فرهنگ آن اجتماع محسوب می شود. رسوخ ادبیات مردسالار در جای جای تعاملات و ارتباطات اجتماعی ست که در دوران جدید، نه تنها سکسیسم رسوب کرده از اعصار تاریخ، به عنوان پدیده ای ضد مدرنیته کنار گذاشته نمی شود، بلکه به وضوح شاهد فراروی سکسیسم و بروز اشکال جدیدی از این پدیده هستیم. تشویق به فرزند پروری، تعریف زن صرفاً بعنوان پشتیبان عاطفی شوهر و خدمات جنسی دادن زن به مرد به عنوان وجوه بارز سکسیسم در همه جای ادبیات معاصر به چشم می خورد. ملک الشعرای

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

"زن و اژدها هر دو در خاک به/ جهان پاک از این هر دو ناپاک به"

سراینده این بیت و ابیات مشابهی چون "به گیتی به جز پارسا زن مجوی/ زن بد کنش خواری آرد به روی" فردوسی توسی است که به زعم بسیاری از گذشته گرایان، اشعار مهیج و حماسی اش یادآور شکوه شاهانه ایست که البته سندیت تاریخی دقیقی هم ندارد. مراد استفاده از اشعار اینچنینی در ابتدای این مطلب، به درستی یادآور شدن این نکته است که، سکسیسم در ایران، پدیده ای خلق الساعه و از آسمان افتاده نیست. بلکه این مساله ریشه ای به تنومندی تاریخ و ادبیات ایران دارد. روایت ها و داستان های پرشماری را از تاریخ ایران می توان برشمرد که به وضوح هژمونی عقل مذکر و همچنین به پستو راندن زنان را به درازای تاریخ نشان می دهد. مولوی در دفتر پنجم مثنوی در ضمن قصیده ای، زن را این گونه توصیف می کند: "هیچ کس را با زنان محرم مدار/ که مثال این دو پنبه است و شرار" یا سعدی شیرازی به عنوان شاعری که در سیستم آموزشی مدارس ایران "استاد مسلم سخن فارسی" خوانده می

بهار، شاعر و نویسنده ای که در دوران معاصر از سوی ادیبان و دستگاه های فکری مختلف بسیار مورد تمجید قرار گرفته است، در مطلع قصیده ای در وصف زن چنین می گوید: "خانم آن نیست که جانانه و دلبر باشد/ خانم آن است که باب دل شوهر باشد" حتی آن جا که شعرای دوره مشروطه زنان را به تحصیل و سواد آموزی تشویق می کنند، در نهایت نتیجه می گیرند که این سواد آموزی زن تنها به درد ترتیب صحیح فرزندان می خورد.

طبقات اجتماعی پیش از اسلام که عموماً بر اساس آموزه های آئین زرتشتی و مانوی دسته بندی می شوند عبارتند از: روحانیون، دیوان سالاران، ارتش یاران، دامداران و کشاورزان. بدون توضیح اضافه از نام این طبقات کاملاً هویداست که طبقات اجتماعی در ایران از بدو تاریخ گروه هایی مردانه و مذکر محور بوده اند. همین تقسیم بندی اجتماعی با کمی تغییر و اسلامیزه شدن، پس از ورود اسلام به ایران نیز ادامه یافت. داستان پردازی برخی از افراد مبنی بر تمجید از "ایزد بانوان" و جایگاه ویژه فرض کردن برای زنان در پیش از اسلام نیز صرفاً به درد آنانی می خورد که پایه و اساس تحلیل خود را بر افسانه پردازی های تاریخی گذاشته اند. تا آن جا که مستندات تاریخی یاری می کند ایزد بانو همواره به شکل دوشیزه ای (باکره ای) خوش اندام و دل فریب معرفی شده است. که همین شکل معرفی آنان در تاریخ کافی است تا دریابیم که، زن در پیش از اسلام نیز صرفاً به عنوان کالایی با جذابیت های جنسی تلقی می شده است. بنحوی که خواجه نصیر الدین توسی در سیر الملوك از زبان مزدک می گوید: "زنان را چون مال یکدیگر شناسید

و هر که را به زنی رغبت افتد، با او گرد آید و رشک و حمیت در دین ما نیست تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیاوی، بی نصیب نباشد."

جامعه طبقاتی ایران از همان دوران ثبت شده تاریخی تا به امروز، جامعه ایست شکل گرفته بر اساس مرد سالاری. تکوین نظام اجتماعی ایران از گذشته تا امروز، به گونه ای زن را در جایگاهی سلب و غیر قابل انعطاف قرار داده که گویی زنان بالذات موجوداتی ارزان و سرکوب شده هستند. سلاح دو لبه عقاید اسلامی و فرهنگ سکسیستی ایرانی، به عنوان ابزار قدرتمند حاکمان معاصر برای سوء استفاده از زنان و همین طور حفظ وضعیت موجود به نفع حاکمان بوده است. مساله مشارکت اجتماعی زنان و دستمزد برابر با مردان همواره جزو مطالبات طرح شده از سوی جنبش های معاصر ایران محسوب می

شود. وقتی که سیستم آموزشی و تربیتی های رسمی حکومت از موضع بیولوژیک و مرد سالار جایگاه و نقش زنان را بازتعریف می کنند، وقتی که روبنای فرهنگی به نحوی است که زن را به شکل مفعول مرد و حاکمیت تعریف و نهادینه کرده است، وقتی که زن به دستگاه تولید مثل و مستخدم خانه تقلیل پیدا

کرده است، در حقیقت حاکمیت به سادگی توانسته است، نیمی از نیروی کار جامعه را مصادره کند. فایده اساسی به پستو راندن زنان برای حاکمیت گذشته از ساختن بدن های ارزان از زنان، در بالاترین مرحله، حفظ وضعیت موجود و جلوگیری از تغییرات مترقی به نفع زنان است. کلیشه سازی از نقش هایی که زنان در جامعه ایفا می کنند در حقیقت روبنایی است که زیربنای تبعیض آمیز و جنسیت زده را در جامعه تولید و تداوم می بخشد. در جامعه امروز ایران و به ویژه پس از استیلای تام و تمام فاشیسم مذهبی بر همه وجوه زندگی افراد، تحقیر و به حاشیه راندن زنان، تا جایی پیش رفته است که امروز به جز آن دسته از زنان ایران که برای تغییر وضع موجود گام هایی برداشته اند، بسیاری از زن های ایرانی انسان هایی بیگانه از خویش و ناآشنا با حداقل های حقوق مدنی و شهروندی خود هستند.

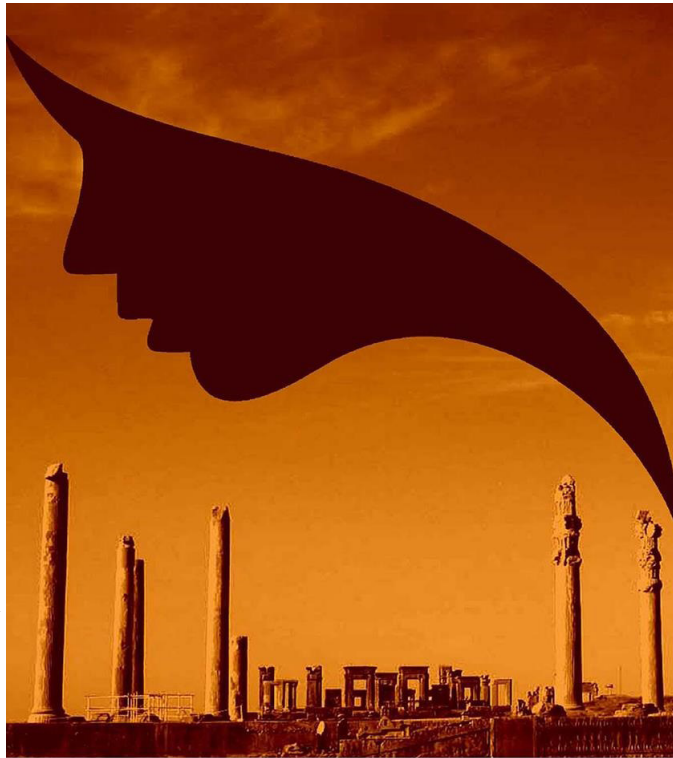
بروز سکسیم در زبان محاوره

همانطور که در ابتدای مطلب گفته شد، تعلیمات ادبی جامعه به عنوان زیربنای اصلی زبان کوچه و بازار قرار می گیرد. در واقع سکسیسم جاری در تاریخ و ادبیات ایران به سطوح ساختاری و فردی اجتماع رسوخ پیدا می کند. کلمات و ترکیبات جدید می سازد، بار معنایی تازه ایجاد می کند و در نهایت تبدیل به بخشی از تجربه روزمره افراد می شود. نشو و نمای واژه های سکسیستی را به ویژه در چند دهه اخیر بوضوح شاهد بوده ایم. تحقیر زن در ناسزاها، مفعول جنسی فرض کردن زنان در کلمات، ستایش غیرت و مردانگی، ناموس انگاری زن و ... هم اکنون به عنوان بخشی از محاورات و گفتگوهای معمولی در زبان کوچه و بازار جاری و ساری است. بیان واژه

های سکسیستی از سوی افراد در جامعه به عنوان نوعی رفتار واکنشی تلقی می شود که برای بیان حالات مختلف از جمله: خشم، مطایبه و شوخی و همچنین بازگو کردن حالاتی مثل خستگی و استیصال در برابر مشکلات روزمره کاربرد دارد. اما سیستمی که این شکل از انتقال معنا را در زبان و روبنای فرهنگی دامن می زند در حقیقت حاکمیتی است که به شکل مدام از نهادینه کردن فرهنگ مردسالار و جنسیت زده در جامعه سود می برد. جمهوری اسلامی به عنوان مدل فرارفته و ویژه ای از حکومت مرد سالار مذهبی در ایران، از یک طرف با عقیم گذاشتن تعمدی سیستم آموزشی، زمینه را برای رشد هرزگونه و بی سرو ته زبان و فرهنگ جنسیت زده فراهم می کند و از طرف دیگر با تحمیل عقاید متحجر مذهبی در جهت منافع خود، بیش

از پیش زنان و جایگاه آنان را به حاشیه رانده است. بازتعریف متفاوت معانی در قالب واژه های جنسیت زده و ضد زن، شیوع گسترده جوک های جنسیتی، عادی سازی تبعیض جنسی و ... در واقع نشان گر رسوخ سیستماتیک فرهنگ مردسالارانه مذهبی است که از بالا و توسط حاکمیت به جامعه حقنه می شود.

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹





اجتماعی

■ بررسی و نقد کلیشه جنسیتی مرد به عنوان حامی و تامین کننده



محمود حریفی
فعال حقوق جنسیتی

یافته، اما نگاه سنتی به مرد هم چنان ثابت باقی مانده است. هنوز مردها مصرفی به حساب می آیند و حمایت از مردهایی که نتوانسته اند به موفقیت شغلی و اجتماعی برسند محلی از اعراب ندارد. این که اکثر بی خانمان ها مرد هستند، سه چهارم کسانی که خودکشی می کنند مرد هستند، نود و نه درصد تلفات محیط کار مرد هستند و غیره، اهمیت چندانی ندارد و در نسبت با این مسائل در جامعه هیچ سمپاتی ایجاد نمی شود، باقی مانده همان نگاه سنتی است که مرد را "حامی" می داند. هم چنان این زنان و فرزندان هستند که باید حمایت شوند، در حالی که وقتی نقش حمایت از مرد بر عهده دولت ها قرار می گیرد، دیگر مرد باید یک انسان هم رده زن محسوب شود، اما این اتفاق نیفتاده است! مثال های زیادی در این زمینه می شود بیان کرد. این که در ایران پسر ها فقط تا پایان دوران تحصیل می توانند از بیمه درمانی والدینشان استفاده کنند اما دختران تا زمانی که مجرد هستند یا تا زمانی که سر کار بروند تحت بیمه درمانی هستند. مستمری بازماندگان فقط به دختران مجرد بیکار تعلق می گیرد بعلاوه، در قوانین ازدواج، مردها موظف به تامین تمام هزینه های زندگی مشترک هستند، چه همسرشان شاغل باشد و نباشد. در حقیقت مردی که نتواند کار مناسبی پیدا کند، بعنوان یک انسان بی ارزش و شکست خورده، هیچ اهمیتی ندارد و دولت ها هیچ برنامه ای برای تامین درمان و سرپناه او ندارند. او قرار بوده خودش تامین کننده باشد، حال که نتوانسته، هزینه کردن برای او، هدر رفتن هزینه محسوب می شود. مثال دیگر، قوانین مبارزه با خشونت خانگی است. آمارها نشان می دهد که در کشورهای غربی، حدود ۴۰٪ از قربانیان مردان هستند، در

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹

یکی از مهمترین کلیشه ها یا نقش های جنسیتی که از قدیم بر عهده مردان باقی مانده، این است که مرد حتما باید "تامین کننده" باشد. تامین کننده پول، امنیت، و امکانات زندگی. در نسل های قبل، در تاریخ، مرگ و میر مردان در اثر جنگ های پی در پی، خرد شدن کمر مردها زیر مشاغل سخت و فدا شدن مردها برای حفظ خانواده، یک ضرورت بوده است. سیستم فعلی جوامع مدرن، بخش مهمی از امنیت زنان و کودکان را تامین می کند و مشاغل کم خطر را در اختیار زنان قرار می دهد، در حالی که در جوامع قدیم، تمام این نقش ها (امنیت و حمایت اقتصادی) بر عهده مرد بوده است. لذا حمایت از مردان، یک واژه بی معنی بوده است! چون مرد، قرار بوده خودش حامی باشد، حال چه کسی می خواسته از مرد حمایت کند؟ کسی برای این نقش وجود نداشته است!

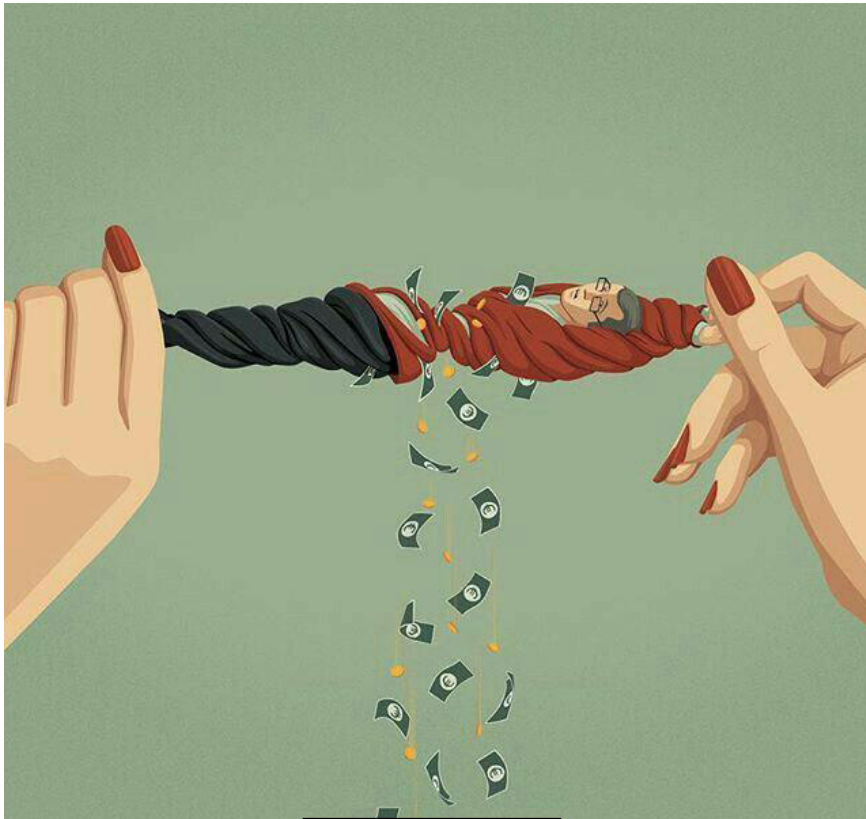
در جوامع مدرن امروزی، نقش حمایت، از مرد بر عهده دولت ها قرار می گیرد. هر چند در همان دولت نیز نقش اصلی امنیت جانی در نیروهای نظامی بر عهده مردان است، و حتی بخش عمده مالیات را مردان پرداخت می کنند، اما مردان نقش مستقیم محافظت مالی و جانی را ندارند. تصمیم گیری وظیفه دولت ها و پارلمان هاست. در عین حال که نقش حمایت از خانواده بر عهده دولت ها قرار گرفته و اشتغال زنان نیز بسیار افزایش

مردان را در اجتماع تثبیت کند. البته خصوصیات مثبت دیگر نیز بدون شک برای مردان مهم اند، اما فقط بعد از کسب موفقیت اقتصادی! به یک باره، مطالعه عمومی بی ارزش می شود! توجه به استایل، تیپ و مو بی اهمیت می شود. حتی اهمیت دادن به روابط عمومی، اجتماعی بودن و تمرین مهارت های اجتماعی نیز بی اهمیت می شود. چه فرقی دارد که مرد با کاپشن رنگ و رو رفته و کفش گردگیری نشده وارد اجتماع شود وقتی هنوز به دلیل عدم موفقیت اقتصادی دیده نمی شود و ارزش اجتماعی ندارد؟ کتاب بخواند تا برای چه کسی صحبت کند، وقتی هنوز به دلیل عدم موفقیت جدی گرفته نمی شود؟ اگر مسئولیت ها بین زن و مرد تقسیم شده بود، شاید مرد جوان در مسیر پیشرفت شغلی به ارزش های دیگرش نیز بیشتر توجه می کرد، اما فعلا تا این تغییر راه درازی در پیش است.

مسئله دیگر این که وقتی تنها نقش مهم مردان "تامین کنندگی" باشد، به موازات رشد زنان، مردان دچار نوعی بحران هویت می گردند. در جوامعی مثل آمریکا نیمی از نیروی کار را زنان تشکیل می دهند و زمینه اشتغال فراوانی برای زنان وجود دارد. امنیت جامعه نیز، با انواع قوانین حمایتی از زنان تامین می شود. وقتی این نقش های سنتی مردان یعنی تامین اقتصاد و امنیت توسط خود زنان و حکومت فراهم شود، نقش و هویت مردان دچار بحران می گردد. زن هم زمان که توانایی تامین اقتصاد خانواده را دارد، نقش مادری و والد بودن را نیز بر عهده دارد. در کشورهای مدرن، زن از لحاظ حضانت فرزندان بر مرد اولویت دارد. پس هویت

پدری مرد نیز متزلزل می گردد. تصویری که امروز در فضای رسانه از پدرها ارائه می شود، یک والد بی کفایت و اسباب طنز و تمسخر است. این تصویر از پدر، در فضای سینما و سریال های آمریکایی به وفور دیده می شود. روانشناسان بسیاری از جمله دکتر هلن اسمیت، روانشناس آمریکایی، در کتاب "مردان در اعتصاب" به این شیوه تصویر کردن پدران اعتراض کرده و از طرف دیگر می گوید: "مردان امروزی در آمریکا وقتی هزینه ها و پاداش های ازدواج را تحلیل می کنند، می بینند که جریمه های ازدواج بسیار بالاست در حالی که پاداش ازدواج بسیار پایین است، به طوری که بسیاری از مردان می گویند ازدواج دیگر ارزشش را ندارد. از طرفی مخارجی که قانون بر مردان

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
شماره ۹۹



عکس از سایت
<https://www.thepopple.com>

حالی که قوانین مبارزه با خشونت خانگی، مثل Violence Against Women Act در آمریکا و قوانین مشابه در اروپا، فقط از زنان قربانی حمایت می کنند. هزاران پناهگاه حمایت از زنان قربانی در این کشورها ساخته شده است. در سوئد طبق تحقیقات انجام شده در آکادمی ساهلگرنسکا (Sahlgrenska) در گوتنبرگ، تعداد قربانیان زن و مرد خشونت خانگی در این کشور تقریباً برابرند، این در حالی است که برای زنان ۱۰۰ پناهگاه حمایت از قربانیان خشونت خانگی وجود دارد، اما برای مردان هیچ پناهگاهی با آن امکانات وجود ندارد! این رویه ها، همه برخاسته از این تفکر سنتی در مورد مردان است که مرد باید حامی باشد، تامین کننده و محافظت کننده باشد، لذا حمایت از مردان هم چنان خارج از برنامه های رسمی و دولتی است.

به یکی از نتایج این کلیشه جنسیتی در مردان توجه تان را جلب می کنم. در فرهنگی که مرد مسئول تامین مخارج زندگی

است، مرد اول باید به سطح کافی قدرت مالی برسد، بعد از آن، خصوصیات دیگر او ارزش پیدا می کند. دانش، اطلاعات عمومی، سواد ادبی و علمی و تاریخی، زیبایی ظاهر، آراستگی و ... همه و همه از زمانی برای مرد ارزش پیدا می کند که اول به سطح کافی از درآمد رسیده باشد! مردی که پول کافی ندارد، استایل خوب به هیچ کارش نمی آید، دانشش نیز چون باد هوا بی خاصیت است، چون در هر حال جدی گرفته نمی شود!

برعکس، در فرهنگی که زن مسئول مخارج زندگی

نیست، زن بدون موفقیت اقتصادی نیز می تواند ارزشمند باشد و خصوصیات مثبت خود را به نمایش بگذارد. زیبایی اولین مورد آن است. زن می تواند بدون کسب موفقیت اقتصادی، زیبا و خواستنی باشد، پس زن ها به ظاهر خود بیشتر از مردان اهمیت می دهند. البته این مسئله به زیبایی ختم نمی شود. زن می تواند خوش مشرب باشد، مهارت های اجتماعی خود را به نمایش بگذارد و ... بدون این که اول از روی موفقیت شغلی قضاوت شود.

از سن حدود ۲۶ سالگی، در واقع در دوران بعد از دانشگاه و سربازی، این مسئله برای مردها به طور چشمگیری خود را نشان می دهد. این که هیچ چیزی به جز پول نمی تواند جایگاه

است که مردها به تنهایی نمی توانند این تغییر را ایجاد کنند. هر انسانی در اجتماع، هر چند تفکری انقلابی داشته باشد، تا حد زیادی باید توقع جامعه اش را برآورده کند. برای این که مرد در خانواده بتواند نقش های جدید را بپذیرد، مثلاً از یک سو مسئولیت نان آوری و از سوی دیگر خانه داری و بچه داری بین زن و مرد تقسیم شود، زن نیز باید نگاه جدید به مرد را در خود ایجاد کند.

وضعیت مشابهی در ایران در حال به وجود آمدن است. در ایران فعلی دختران جوان همراه با پسرها درس می خوانند و اشتغال دختران ایرانی به سرعت در حال رسیدن به پسرها است، در حالی که از دید دختر سنتی ایرانی، پسری شایسته اوست که بتواند او را حمایت کند و به اصطلاح تکیه گاه او باشد، لذا سطح توقع از پسرها به سرعت در حال افزایش است، چون پسر اکنون باید نقش حمایت گر را برای دختری ایفا کند که خودش می تواند امکانات زندگی اش را تامین کند، پس پسر باید چیزی فراتر از آن حداقل ها برای ارائه کردن به او داشته باشد!

فمینیسم تنها جنبش فعالی است که خود را حامی برابری جنسی معرفی کرده است. این جنبش خوشبختانه برای حمایت از زنان قدم های بسیار مهمی برداشته و همچنان نیز در این راه پیش می رود. اما هنگامی که به تبعیض علیه مردان و کلیشه های جنسیتی ضد مرد می رسیدیم، نقض ایدئولوژیک این جنبش آشکار می شود. یکی از بنیادی ترین عقاید این جنبش این است که مردان بواسطه جنسیتشان مورد ظلم و تبعیض قرار نمی گیرند. به دلیل این باور، فمینیسم نتوانسته است مشکلات مردان را جدی بگیرد یا راهکاری برای آن ها ارائه بدهد. بعنوان مثال در دانشگاه های آمریکا ۶۰٪ جمعیت دانشجویان زن و ۴۰٪ مرد و در واقع مردها در اقلیت هستند. به علاوه تعداد دانشجویان زن در رشته های مهندسی و تکنولوژی از مردان کمتر است، در عین حال که مردها در رشته های علوم انسانی و تجربی اقلیت هستند. هم اکنون، بواسطه تلاش های جنبش فمینیسم، برای مساوی کردن تعداد دانشجویان زن و مرد در رشته های مهندسی، انواع بورسیه ها و سهمیه های جنسیتی در دانشگاه ها به زنان اختصاص داده شده است، اما هرگز نه در آمریکا نه در سایر کشورهای غربی، چنین اتفاقی در رشته هایی که مردان در آن در اقلیت هستند (علوم تجربی و انسانی) رخ نداده است! به باور نگارنده دلیلش این است که فمینیسم معتقد است که "مرد تحت ظلم و بی عدالتی نیست" و از حمایت نظام مردسالار نیز برخوردار است، پس نیازی به حمایت ندارد. عملکرد فمینیسم چون به شدت ایدئولوژیک است، نمی تواند به کمک مردان بیاید. دقیقاً در هیچ زمینه ای. چون عمیقاً باور دارد که مردان، به دلیل مرد بودن، مانعی برای رسیدن به موفقیت ندارند، پس دلیلی برای حمایت و کمک به مردان وجود ندارد. نهایتاً این که برای حل مسائل مردان، به جنبش های فمینیستی موجود، با یک جانبه گرایی که در پیش گرفته اند، امیدی نمی توانیم داشته باشیم.

تحلیل می کند مثل نفقه همسر و کودک، از طرف دیگر به دلیل این که مردان در ازدواج اساساً دیگر حقوقی ندارند و تمام کارت های بازی در دست زنان است."

دکتر جردن پیترسن از دانشگاه تورنتو بیان می کند: "بسیاری از زنان در سنین ۲۸ تا ۳۲ سالگی یک بحران خانوادگی/شغلی بارز دارند که باید با آن دست و پنجه نرم کنند و من فکر می کنم که این امر تا حدی به خاطر کوتاه بودن مدت زمانی است که زنان باید با آن مواجه شوند. زنان باید هر چه زودتر بخش عمده زندگی خود را جمع و جور کنند. این یکی از دلایلی است که باعث می شود مردان برای بزرگ شدن تحت فشار زیادی نباشند."

در این جوامع از طرفی با وضع قوانین، موقعیت مرد در خانواده بسیار متزلزل شده است، از طرف دیگر با افزایش قدرت اقتصادی زنان، نقش حمایت کننده و تامین کننده بود مردان معنای خود را از دست داده، ولی نقش جدید و مدرنی برای مردها تعریف نشده است! مرد همچنان با حمایت کننده و تامین کننده بودن تعریف می شود. بسیاری از مردان در جلب نظر زنانی که موفقیت شغلی نسبتاً خوبی دارند ناکام می مانند، چون این زن می تواند از خودش حمایت کند، پس به مرد نیازی ندارد.

وضعیت مشابهی در ایران رخ داده است.

این نقش ها و کلیشه های جنسیتی بر جذابیت جنسی و توانایی جذب جنس مخالف تاثیر بسزایی دارند. در حالی که جذابیت جنسی زنان در ظاهر و رفتار آن ها منعکس می شده، بخش مهمی از جذابیت جنسی مردان به طور سنتی در قدرت، توانایی مالی و حمایت گری آن ها نمود پیدا می کرده است. با از بین رفتن این نقش حمایتی مردان در جوامع مدرن، برخی مردان برای جلب جنس مخالف به زیباسازی چهره روی می آورند که به طور معمول، نقشی زنانه است و نمی تواند کارایی نقش های سنتی مردانه را برای مردان داشته باشد. تحقیقاتی در دانشگاه شیکاگو انجام شده که نشان داده است دختران آمریکایی که در دانشگاه های برتر مثل هاروارد تحصیل می کنند، در آینده درآمد بیشتری کسب می کنند، و به همین نسبت احتمال ازدواجشان نیز پایین می آید، چون سطح توقع شان از یک پارتنر افزایش می یابد. همچنین دیده شده در مواردی که با مرد کم درآمدتر از خودشان ازدواج می کنند، احتمال جدایی شان زیاد است. این نشان می دهد که در جوامعی که مدعی برابری جنسیتی هستند، نقش های جنسیتی مردان عملاً تغییر نکرده است. مرد یا باید تامین کننده اصلی باشد، یا نقش زیادی ندارد.

در پاسخ به این معضل، بسیاری، از جمله فمینیست ها، انگشت اتهام را به سمت خود مردان می گیرند و مدعی هستند " شما باید دست از تعاریف سنتی مردانگی بردارید و از کلیشه قدرتمند بودن مردان دست بردارید و خود را بازتعریف کنید و محدودیت های مرد بودن را بپذیرید..." ولی واقعیت این

■ نگرانی‌های جنسیتی در مدرنیته ایرانی

نام کتاب: زنان سیبیلو و مردان بدون ریش
 نویسنده: افسانه نجم آبادی
 مترجمان: آتنا کامل و ایمان واقفی
 سال انتشار: چاپ پنجم پاییز ۱۳۹۷
 ناشر: تیسرا



"نگرانی زنان از این که همسرانشان مردان را به آن‌ها ترجیح می‌دادند، به ویژه زمانی که از آمیزش با آن‌ها دوری می‌جستند، گویای متعارف بودن اولویت مردان بر زنان برای مردان بالغ بود." به نوشته افسانه نجم آبادی در کتابش یعنی "زنان سیبیلو و مردان بدون ریش: نگرانی‌های جنسیتی در مدرنیته ایرانی"، همسران مردانِ امردخواه هم با مراسم‌هایی چون "گره گشودن شلوار" تلاش می‌کردند تا رفع نازایی کنند و مردانشان را به رابطه جنسی و باردار کردنشان ترغیب کنند.

افسانه نجم آبادی در کتابی که در سال ۲۰۰۵ به انگلیسی ترجمه شده و زمستان ۱۳۹۶ چاپ اول ترجمه فارسی آن با اعلام جلد اول بودن آن از یک مجموعه منتشر شده، پژوهشی دقیق را درباره امر جنسی در ایران انجام داده، انگاره‌های جنسیتی موجود امروزمان در خصوص دیروزمان را به چالش کشیده و می‌گوید که در سپهر شکل‌گیری مدرنیته ایرانی از اواخر قرن هجدهم تا اولین دهه‌های قرن بیستم، مفاهیمی چون ملت، سیاست، وطن و علم نقش جدی داشته‌اند.

آن‌چه منتشر شده، توسط آتنا کامل و ایمان واقفی و با نظارت خود نویسنده، به فارسی برگردانده شده و تنها دو فصل از کتاب اصلی را که مربوط به تحلیل جنسیتی تاریخی ایران است شامل می‌شود. در این ترجمه پس از پیشگفتار و مقدمه تقریباً مفصل آن، بخش یکم با عنوان "زیبایی، عشق و سکسوالیته" آغاز می‌شود که، عنوان بخش اول کتاب به زبان انگلیسی هم هست. اما در ترجمه فارسی فصل اول از این بخش اول، با نگاهی به تاریخ اوایل دوره قاجاریه آغاز شده و سپس به سراغ مفاهیمی چون زنان، مردان و مردان در این دوران می‌رود و رابطه میان آن‌ها را بازشناسی می‌کند.

فصل دوم از این بخش اول در این کتاب با نگاهی به تحولات قرن نوزدهم آغاز می‌شود و به دنبال آن، بحث را با عناوینی چون "جام شراب سرنوشت ساز و ایمان برانداز" و "اثرات دگر جنس خواهی" پی می‌گیرد.

نجم آبادی دستکم در سه بخش اول کتاب مباحث خود را بر متون تصویری استوار می‌کند. همچنین با نگاه و تحلیل نمادین به سراغ پرچم شیر و خورشید ایران می‌رود. شیر برای نجم آبادی مذکر است که خورشید "نا" مذکر "از پشت آن طلوع می‌کند. نویسنده این نامذکر خواندن خورشید را هم توضیح می‌دهد و می‌گوید که فهم امروز ما از زیبایی و زنانگی خورشید، تطابق با فهم عصر قاجاریه از مفهوم زیبایی و زنانگی ندارد و پس "خطاست اگر با قطعیت خورشید را در نماد ملی ایران مونث بدانیم".

اما دلیل نویسنده برای رفتن به سراغ عصر قاجاریه فرضی است که او در مقدمه آن را اعلام کرده است. از نظر او تاریخ سده نوزدهم ایران دوران "تغییر مفهوم جنسیت" در این کشور است و این تغییر مفهوم در عین حال "مبتنی بر دگرگونی تمایلات جنسی" بوده است.

مترجمان کل کتاب را با همراهی و همکاری نویسنده به فارسی برگردانده‌اند و امیدوارند که شرایط انتشار کامل آن به زودی فراهم آید. کتابی که نویسنده در آخرین بخش مقدمه آن می‌گوید که "اگر این کتاب ما را نسبت به همراهی فمینیسم در ضعف و نقصان‌های مدرنیته ایرانی آگاه کند و قدمی در راه پیشبرد مطالعات مدرن جنسیت و سکسوالیته در ایران بردارد، دستاوردی بیش از انتظار من خواهد داشت".

صالح
 ماهنامه حقوقی اجتماعی
 سال دهم، مرداد ۱۳۹۸
 شماره ۹۹

صالح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صالح
شماره ۹۹ - مرداد ۱۳۹۸ - سال دهم

